کارگران همه کشورها متحد شوید!

دُنیا

نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

۴ ۱۳۶۵

www.iranarchive.com

کارگران همه کشورها متحد شوید!

دُنیا

نشریه سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب تودهٔ ایران
بنیادگذار دکتر تقی ارانی
۴. ۱۳۶۵

www.iran-archive.com

دنیا

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

تاسیس ۱۳۱۲

زیر نظر شورای نویسندگان دنیا

نشریهٔ سیاسی و تئوریک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

شمارهٔ ۴، سال اول، دورهٔ پنجم

آبان‌ماه ۱۳۶۵

آدرس پستی:

P.B. 49034

10028 Stockholm 49

Sweden

DONYA

POLITICAL AND THEORETICAL

ORGAN OF THE CENTRAL COMMITTEE

OF THE TUDEH PARTY OF IRAN

بها: ۲۰۰ ریال

۶ مارک آلمان فدرال

۱۵ فرانک فرانسه

۲/۵ دلار امریکا

۱/۵ پوند

در این شماره:

	صفحه
۱- پیرامون برخی نکات گرهی برنامهٔ حزب تودهٔ ایران	۵
۲- چهرهٔ واقعی "اقتصاد اسلامی" ۱- کشاورزی و دامداری	۱۵
۳- بیاد رفیق شهید رضا شلتوکی "آقا رضا"	۲۵
۴- فصلی از زندگینامهٔ رفیق شهید محمد بهرامی نژاد	۳۵
۵- گره‌گشایی (شعر)	۴۴
۶- ملاک های سمتگیری سوسیالیستی	۴۵
۷- زنان ما، زنان کارگر ما	۵۶
۸- مبارزهٔ زنان آمریکا در راه برابری حقوق با مردان	۵۷
۹- حقوق زنان در اتحاد شوروی	۶۱
۱۰- مروری کوتاه بر تکامل شعور	۶۷
۱۱- چشم بیدار جهان دردمندان	۷۷
۱۲- نیرومندتر از مرگ - این قصه نیست، یک حادثه واقعی است	۸۳
۱۳- تاریخ را چگونه باید نوشت	۸۹
۱۴- بحران اقتصادی و اجتماعی جهان و تاثیر آن بر کشورهای در حال رشد - فیدل کاسترو	۹۵
۱۵- نفت و وابستگی	۱۰۵
۱۶- دیالکتیک تکامل اجتماعی و مبارزهٔ ایدئولوژیک موج بنیادگرایی اسلامی: مسایل و درسها	۱۱۵
۱۷- منابع خارجی انتقال ثروت های ملی ایران به خارج	۱۳۵
۱۸- فدایی از "کوموند" تقلید می کند	۱۳۹
۱۹- بررسی اجمالی فرانسه در جمهوری پنجم	۱۴۵

www.iran-archive.com

پیرامون برخی نکات گرهی برنامهٔ حزب تودهٔ ایران

با انتشار برنامهٔ حزب توده ایران و دیگر اسناد مصوب کنفرانس ملی، مرحلهٔ نوینی در مبارزه حزب آغاز می شود. برنامهٔ حزب که با در نظر گرفتن شرایط مشخص جامعهٔ ما تدوین شده، بطور عمده منافع توده های زحمتکش، یعنی اکثریت ساکنین کشور رامنعکس می‌کند. این سند جامع می‌تواند نقش موثری در تجهیز توده‌های محروم و در درجه اول کارگران و دهقانان تهیدست، ایفا کند. برای دستیابی به این هدف، یعنی تبدیل برنامهٔ حزب به نیروی مادی، باید همه امکانات را بکار گرفت و آن را به میان کارگران و دیگر زحمتکشان شهر و روستا برد. مسئله مهم در این میان، تشریح و توضیح مضمون برنامهٔ حزب است. این نیاز ناشی از آن است که معمولا برنامهٔ حزب به شکل فشرده، تدوین می شود.

در پی مطالبی که تا کنون در این زمینه در مطبوعات حزبی منتشر کرد ایم، در این مقال، سعی می‌کنیم تا برخی دیگر از احکام برنامه را مورد بررسی قرار دهیم.

ضرورت وحدت سازمانی پیروان سوسیالیسم علمی

در برنامهٔ حزب گفته می شود: "در شرایط کنونی حزب توده ایران وحدت سازمانی همهٔ نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی را بخاطر رشد و گسترش همه جانبه جنبش کمونیستی و کارگری کشور و تامین نقش رهبری طبقهٔ کارگر در نهضت انقلابی ضرور می داند و در این راه از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند".

این مسئله تازگی ندارد. حزب ما همیشه ضرورت وحدت سازمانی پیروان سوسیالیسم علمی را در نظر داشته و در این راه مبارزه کرده است. این اصل در برنامهٔ مصوب سال ۱۳۵۴ نیز منعکس بود، گرچه در آن ایام هنوز سازمانهای مشابه، چنان امروز شکل نگرفته بودند.

www.iran-archive.com

البته، وقتی ما، از ضرورت وحدت سازمانی پیروان سوسیالیسم علمی سخن می‌گوئیم، منظور ما آن عناصر، گروهها و سازمانهائی هستند که صادقانه از جهان‌بینی مارکسیستی-لنینیستی و انترناسیونالیسم پرولتری پیروی می کنند ·

همه می دانند، امروز در جهان گروههائی هستند که ادعای مارکسیستی دارند، اما، عملا در موضع‌ضد مارکسیستی هستند · آخرین نمونه در این زمینه "مارکسیسم نوع غربی" است که نظریه پردازان بورژوائی آن را تبلیغ‌می‌کنند و برخی از گروهها نیز ندانسته تحت تاثیر آن قرار گرفته‌اند · آنها "مارکسیسم نوع‌غربی" را زیر پوشش "خلاقیت"، "هومانیسم" و ···· در نقطه مقابل مارکسیسم- لنینیسم به مثابهٔ کار پایهٔ تئوریك ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی قرار می دهند · هدف از این به اصطلاح مارکسیسم نوع‌غربی، تضعیف موضع مارکسیسم در مبارزهٔ ایدئولوژیك است و نظریه پردازان بورژوائی از آن علیه کشورهای سوسیالیستی و نهضت کمونیستی و کارگری بین المللی بهره می گیرند ·

حزب‌ما همیشه علیه هرگونه مظاهر تجدید نظر طلبی در هر شکلی مبارزه کرده و خواهد کرد · ناگفته پیداست که منظور ما از وحدت سازمانی، وحدت با آنانی نیست که در گذشته و حال مارکسیسم-لنینیسم را تحریف کرده و می‌کنند · تاکید ما روی وحدت سازمانی پیروان اصیل مارکسیسم-لنینیسم است که بعلل ذهنی و یا پیشداوریها هنوز موفق به وحدت نشده‌اند · این تاکید، در شرایط حاضر نشانگر تلاش مستمر حزب تودهٔ ایران در راه تامین نقش‌رهبری طبقهٔ کارگر در نهضت انقلابی است ·

برخی از منتقدین برنامهٔ حزب، می کوشند چنین وانمود کنند، گویا طرح این مسئله مهم و حیاتی از جانب‌حزب‌ما، نشانه به اصطلاح ضعف آن است · چنین "استدلالی" نه تنها فاقد پایهٔ منطقی است، بلکه با عقل سلیم نیز تضاد دارد · زیرا فقط حزبی که به قدرت خود اطمینان دارد می‌تواند بدون بیم و هراس ضرورت وحدت سازمانی رامطرح سازد · در واقع‌نیز، امروز احدی نمی‌تواند منکر آن شود که حزب تودهٔ ایران، علیرغم‌ضرباتی که به آن وارد آمده، در حال حاضر به مراتب نیرومندتر از آغاز فعالیت علنی خود پس‌از انقلاب بهمن ۵۷ است · با تشدید فعالیت روزافزون هسته های حزبی و جلب‌نیروهای بیشتر، نقش‌حزب در عرصهٔ سیاسی - اجتماعی کشور

فزونی می یابد · این نیز تصادفی نیست و چنانکه در برنامهٔ جدید تصریح می شود، حزب تودهٔ ایران بنا به ماهیت طبقاتی خود مدافع‌پیگیر و سرسخت استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی کشور و منافع‌واقعی توده های زحمتکش و دارای ریشه های عمیق خلقی است · حزب‌ما قربانیهای فراوانی در این راه داده است · میهن‌پرستی از ویژگیهای حزب توده ای ماست · توده ایها نخستین سازمان سیاسی هستند که میهن دوستی را به جوانان آموختند · "میهن دوستی از دیدگاه حزب‌ما، خواست سعادت مردم، علاقهٔ پرشور به رشد و پویائی فرهنگ ملی و سرنوشت حال و آینده خلق های ایران است" (از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران) ·

در برنامهٔ حزب، با توجه به تاثیر متقابل داخلی و خارجی در نهضت انقلابی، تصریح می شود که "عامل داخلی، یعنی سطح رشد ایدئولوژیك - سیاسی نیروهای انقلابی، درجه تشکل و استواری حزب‌طبقهٔ کارگر، جلب‌توده های خلق به مبارزه و تناسب‌نیروهای طبقاتی نقش تعیین کننده دارد" · برنامه حزب، به درستی، تداوم پیگیر انقلاب‌ملی و دمکراتیك و پیروزی نهائی آن را در گرو اعمال رهبری حزب‌واحد پیشاهنگ طبقهٔ کارگر می داند · این نیز بدون تشکل کارگران پیشرو در صفوف‌حزب خود امکان پذیر نیست · تفرقه میان پیروان سوسیالیسم علمی، خواه ناخواه در تفرقه کارگران موثر است · با برخورد به این واقعیت است که حزب‌ما به وحدت نیروهای پیرو سوسیالیسم علمی اهمیت می دهد ·

هستند سازمانهائی که بسیار از ضرورت اعمال هژمونی طبقهٔ کارگر می گویند، اما نه تنها گامی در این راه پر نمی دارند، بلکه با دامن زدن به تفرقه درمیان نیروهای چپ، آگاهانه یا با آگاهانه در برابر وحدت این نیروها سد مصنوعی ایجاد می کنند ·

طبقهٔ کارگر، بویژه پرولتاریای صنعتی ایران در صورت تجهیز نیروی عظیم خود در پیش‌گرفتن سیاست صحیح و اصولی مبتنی بر واقعیت و دور از چپ‌گرائی و اپورتونیسم، می‌تواند رسالت تاریخی خود را انجام دهد · وانگهی، نباید فراموش‌کرد که تامین هژمونی طبقهٔ کارگر تنها به اراده و خواست این طبقهٔ و حزب‌آن بستگی ندارد · طبقهٔ کارگر باید با اتحاد با دهقانان تهیدست و جلب‌هرچه بیشتر لایه های میانی جامعه و دفاع‌مستمر از خواستهای دمکراتیك آنها، اعتماد این گروههای اجتماعی را بدست آورد ·

www.iran-archive.com

دهقانان تهیدست بخش قابل توجهی از اهالی کشور ما را تشکیل می دهند . روشن-فکران خلقی ، کارمندان جزء و دانشجویان مبارز از جمله متحدان بالقوه طبقهٔ کارگرهستند. پیشه وران و کسبه همیشه نقش مهمی در حیات اجتماعی ایفاء کرده اند . همهٔ این گروه های اجتماعی باید در تجربهٔ روزمره به این نتیجه برسند که هیچ نیروئی جز طبقهٔ کارگر قادر به برآورده ساختن خواستهای آنها نیست .

مبارزه علیه رژیم وقتی می تواند به پیروزی انجامد که همهٔ این نیروهای دمکراتیک در اتحاد با طبقهٔ کارگر عمل کنند . اثر بخشی چنین اتحادی نیز در ارتباط مستقیم با اتخاذ چنان سیاستی است که "منافع رشد اجتماعی را فراتر از منافع پرولتاریا" در مرحلهٔ ملی و دمکراتیک انقلاب در نظر گیرد (رجوع شود به لنین ، مجموعه آثار ، جلد ٤٤ ،صفحه ٢٢٠). فقط در چنین صورتی رهبری طبقهٔ کارگر تامین و مورد قبول داوطلبانهٔ سایر گروههای اجتماعی قرار خواهد گرفت . این یك اصل مارکسیستی -لنینیستی است و نادیده گرفتن آن جز شکست نتیجه‌ای نخواهد داشت . برنامهٔ حزب تودهٔ ایران این اصل حیاتی را مورد توجه دقیق قرار داده است .

مرحلهٔ انقلاب

در برنامهٔ حزب، مرحله انقلاب، ملی و دمکراتیك تشخیص داده شده است . این ارزیابی ناشی از عدم تحقق آماجهای ملی و دمکراتیك پس از پیروزی انقلاب بهمن ٥٧ است . شعار اساسی انقلاب بهمن ٥٧ عبارت بود از آزادی ، استقلال و عدالت اجتماعی . تحقق این شعار نیاز به تحول بنیادی اجتماعی - اقتصادی در جامعه به سود توده های مردم داشت . هیئت حاکمه جدید ،اگرچه در آغاز گامهائی در زمینهٔ برآورده ساختن پاره‌ای از خواستهای نیروهای محرکه انقلاب برداشت ،اما، علیرغم وعده هائی که می داد ، عملا پشت به مردم کرد و بالاخره نیز نظام استبداد مذهبی قرون وسطائی جایگزین رژیم خود کامهٔ پهلوی شد .

در برنامهٔ حزب، سرنگون کردن رژیم جمهوری اسلامی و انتقال حاکمیت سیاسی به کارگران ، دهقانان ، خرده بورژوازی شهری و روشنفکران خلقی ، وظیفه عاجل تعیین شده است . روبنای سیاسی عمقا ارتجاعی و ضد خلقی حاکم در تضاد آشکار با

منافع طبقهٔ کارگر و دیگر گروههای اجتماعی یاد شده است .

در برنامهٔ حزب تصریح می شود : " مخالفت مردم با مجموعهٔ سیاست رژیم جمهوری اسلامی ، اعم از داخلی و خارجی ، به سرعت فزونی می گیرد . محمل این مخالفت ، تضاد آشتی ناپذیر میان خواستهای مردم از یکسو و رژیم استبداد قرون وسطائی از سوی دیگر در زمینهٔ تامین حقوق و آزادیها و پیشرفت اجتماعی و اقتصادی است " .

انقلاب بهمن ٥٧ به علت عدول رهبری سیاسی آن از آماجهای مردمی ، نتوانست به وظایف ملی و دمکراتیك عام تحقق بخشد . بنابراین انقلاب ملی و دمکراتیك همچنان بمثابهٔ مرحله و یا فاز نخست نهضت انقلابی ، در دستور روز قرار دارد . سوال هائی که معمولا در این زمینه مطرح می شود ، نیاز به پاسخ دارد .

آیا مبارزه در راه هدفهای عام دمکراتیك در انقلاب ملی و دمکراتیك هدف غائی پرولتاریا ست ، به بیان دیگر آیا پیکار ما در راه حل وظایف ملی و عام دمکراتیك بمعنی آن نیست که از سوسیالیسم به مثابهٔ وظیفهٔ مشخص روند انقلابی ، صرفنظر کنیم ؟ آیا گذار از مرحله ملی و دمکراتیك برای رسیدن به سوسیالیسم حتمی است ؟

ما معتقدیم که جنبش انقلابی در شرایط کشور ما ، باید مراحل گوناگونی را طی کند. این قانونمندی شامل همهٔ کشورهائی است که شرایط خاص اجتماعی - اقتصادی و سیاسی مشابه کشور ما را دارند ، گرچه در مواردی گذار از مرحله‌ای به مرحله دیگر انقلاب می تواند به علل عدیده تسریع گردد . بهرحال درجهٔ رشد انقلاب و مسئله تداوم آن وابسته به ترکیب طبقاتی نیروهای اجتماعی - سیاسی شرکت کننده در آن است . البته خصلت انقلاب، یعنی مضمون عینی آن ، همیشه بدان معنی نیست که نیروهای محرکه اش ثابت است . شرکت هر طبقهٔ معین و یا هر لایه اجتماعی در انقلاب، با شرایط مشخص تاریخی پیوند دارد و باید همیشه مورد توجه قرار گیرد .

به نظر ما باید دو جنبهٔ دارای وابستگی متقابل در روند انقلابی را در نظر داشت: خصلت و نقش طبقهٔ پیشرو و توسعه هرچه بیشتر پایگاه اجتماعی انقلاب.

اگر کم بها دادن به جنبهٔ نخست می تواند به تضعیف نقش طبقهٔ کارگر و مبارزه طبقاتی و نیز نادیده گرفتن مسئلهٔ حیاتی تحکیم موقعیت حزب پیشاهنگ و تبدیل ساختن

iran-archive.com

آن به نیروی سیاسی فعال، بینجامد، به دست فراموشی سپردن جنبهٔ دوم می‌تواند به ارزیابی ناصحیح عامل ملی در انقلاب منتهی شود که در آخرین تحلیل جز نادیده گرفتن اهمیت متحدان بالقوه پرولتاریا نیست و ما را به چپ روی خرده بورژوائی منجر خواهد شد.

در شرایط کنونی، تاریخ مسئولیت پیدا کردن راه اتحاد نیروهای انقلابی و دمکراتیک و تامین تشکل طبقهٔ کارگر و دیگر توده های زحمتکش را در برابر تک تک سازمان های مترقی قرار داده است. کنفرانس ملی حزب تودهٔ ایران به این موضوع اهمیت فوق‌العاده ای داد و ضرورت مبارزه در راه ایجاد جبههٔ متحد خلق و در درجهٔ نخست تشکل طبقهٔ کارگر را خاطر نشان ساخت.

حزب ما، نقش طبقهٔ کارگر در نهضت انقلابی را، فقط از لحاظ تاریخی و به علل تئوریک مطرح نمی‌کند. طبقهٔ کارگر ایران قدرت خود را در انقلاب بهمن ۵۷ بطور عینی به نمایش گذارد. این تجربه موید آن است که متشکل ساختن طبقهٔ کارگر و آماده کردن آن برای نبرد سرنوشت ساز، مهمترین وظیفهٔ انقلابی است. ما باید بکوشیم تا هرچه بیشتر کارگران پیشرو را در صفوف حزب خود متحد سازیم. حزب ما، با وجود حملاتی که از "چپ" و راست متوجه آن شده و می شود، این وظیفهٔ خطیر را انجام داده و خواهد داد. مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری راهنمای عمل ما در این راستا بوده و هست.

اما، تشکل طبقهٔ کارگر هنوز کافی نیست. لنین می گفت، برای پیروزی انقلاب جلب نه فقط پرولتاریا یا اکثریت آن، بلکه همچنین جلب تمام توده های زحمتکش ضرورت دارد. وظایف عام دمکراتیک در انقلاب ملی و دمکراتیک که در برنامهٔ حزب بر آنها تاکید شده، در جهت دستیابی به این هدف است.

تصور باطلی خواهد بود، اگر خیال کنیم که طرح وظایف عام دمکراتیک وابسته به انتخاب این یا آن نیروی سیاسی و محصول برخورد ذهنی به مرحلهٔ انقلاب است. خصلت هر انقلابی را واقعیت های عینی هر جامعه تعیین می کند، واقعیتهائی که هیچ گونه راه گریزی از آنها وجود ندارد. اینکه وظایف انقلاب عبارت خواهد بود از حل مسایل دمکراتیک یا سوسیالیستی، وابسته به اراده ما نیست و در پیوند با واقعیت های عینی جامعه است. مراحل دستیابی به سوسیالیسم نیز، در این رابطه می‌توانند

مورد پیکاوی قرار گیرد.

واقعیتهای عینی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی و نیز تناسب نیروها در جامعه، مرحلهٔ ملی و دمکراتیک انقلاب و حل وظایف عام دمکراتیک را پیش روی ما گذارده است. اما این به هیچ وجه، ناقی گذار انقلاب به مرحلهٔ حل وظایف سوسیالیستی نیست، بلکه در جهت آن و مکمل آن است.

وای. لنین به موقع خود، وحدت دیالکتیکی وظایف عام دمکراتیک و سوسیالیستی در نمونه انقلاب سال ۱۹۰۵ و انقلابهای فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ عینا بررسی کرد. لنین در آثار خود موضع مارکسیستی پیرامون وظایف عام دمکراتیک و از جمله مسئله نهاد های دمکراتیک و سیاسی را تعیین کرده است.

لنین گفته است: "سرمایه داری بطور اعم و امپریالیسم بویژه، دمکراسی را به توهم تبدیل می‌کند. در عین حال سرمایه داری در توده ها تمایل دمکراتیک بوجود می‌آورد، نهاد های دمکراتیک ایجاد می‌کند، تضاد آشتی‌ناپذیر میان امپریالیسم نافی دمکراسی و توده های مردم مشتاق دمکراسی را تشدید می‌کند. سرنگون کردن سرمایه‌داری و امپریالیسم، با هیچگونه دمکراسی، حتی تحول دمکراتیک "ایده آل" ممکن نیست و فقط از طریق انقلاب اقتصادی میسر است و پرولتاریائی که در مبارزه در راه دمکراسی تربیت نشده باشد، قادر به انجام انقلاب اقتصادی نخواهد بود" (مجموعه آثار، جلد ۳۰، صفحه ۷۱).

لنین دمکراتیسم را هیچگاه بطور مجرد در نظر نمی‌گرفت و مسئلهٔ تاثیر آن در اقتصاد را نیز مطرح می‌کرد. دمکراتیسم در عین تسریع سیر دگرگونی اقتصادی، خود نیز زیر تاثیر پیشرفت اقتصادی قرار می گیرد.

بنابراین برای دستیابی به سوسیالیسم باید مراحل و فازهای عینی گذار مورد توجه باشد. این امر برای تشکل پرولتاریا به مثابهٔ طبقهٔ پیشرو که رسالت رهبری گذار از انقلاب ملی و دمکراتیک به سوسیالیسم را دارد، ضرور است. طبیعی است که دامنه مبارزه در راه وظایف عام دمکراتیک، با ویژگیهای لحظهٔ سیاسی و با قابلیت و قدرت پرولتاریا و حزب آن در رهبری سیاسی انقلاب، پیوند ناگسستنی دارد. اما، این نیز مسلم است که تحقق وظایف عام دمکراتیک راه را برای سوسیالیسم هموار می کند.

از آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت: انقلاب ملی و دمکراتیک گامی است به

www.iran-archive.com

پیش برای گذار به سوسیالیسم • در مرحلهٔ انقلاب ملی و دمکراتیک، در صورت تامین رهبری سیاسی طبقهٔ کارگر و حزب واحد پیشاهنگ آن، میتوان شرایط تداوم انقلاب و فراروئی تدریجی آن به سوسیالیسم را تضمین کرد •

باید خاطر نشان کنیم، تامین رهبری طبقهٔ کارگر که حزب ما در راه آن مبارزه می‌کند، به هیچ وجه به معنی نفی ضرورت ایجاد جبههٔ متحد خلق نبوده و نیست • هرقدر نیروی محرکهٔ انقلاب گسترده‌تر باشد، بهمان درجه پیروزی انقلاب قطعی‌تر است • در اینجاست که سیاست اتحاد های وسیع با برخورد متفاوت به متحدان، نقش حیاتی کسب می‌کند •

در برنامهٔ جدید حزب گفته می شود که اتحاد کارگران و دهقانان، هسته مرکزی جبههٔ متحد خلق را تشکیل می دهد • چنین جبهه‌ای می‌تواند لایه هائی از بورژوازی کوچک و متوسط ذینفع در حل پاره‌ای از وظایف عام دمکراتیک را به سوی خود جلب کند. این سیاست بازتاب برخورد متفاوت به متحدان در مرحلهٔ ملی و دمکراتیک انقلاب است •

موفقیت طبقهٔ کارگر و حزب آن مشروط بر آن است که بتواند راههای تعیین کنندهٔ تسریع روند انقلاب ملی و دمکراتیک را پیدا کند، تغییر وظایف را تشخیص دهد و بالاخره لحظهٔ مشخص گذار به سوسیالیسم و راه آن را معین سازد •

* * * * *

وضع اجتماعی - اقتصادی و سیاسی کشور، بیانگر تشدید بحران و درآمیزی مبارزهٔ دمکراتیک با پیکار طبقاتی است • به نظر حزب ما، در کشور وضعی بوجود آمده که شرایط عینی اوجگیری نهضت انقلابی در آن شکل می‌گیرد. این وضع زائیدهٔ هرچه محدودتر شدن پایگاه اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک سیادت هیئت حاکمه است • تعمیق روزافزون بحران اقتصادی، روند جدائی توده ها از رژیم را هرچه بیشتر تشدید می‌کند • میلیونها هوادار رژیم به تدریج به مخالفان سرسخت آن تبدیل می شوند و بدین سان لایه های جدید اجتماعی نیروهای محرکه انقلاب، گسترده‌تر می گردد •

کنفدراسیون ملی حزب توده ایران، مسئله عدم ثبات رژیم را مطرح ساخت • این ارزیابی با واقعیت عینی جامعه انطباق دارد و علت مادی آن در تعمیق بحران ساختاری رژیم است • این نیز به نوبهٔ خود اختلافهای درون هرم حاکمیت را تشدید می‌کند • وجود "دو جناح نیرومند" (به اعتراف رفسنجانی و دیگر سران رژیم) در دولت،

مجلس، نهادها و نیروهای مسلح و غیره که در اسناد کنفدراسیون ملی نیز بآنها اشاره شده است، گویای این عدم ثبات است • خصلت عمیقا ضد دمکراتیک رژیم تاثیر مهمی در گسترش ورطهٔ میان رژیم و خلق دارد •

اعتصابها و تظاهرات ضد جنگ در سالهای ۶۳ و ۶۴، تا اندازه‌ای وضع سیاسی جدیدی را در کشور بوجود آورد که از نظر رشد جنبش دارای امکانهای محدود بود، زیرا نیروهای انقلابی و دمکراتیک قادر به بسیج و تجهیز و سازماندهی و مالا بهره‌گیری از آن نشدند •

باید در نظر داشت که تاثیر توده ها بر شرایط سیاسی همیشه همسان با امکانات آنها نیست • این تاثیر در پیوند با عوامل داخلی و خارجی است • در عرصهٔ داخلی، فقدان سندیکاها و اتحادیه های مستقل کارگری و دهقانی و غیره از سوئی، و تفرقه میان سازمانهای انقلابی و دمکراتیک که نیروی کارگران و دیگر زحمتکشان را فلج می کند، از سوی دیگر، شرایط ضعف اپوزیسیون اجتماعی در قبال سیاست داخلی و خارجی ضد خلقی رژیم را فراهم می آورد •

در عین حال رژیم، با سوء استفاده از باور مذهبی بخشی از زحمتکشان می‌کوشد تا توجه آنها را از علل و عوامل بازدارندهٔ واقعی رشد اجتماعی، منحرف سازد •

فروکش موقت جنبش ضد رژیم، به هیچ وجه به معنی منتفی شدن عوامل زائیدهٔ نهضت انقلابی نیست • زیرا نهضت در خلاء بوجود نمی آید • قانونمندیهای رشد اجتماعی، خواه ناخواه به تشدید هرچه بیشتر تضاد ها منجر می شود • خشم و نفرت توده ها آتشزیر خاکستر است که شعله های آن دیر یا زود زبانه خواهد کشید •

رژیم قادر به ادارهٔ امور کشور نیست • دولت فاقد برنامه است و به حل مسائل روزمرهٔ جامعه می‌پردازد و در این راه نیز هر روز با مشکلات نوینی روبروست • جنگ خانمانسوز ادامه دارد و بخش عمدهٔ درآمد کشور را می بلعد • تلفات جانی و خسارتهای مادی ناشی از جنگ حال و آینده میهن ما را تهدید می‌کند • شیرازهٔ اقتصادی کشور از هم گسیخته است • کاهش درآمد نفت - یگانه منبع حیات رژیم - این روند را تسریع می‌کند • ضعف قدرت مالی، امکان تامین زندگی بخش قابل ملاحظه‌ای از پایگاه اجتماعی رژیم را که یگانه رشتهٔ پیوند آنها با هیئت حاکمه است، از بین می برد و به

www.iran-archive.com

تدریج این لایه های اجتماعی را نیز رو در روی رژیم قرار می دهد . تضعیف پایگاه اجتماعی رژیم به معنی تضعیف توان هیئت حاکمه و منزوی شدن بیش از پیش آن در جامعه است .

رژیم جمهوری اسلامی با تکیه بر سرنیزه است که می تواند به سیادت خود ادامه دهد . بدیهی است که خلاء ایجاد شده در عرصه سیاسی ، ناشی از عدم حضور جدی نیروهای متحد اپوزیسیون انقلابی و دمکراتیک ، به ادامهٔ موجودیت رژیم یاری می رساند .

سران رژیم "ولایت فقیه" برای مقابله با خلق از هیچ جنایتی روگردان نیستند. با چنین دشمنی فقط با نیروی متحد و یکپارچه می توان مقابله کرد . به همین علت ، حزب ما اهمیت فوق العاده ای به مسئله تشکیل جبهه واحد می دهد . حزب ما معتقد به اتحاد کلیهٔ نیروهای انقلابی و دمکراتیکی است که هر یک به طریقی در تضاد با رژیم ضد خلقی قرار دارند و می توانند در جبهه واحد با برنامه مشترک به مبارزه علیه رژیم جلب شوند . هدف بنیادی چنین جبهه‌ای عبارت است از آزادی ، استقلال ، عدالت اجتماعی و صلح . اگر این اتحاد تحقق یابد ، می تواند به مثابهٔ عامل ذهنی نیرومند ، نهضت انقلابی را سازمان دهند و توده های عظیم مردم را در مسیر سرنگون کردن رژیم به حرکت درآورد .

نبرد خلق با رژیم ضد خلقی جز از طریق قهرآمیز نخواهد بود . این بدان معنی است که باید از کلیه اشکال مبارزه ، از تظاهرات و اعتصاب همگانی گرفته تا عالی‌ترین شکل مبارزهٔ قهرآمیز - مبارزهٔ مسلحانهٔ توده ای بهره گرفت و از هم اکنون استفاده از اشکال مختلف پیکار را تدارک دید .

پیروز باد مبارزهٔ خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی!

چهرهٔ واقعی 'اقتصاد اسلامی'

۱- کشاورزی و دامداری

رهبران رژیم ج.ا.ه. مدعی پرچمداری تمدن بشریت و در دست داشتن جعبهٔ سحرآمیزی هستند که گویا کلید حل تمام مشکلات بشری در آن است .

آنها گاه و بی‌گاه ، به مناسبت یا بی مناسبت ، از پیشرفتهای کشور تحت تعالیم "اسلام" ، از "غیره کشورداری و" اقتصاد اسلامی" صحبت می‌کنند و طبعاً باید انتظار داشت که پس از هفت سال حکومت بی رقیب ، نمونه‌هائی از خود کفائی ادعائی و آئین کشورداری و اقتصاد مستقل و غیروابسته ارائه کرده باشند. ولی متأسفانه اینان که مبلغین بسیار زورزیده‌ای هستند و از گفتن دروغهای بزرگ ابائی ندارند ، چنان حقایق را وارونه جلوه می‌دهند که تمیز بین حقیقت و افسانه برای مردم مشکل می شود. رژیم ، در حالیکه از سوزن تا لکوموتیو ، از گندم و روغن نباتی تا دانه مرغ مورد نیاز کشور را از خارج وارد می شود ، دائماً در رادیو و تلویزیون و روزنامه‌های گوش به فرمان و تریبون نمازهای جمعه و منابر مساجد ، از خود کفائی ای که گویا به همت آنها حاصل شده است ، یا احتمالاً در آستانه حصول آن هستیم ، دم می زنند.

واقعیت این است که "فقیه ولی" و دستیارانش هنوز به یک زندگی پدرسالاری روستائی با اقتصاد نیمه کالائی معتقد هستند و تصور می کنند که اگر کشوری چون ایران بتواند نان خود را تهیه کند همه مسائلش حل می شود. همچنانکه در روستاهای قدیم ، تکافوی ذخیره گندم کلید حل همهٔ مشکلات بود. از اینروست که "فقیه ولی" از آغاز حکومت خود ، گاه و بیگاه ، بر خود کفائی ، آن هم به معنای بسیار محدود آن یعنی تولید گندم در حد مصرف تاکید کرده و می‌کند :

"... حالا که این مملکت مال خودمان شده است ، حالا باید کوشش بکنید ، خصوصا در امر زراعت باید کوشش بکنند. . . کشاورزها در زمین هائی که در دستشان است زرع بکنند ، آبیاری بکنند و همت به خرج بدهند. . . تا بلکه انشاالله در طرف یکی دو سال ، دو سه سال دیگر ، خودمان لااقل خود کفا بشویم. و بتوانیم خودمان سرپا بایستیم. . . " (۱) و این ترجیع بند خود کفائی کشاورزی همیشه در گفتارهای وی تکرار شده است .

www.iran-archive.com

اینک ، پس از هفت سال که از انقلاب سپری می شود ، علیرغم تبلیغات رنگارنگی که وجود دارد و در پس پرده افسانه "خودکفائی" ، مهمن ما با درآمدی بالغ بر ۱۲۰ میلیارد دلار ـ که شاید دیگر با رقابل حصول نباشد ـ دارای اقتصادی ورشکسته است . " دنیا " می کوشد تا در مقالات جداگانه ای به بررسی آماری اوضاع اقتصادی کنونی ایران بپردازد و چهره واقعی دعاوی سردمداران مرتجع جمهوری اسلامی در باره "اقتصاد اسلامی" را برملا سازد . در این مقاله کوشش شده است که تصویر کلی و فشرده ای از کشاورزی و دامداری ایران داده شود .

کشاورزی ایران در گذشته و حال

کشاورزی ایران در گذشته عمدتا با ملکیت غلات و علوفه دام و تا حدودی پنبه و حبوبات بود . کشت محصولات جدید صنعتی چون توتون و تنباکو و چای و چغندر قند و دانه های روغنی و نی شکر بترتیب از اوائل قرن نوزدهم تا اواخر نیمه اول قرن بیستم و در چند مورد اخیر ، به دنبال ایجاد صنعت مربوطه در ایران رواج یافت ولی با وجود توسعه دامنه کشت این محصولات ، بخصوص در دهه های سی و چهل ، هنوز عمده ترین رشته ها کشاورزی همان کشت غلات است که ۷۷٪ کل اراضی زیر کشت سالیانه را به خود اختصاص داده است . ما در باره هریک جداگانه و به اختصار صحبت خواهیم کرد .

۱ـ غلات

قبل از سالهای ۲۰ ، کشور ما با جمعیتی بین ۱۰ تا ۱۵ میلیون نفر که بیش از ۹۰٪ آن در ده زندگی می کرد و با تولید حدود دو میلیون تن گندم در سال ، می توانست قسمتی از گندم تولیدی خود را نیز صادر کند . ولی باید توجه داشت که ایران از جمله کشورهائی است که رشد جمعیت آن آهنگ بالائی دارد و این آهنگ رشد در سالهای قبل از انقلاب کمی بالاتر از ۳٪ و سالهای پس از انقلاب حتی بیش از آن بوده است . با این ترتیب جمعیت کشور تقریبا هر بیست سال دوبرابر می شود . بالنتیجه ،

با چنین رشد سریع ، محدود ماندن تولید به یا افزایش بالنسبه اندک آن ، به تدریج اضافه تولید را به کسر تولید مبدل می کند .

ایران در دهه ۳۰ دچار نوسان صادرات و واردات گندم بود و با وجود تحولات ناقص در سیستم کشاورزی و تا حدودی مکانیزه شدن آن و ایجاد سدها و چاههای عمیق و کانالهای آبیاری که به بالا بردن سطح زیر کشت و بهبود بازده زمین کمک کرد و تولید گندم را در دهه ۳۰ به سه میلیون و در اواخر دهه چهل به چهار میلیون تن رسانید ، نتوانست بر مصرف پیشی گیرد . از سال ۴۹ به بعد ایران به صف وارد کنندگان گندم پیوست و از آن پس سال به سال بر میزان واردات گندم ـ کشورا فزوده شده است .

در مورد برنج و سایر غلات مورد نیاز نیز اوضاع به همین منوال است . کشور ما که سالیان دراز صادر کننده برنج بود ، از دهه چهل به بعد همانند گندم برنج را هم به اقلام واردات خود افزود . همچنین سایر غلات را .

سطح اراضی زیر کشت سالیانه غلات ، بالغ بر ۳/۵ میلیون هکتار زمین آبی و ۵/۵ هکتار زمین دیم است . این مقدار زمین در شرایط مناسب بهره برداری ، قادر است که نیاز نه تنها جمعیت کنونی کشور ، بلکه نیاز جمعیتی در حدود دو برابر آن را نیز برآورده سازد . ولی متأسفانه به دلایل متعدد ، از جمله خودداری از اصلاحات ارضی رادیکال که علاوه بر ضبط بیش از نیمی از محصول کار دهقانان توسط ارباب ، امکان انگیزه کار دهقانان در روی زمین را از بین می برد و عدم استطاعت کافی برای تأمین ماشین آلات مورد نیاز و بذر اصلاح شده و کود و سموم لازم و نیز فقدان اطلاعات لازم دهقانان در زمینه کشاورزی صنعتی مدرن و نقص سیستمهای آبرسانی و غیره ، برداشت محصول از واحد سطح بسیار نازل است و بطور متوسط از هر هکتار از زمینهای آبی و دیم می توان ۹۰۰ کیلوگرم گندم و یا ۸۰۰ کیلوگرم جو و یا ۲۷۰۰ کیلوگرم برنج برداشت کرد ، که اولی و دومی کمتر از ۲۰٪ و سومی کمتر از ۴۰٪ برداشت معمول در کشورهای پیشرفته است (۲) .

طبیعی بود که رفع همه مشکلات بالا و برون رفت از تنگنای کمبود محصولات کشاورزی جزء نخستین خواستهای مردم ایران به خصوص دهقانان محروم از انقلاب بود ولی

www.iran-archive.com

علیرغم وعده‌های مکرر مسئولان رژیم ج.ا. در زمینهٔ تأمین شرایط لازم خودکفائی کشاورزی و تقسیم اراضی و کمک به دهقانان برای تشکیل تعاونی‌های تولید و تأمین ماشین آلات و بذر و سموم مورد نیاز، در عمل اقدام جدی صورت نگرفت. مسئولان جدید تقریباً مانع کشت هر نوع محصول دیگر جز غلات شدند و می‌شوند تا شاید به اتکاء این روش، در زمینه تولید گندم به "خودکفائی" برسند. وامهای کشاورزی ـ که فقط در مقابل سند مالکیت پرداخت می‌شود و بالنتیجه گروه بزرگی از دهقانان خرده پا از دریافت آن محروم هستند ـ فقط برای کشت غلات داده می‌شود. سموم و کود به همین منظور توزیع می‌شود. ادارات کشاورزی با کمک کمیته‌ها و سپاه پاسداران با ازبین بردن محصولات غیرغله به خصوص تره‌بار و سبزی دست به "تنبیه" دهقانان خاطی می‌زنند تا جائیکه هندوانه خوزستان یا خیاروگوجه فرنگی یزد و جیرفت به عنوان قاچاق ضبط و یا از رسیدن آن به بازارهای فروش جلوگیری می‌شود. ولی هیچ یک از اقدامات عملی پادوهای حکومت یا خواهش و تمناهای "فقیه حاکم" و یارانش برای کشت بیشتر گندم نتوانست تأثیری جدی بر میزان تولید بگذارد و کشور را به مرحله "خود کفائی" برساند. جدول زیر تولید سالیانه گندم و برنج و همچنین تولید سرانه این حبوبات را در سالهای قبل و بعد از انقلاب نشان می‌دهد.(۳)

سال	۱۳۵۱	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۱
تولید سالانه گندم هزار تن	۴۳۹۸	۴۵۴۳	۲۸۸۶	۴۳۶۶	۴۸۴۶	۴۳۶۶	۳۷۹۱	۴۵۷۰	۴۱۲۴	۴۲۷۰
تولید سالانه برنج هزار تن	۱۰۰۸	۹۲۷	۸۲۱	۱۰۱۳	۷۵۳	۷۴۰	۹۱۹	۹۱۵	۱۰۹۸	
تولید سرانه گندم کیلوگرم	۱۰۱	۱۵۰	۹۲	۱۳۴	۱۱۲	۱۰۱	۱۲۳	۱۰۷	۱۰۴	
تولید سرانه برنج کیلوگرم	۲۴	۴۱	۱۱	۳۱.۵	۲۲	۲۲	۲۴	۲۱	۲۷	

(آمار تولید سالهای ۵۵ و ۶۰ و همچنین سالهای بعد از ۶۱ منتشر نشده است)

جدول بالا بخوبی نشاندگر درجا زدن تولید و بالنتیجه پائین آمدن تولید سرانه بر اثر بالا رفتن جمعیت کشور است. متاسفانه تا امروز آمار رسمی سالهای ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ منتشر نشده است. ولی ارزگفته‌های جسته و گریخته مسئولان و همچنین میزان واردات غلات در این سالها بخوبی استنباط می‌شود که در این سه سال هیچ معجزه‌ای صورت نگرفته است.

جدول زیر واردات گندم و برنج و غلات را در سالهای قبل و بعد از انقلاب نشان می‌دهد.(۴)

سال	واحد	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳
واردات گندم	هزار تن	۱۲۷۴	۱۰۷۸	۱۰۶۸	۱۷۸۷	۱۶۱۵	۲۸۷۱	۳۱۹۸
واردات برنج	هزار تن	۵۷۶	۳۰۹	۴۰۲	۵۲۵	۴۸۶	۶۸۰	۶۴۴
واردات غلات	هزار تن	۲۶۶۰	۱۹۹۲	۱۸۵۰	۲۳۵۰	۳۵۳۵	۴۷۷۳	۵۷۳۵

این جدول به‌خوبی نشان می‌دهد که طی شش سال پس از انقلاب واردات گندم و غلات به سه برابر رسیده است. به‌نحوی که اینک ۴۰٪ گندم مورد نیاز کشور از خارج وارد می‌شود.

۲ـ گیاهان صنعتی

کشت چغندر قند که از اوایل قرن اخیر در ایران متداول شده با توسعهٔ کارخانه‌های قند روز بروز دامنه وسیعتری یافت و در نیمهٔ اول دههٔ پنجاه با تولید سالانه بین ۴ تا ۵ میلیون تن ۳۴۲۰ کارخانه کشور را تغذیه می‌کرد. پس از انقلاب به دلیل عدم توجه مسئولان کارخانه‌ها و عدم برنامه‌ریزی صحیح کشاورزی، کشت این محصول که در هر منطقه در رابطه تنگاتنگ با برنامهٔ کارخانهٔ قند مجاور تنظیم می‌شود دچار رکود و حتی نقصان شد و در برخی مناطق چون یاسوج به‌کلی از میان رفت. متوسط

www.iran-archive.com

محصول شش سال بعد از انقلاب ۱۹٪ کمتر از متوسط محصول شش سال قبل از انقلاب است (۵) درحالیکه در این مدت روز به روز نیاز کشور به قند و شکر افزوده شده و میزان واردات آن سال به سال بالا رفته است.

کشت پنبه، که در سالهای نیمه اول دههٔ پنجاه به بالاترین رقم در تاریخ ایران رسیده بود، پس از انقلاب به علت بی توجهی و کوشش مسئولان در جهت کشت "فقط گندم" به کمتر از نصف رسید. (۶) کشورها که تا قبل از انقلاب با وجود گسترش وسیع کارخانه های ریسندگی و بافندگی ـ که تقریبا نیاز داخلی را تامین می کردند ـ صادرات پنبه نیز داشت، در شرایط کنونی نه تنها صادرات خود را از دست داده، بلکه فقط با کمک الیاف مصنوعی وارداتی می توانند کارخانه های بافندگی خود را سر پا نگهدارد.

در مورد دانه های روغنی، وضع از این هم اسفبارتر است. در دهه های چهل و پنجاه، کشت دانه های روغنی چون آفتابگردان و سویا در ایران رو به توسعه گذاشت و در سال ۵۷ به بزرگترین رقم تولید خود یعنی ۱۲۶ هزار تن در سال رسید. ولی تولید دانه های روغنی نیز، در سالهای بعد از انقلاب قربانی "خود کفائی" گندم شد و در یک روند تدریجی تا سال ۶۴ به ۵۳ هزار تن کاهش یافت. (۷)

محصول دانه های روغنی که به اضافه پنبه دانه حدود ۳۰٪ از نیاز روغن نباتی کشور را تأمین می کرد، امروز حتی برای تأمین ۷٪ مصرف کافی نیست. به همین دلیل، درحالیکه ظرفیت کارخانه های تهیه روغن کشور حتی کمی بیش از مصرف سالیانه است، ۹۳٪ روغن مورد نیاز به صورت آماده یا نیمه آماده از خارج وارد می شود.

جدول زیر، میزان تولید بعضی از گیاهان صنعتی و اقلام صادرات و واردات محصولات آن را در سالهای دهه های پنجاه و شصت (تا سالی که آمار آن در دست است) نشان می دهد. (۸) ارقام به هزار تن

سال	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲	۱۳۶۳
تولید سالانه پنبه	۷۱۶	۴۳۶	۵۵۷	۵۳۱	۴۰۵	۴۹۷	۳۰۴	۴۳۴	۳۰۲	۲۹۵	۲۳۸
صادرات پنبه	۶۰۰	۱۵۱	۱۰۶	۷۰	۱۸	۶۶	۱	۰	۰	۶	۰
تولید چغندر قند	۴۱۲۵	۴۳۹۷	۵۲۷۲	۴۱۸۸	۳۶۰۹	۴۸۰۷	۳۵۲۶	۲۹۹۶	۴۱۲۸	۳۶۱۹	۳۳۷۵
واردات قند و شکر	۲۲۰	۵۹۷	۲۱۶	۵۵۸	۲۵۲	۱۲۶۹	۳۷۹	۱۱۱	۸۰۸	۶۸۵	؟
تولید دانه های روغنی	۷۸	۹۹	۱۳۱	۱۰۵	۱۲۶	۹۹	۶۳	۱۰۳	۸۹	۵۹	۵۶
واردات روغن نباتی	۱۹۶	۱۷۲	۲۵۹	۲۳۱	۲۵۱	۳۰۷	۲۷۷	۲۹۷	۲۳۵	۳۹۰	۴۸۳

جدول فوق به خوبی نشانگر سقوط تولید داخلی پنبه و صادرات آن و کاهش تولید چغندر قند و دانه های روغنی و افزایش چشمگیر واردات قند و شکر و بخصوص روغن نباتی است.

۳ـ میوه و سبزی

در زمینه تولید محصولات باغداری و بستانکاری، آمار درستی تا بحال منتشر نشده است، بنابراین نمی توان وضع گذشته و حال را براساس آمار مورد بررسی قرار داد. فقط از گفتارهای گهگاه مسئولان، بخصوص در مورد برخی اقلام صادراتی و از آمار مربوط به صادرات میوه های تازه و خشک کمسال های گذشته رقم مهم صادرات غیرنفتی کشور را تشکیل می داده، می توان به وضع فعلی این رشته از کشاورزی پی برد.

جدول زیر سقوط بی سابقه صادرات محصولات باغداری، میوه تازه و خشکبار ایران را نشان می دهد و این خود نشانگر توجهی (!) است که مسئولان ج.ا. به این رشته از تولید دارند. (۹)

سال	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵	۱۳۵۶	۱۳۵۷	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲
صادرات میوه و سبزی و خشکبار	۱۶۶	۱۳۸	۱۰۲	۱۳۴	۱۰۹	۱۴۱	۳۰	۲۷	۴۸	۶۰

ملاحظه می شود که صادرات میوه و خشکبار در سالهای ۵۹ و ۶۰ در حدود ۲۵٪ صدحد متعارف و بالاخره پس از بهبود نسبی در سال ۶۲ کمتر از ۵۰٪ آن بوده است. طبق آمار گمرگ ایران صادرات کشمش و سبزی که در سال ۵۷ بیش از ۴۲ هزار تن بود در سال ۶۲ به ۱۰ هزار تن رسید و صادرات پسته از ۱۷ هزار تن در سال ۵۷ و در سال ۶۱، به ۶ هزار تن رسید و سپس در سال ۶۲ به کلی متوقف شد.

www.iran-archive.com

دام داری

از اوایل دهه چهل، کاملا مشخص شده بود که شیوه دامداری سنتی دیگر جوابگوی تقاضای روزافزون کشور نیست. ظرفیت و کیفیت مراتع و بازده پائین دامداری سنتی، متناسب با رشد سریع جمعیت، امکان بالابردن سریع و هم‌آهنگ محصولات دامی را فراهم نمی ساخت. از سالهای آخر دهه چهل برای ترویج دامداری صنعتی، کوششهائی از طرف دولت‌ها، گاه از طریق واحدهای محدود دولتی و گاه از طریق تشویق بخش خصوصی با دادن وامهای کلان، به عمل آمد و صنایع مربوط به دامداری مثل گاوداریها، مرغداریها، کنتارگاهها، سردخانه‌ها و کارخانه‌های شیرپاستوریزه و غیره در شهرهای مهم و یا در جنب مراکز تولید، بوجود آمد. ولی هیچ گاه تولید واحدهای صنعتی به اضافه تولید سنتی، نتوانست جوابگوی نیازروزافزون کشور باشد. پس از انقلاب، قسمت عمده مجتمع های دامپروری یا بین سود جویان وابسته به حاکمیت جدید تقسیم شد و بفروش رسید، یا آن که به علت عدم رسیدگی و فقدان مدیریت صحیح روبه نابودی رفت. متأسفانه آمار درستی از اینگونه تأسیسات وجود ندارد. تنها صورت واردات رشد یابنده تولیدات دامی است که می تواند نمایانگر وضع نابسامان کشور در این رشته مهم باشد. تولید وابستگی به گوشت و کره و پنیر و شیر وارداتی روزافزون است. جدول زیر میزان واردات محصولات دامی را در سالهای ۵۸ تا ۶۲ نشان می‌دهد و به خوبی پیداست که دامداری کشور به کدام سو در حرکت است.(۱۰)

سال	واحد	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲
گاو و گوسفند زنده	هزار تن	۱۲۵	۵۵	۲۲	۲۳	۱۰۶
انواع گوشت	هزار تن	۷۹	۱۰۱	۱۹۵	۲۵٤	۲۷۷
لبنیات و تخم مرغ	هزار تن	۱۵٤	۱۹۰	۲۳ ٤	۱۷۸	۲٤۲
ارزش وارداتی دامی	میلیون ریال	۳۹۰۳۳	٤۵۹٤٤	۷۲۳۸٤	۷٦۳۱۷	۸۲۱۳۷

بهرحال چنین است وضع نان و گوشت مردم، آنچه که "ولی فقیه" مکرر بر خود کفایی آن تاکید می‌کند و دستیارانش همه‌روزه در بوق و کرناهای تبلیغاتی رژیم، رسیدن به آن را از "ثمرات حکومت اسلام" قلمداد می‌کنند.

در پایان بی مناسبت نیست که صورتی از ارزش واردات خواربار در چند سال پس از انقلاب را ارائه کنیم. واردات خواربار از ۱/۲ میلیارد دلار در سال ۵۸ شروع شده و در سال ۶۲ به ۲/۵ میلیارد دلار رسیده و هنوز در حال صعود است و هرگونه توقف آن فقط به دلیل تنگناهای ارزی است ـ و نه افزایش تولید داخلی ـ که این خود نیز گرانی و نایابی اساسی ترین مواد مورد نیاز مردم را در پی دارد.(۱۱)

واردات ـ ارقام به میلیون ریال

شرح / سال	۱۳۵۸	۱۳۵۹	۱۳۶۰	۱۳۶۱	۱۳۶۲
غلات	۳۱۸۲٦	۳۹۳۸۳	۷۲۳۱۷	۵۹۱٤۱	۸۹۰۳۲
گوشت	۱۰۰۲۸	۱۳۸۷۸	۳۱۵۳۹	٤٤۳۱٤	٤٤۸۳۷
لبنیات و تخم مرغ	۱۸۲٦۳	۲۵۵۱۲	۳۷٦٦۹	۲۹۷۳٦	۳٦۳٦۰
قند و شکر	۲۰۱۷۰	۹۸۷۲	۲۵۱٤	۳۳۱٦۳	۷۳۱٦
روغن	۱۸۹٤۰	۸۳۷۳	۲٤٦۰۱	۱٦۸۵۵	۳۰۷۷۵
میوه و سبزی	۱۷۱۹	٤٤۲	۹۲٤	۷۰۰	۱۵۱۸
چای	٤۷٦۳	۱٦۳۸	٤۱۵۳	۲۷۸۷	۳۹۵۲
جمع	۱۰۵۷۰۹	۱۰۹۰۹۸	۱۷۳۷۱۷	۸٦۷۰٦	۲۱٤۷۹۰

بحران عمیقی که کشاورزی کشور را در بر گرفته شامل همه رشته‌های اقتصادی می شود. ما در مقاله دیگری می کوشیم تا پرده از خود کفائی دورغین مورد ادعای رژیم در زمینه صنایع، برداریم.

www.iran-archive.com

۱ـ صحیفه‌نور رهنمود های امام‌خمینی جلد۱۰ صفحه۴۱ـ ۴۰
۲ـ سالنامه‌آماری ایران بخش کشاورزی سالهای ۶۲و ۶۳ اطلس اقتصادی‌سال ۸۵انتشارات SCB
۳ـ سالنامه‌آماری ایران بخش کشاورزی‌سالهای ۶۳ـ ۵۸
۴ـ۵ـ سالنامه‌آماری ایران سالهای ۵۸ تا ۶۳
۷ـ۸ـ هفته‌نامه‌اطلاعات بازرگانی شماره ۱۷ـ۲۸ دیماه ۶۴
۹ـ سالنامه‌آماری ایران سالهای ۵۸ تا ۶۳ بازرگانی خارجی صادرات.
۱۰و۱۱ همانجا بازرگانی خارجی واردات.

حزب تودهٔ ایران برآنست که درحال حاضر، مهمترین، عاجل ترین و اساسی ترین وظیفه‌ای که درپیش برتمام نیروهای انقلابی ومیهن دوست ایران قرار دارد، سرنگون کردن رژیم قرون وسطایی جمهوری اسلامی واستقرار یک حکومت انقلابی ودمکراتیک است.

از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران، مصوب کنفرانس ملی

بیاد رفیق شهید رضا شلتوکی
'آقا رضا'

بعد ما را از قزل حصار "به قصر" آوردند. دلم می‌خواست ما را به شمارهٔ سه ببرند. بهآذین و پاکنژاد و دیگران آنجا بودند. اما شمارهٔ سه دیگر جا نداشت. ناچار ما را به شمارهٔ چهار فرستادند که شنیده بودیم مخصوص قدیمی‌هاست: ازصفرخان و افسرها و آذربایجانی‌ها و کردها تا مذهبی‌های قدیمی.

زیر هشت سرپاسبانی ظاهرا بی‌آزار و خوش‌جنس و همیشه خندان ما را بازرسی می‌کرد که موراز ماست می‌کشید. گرچه ما را با اتوبوس زندان، از زندانی به زندانی، آورده بودند و هرکدام‌مان دو پاسبان موکل داشتیم، با این همه چنان بازرسی می‌کرد که گویی از خانه آمده‌ایم.

همان‌جا، مردی ایستاده بود میانه‌بالا، با اندامی ورزیده، که سی‌و هفت هشت ساله می‌نمود. صورتی پرداشت با چشم‌هایی‌خندان و نگاهی مهربان. تصورکردم از مسئولین زندان است. ما را تحویل گرفت و توفرستاد. توکه آمدیم، با من دست داد و گرم خوشرو بشرکرد و گفت: "گرچه این حرف‌درستی نیست، اما ناچار باید گفت: خوش‌آمدید! اینجا اتاق شما و دوستان شماست، وحالا هم به رسم اینجامراسم معرفی و آشنایی انجام می‌شود."

و بعد، چنان که گویی اندیشهٔ ناگفته مرا از ذهن خوانده‌است، گفت: "بهآذین را هم تا چند روز دیگر می‌آوریم‌اینجا پیش خودمان."

به اتاق بزرگی رفتیم و نشستیم. باقرزاده آمد و کنار من نشست. باقرزاده و من، بی‌آنکه هرگز همدیگر را دیده باشیم، دوراد ور یکدیگر را می شناختیم. ترجمهٔ باقرزاده از کتاب "دربارهٔ ادبیات" گورکی که درآمد، مقاله مفصلی دربارهٔ آن نوشتم که در یکی از روزنامه‌های ادبی آن زمان چاپ‌شد. دوستی نسخه‌ای از آن روزنامه را برای باقرزاده به زندان برده بود که خوانده بود و هنوز هم داشت. باقرزاده رفقای سازمان افسری‌حزب

www.iran-archive.com

را یکی یکی معرفی کرد .

پرسیدم : "شما چند سال است اینجا هستید ؟ "

گفت : " شانزده سال ، از سال ۳۳ " (آن موقع سال ۴۹ بود .)

من شش ماه گرفته بود م و خیال می‌کرد م شاخ غول را شکسته‌ام . از شرم آب شد م ، اما شرمم را د ر پرد ۀ شوخی پوشاند م و گفتم . "پس من زند ان نیامد ه‌ام ، آمد ه‌ام ملاقات شماها ! "

* * *

"آقا رضا" رابط زند انیان با مقامات زند ان بود . اورا به شوخی "وزیر امور خارجه" می‌نامید یم . د ر زند ان سیاسی ، زند انیان نه خوشرد اشتند و نه صلاح می‌د انستند که برای هرکاری ، تك تك با مقامات زند ان تماس بگیرند . بعلاوه د ر آن جوّ پر سوءظن ، هیچ‌کس د وست ند اشت ناحق و ناروا ، برچسب خبرچین بخورد . پس نماینده‌ای انتخاب می‌کرد ند که هم با شخصیت و کاربلد باشد ، و هم این برچسب با صد من سریش هم به او نچسبد . این کار یك خاصیت د یگرهم د اشت : جاسوس‌ها و خبرچین های واقعی را که به زیر هشت رفت و آمد مد اوم د اشتند ، رسوا و انگشت نما می‌کرد .

د ر "شمارۀ چهار" حتی تعیین اینکه جا هست یا نیست با خود زند انیان و با نماینده‌شان بود . این‌طور بود که "شمارۀ چهاری‌ها" به خود سخت گرفتند و یك اتاق را خالی کرد ند و ما را پذیرفتند و د ر آن جا د اد ند .

د ر "شمارۀ چهار" اتوریتۀ "آقا رضا" از سرگرد رئیس زند ان هم بیشتر بود . زند انیان تنها او را می شناختند و به او مراجعه می‌کرد ند . روزهای ملاقات ، امر ، برگۀ ملاقات راکه همراه لباس و میوه و وسایل زند انی به د اخل می‌آورد ، به "آقا رضا" می د اد . "آقا رضا" اسم ها را به ترتیب می نوشت و بچه ها را یکی یکی به اتاق ملاقات می فرستاد . به طوری که هیچ وقت از سه نفر بیشتر د ر اتاق ملاقات نبود یم و با خیال راحت ، د ر آرامش ، می‌توانستیم حرف هامان را بزنیم . وقت یکی از ماها که تمام می شد ، آقا رضا می آمد و آهسته او را خبر می کرد و او باز یکی د و د قیقه وقت د اشت که سر فرصت از خانواد ه‌اش خد احافظی کند .

"آقا رضا" به وعد ه‌اش وفا کرد و به‌آذین را از شمارۀ سه به شمارۀ چهار آورد .

از آن پس ، هروقت فرصت می‌یافتند ، می‌نشستند و با هم شطرنج می‌زد ند و برای همدیگر کرکری می‌خواند ند . آقا رضا بگو و بخند و شوخ و شاد و بذله‌گو بود . صحبت سن و سال‌که می‌شد ، می‌گفت : "من از همۀ شماها جوانترم . من فقط ۲۸ سال د ارم . این سال‌های زند ان را اصلا قبول ند ارم و حساب نمی‌کنم . "

به راستی هم از سن و سالش جوان‌تر می‌نمود . سیگار نمی‌کشید ، هرروز صبح ورزش می‌کرد ، اند ام پر و ورزید ه‌ای د اشت . برخی روزها با سرحد ی‌زاد ه و کیوان و بجنوردی (از سران حزب ملل اسلامی) والیبال می‌زد . والیبال‌شان تماشایی بود . برای آنها هم کرکری می‌خواند و سربسرشان می‌گذ اشت و می خند ید . آن ها جوان‌تر و پر انرژی‌تر بود ند . آقا رضا خسته می شد و از نفس می‌افتاد ، اما از تك و د و نمی‌افتاد . همۀ نیرویش را به کار می گرفت و عاقبت می‌برد یا با اختلاف کمی می‌باخت .

رئیس زند ان برای او و افسرهای د یگر ، احترامی واقعی قائل بود . احترامی‌که آن ها خود به او تحمیل کرد ه بود ند ، با شخصیت‌شان و رفتارشان . شانزده سال مقاومت و تحمل انواع سختی‌ها و یك گام از مواضع اصولی خود بازپس ننشستن . (همۀ این شانزد ه سال را د ر محیطی به آرامی مجیط شمارۀ چهار نگذ رانده بودند .)

رئیس زند ان همیشه خود به د اخل می‌آمد و یکی د و ساعتی با آقا رضا قد م می‌زد و صحبت می‌کرد . این خیال خام را مد ت ها پیش ، از سر به د ر کرد ه بود که او را (و آن ها را) "به راه راست" هد ایت کند . پایمرد ی و شخصیت آن ها را تحسین می‌کرد و د ل می سوزاند که چرا آنها باید سالهای د یگری را هم د ر زند ان بگذ رانند .

می پرسید : " تاکی می خواهید اینجا باشید ؟ "

آقا رضا می‌گفت : " تا هر وقت که بگویند بفرمائید تشریف ببرید ! "

ــ آخر خود تان هم د ست و پایی بکنید !

ــ ما چه د ست و پایی د اریم بکنیم . ببینید . طبق قانون خود شان ، شرکت د ر سازمانی با مرام و رویۀ اشتراکی ، د ه سال زند ان د ارد . ما هم که نه قتل کرد ه‌ایم و نه قیام مسلحانه . د ه سال هم خیلی وقت است تمام شد ه . حالا باید ما راآزاد کنند و ازمان معذ رت بخواهند . آن ها باید از ما تقاضای بخشش کنند ، نه ما از آنها .

ــ خود تان هم می‌د انید که آن‌ها چنین کاری نمی‌کنند .

www.iran-archive.com

ـ ما هم اصراری نداریم برویم .

ـ شما به سهم خودتان و بیش از سهم خودتان اینجا بوده اید . حالا دیگر باید بیرون باشید .

رئیس زندان میخواست به زبان بی زبانی بگوید که هرچه زندان کشیده اید، بس است. حالا دیگر باید بیرون بروید و از مواهب "آزادی" بهره مند شوید . خوب بخورید و خوب بپوشید و خوب پول در بیاورید و تشکیل خانه و خانواده بدهید .

آقا رضا همه را به زیرکی درمی یافت و پاسخ می داد : "بیرون خبری نیست که آه و داغش را داشته باشیم . فرض کنید رفتیم بیرون و تا آخر عمر چند گونی برنج و چند حلب روغن بیشتر خوردیم ، که چه بشود ؟ این ارزش آنرا ندارد که انسان ایمان و اعتقادش را نفی کند ."

ـ کسی از شما نخواسته که ایمان و اعتقادتان را نفی کنید . "

به راستی هم رژیم از مردانی که شانزده سال در زندان ، بر ایمان و اعتقاد خود پای فشرده بودند ، نمی توانست بخواهد که آن را نفی کنند . و نیز از مردانی که سالها دنیای بیرون را ندیده بودند ، نمی توانست بخواهد که "دگرگونی های عظیم و ترقیات شگرفی را که برهبری دا هیانهٔ شاهنشاه در سراسر کشور حاصل شده بود" تایید کنند . این هستهٔ کوچك اما نیرومند ، این اسطورهٔ زندهٔ ایمان و مقاومت در زندان ، خاری در چشم رژیم و باری بود که بر دستش مانده بود . می خواست هرچه زود تر از دست آن راحت شود . اما نمی توانست بگوید : "بفرمایید تشریف ببرید ." این تصدیق شکست خود او و تایید پیروزی آنان بود . پس رضایت داده بود که آنها یك سطر، فقط یك سطر ناچیز، بنویسند و زیر آن امضاء بگذارند .

رئیس زندان می گفت : " از شما که چیز زیادی نخواسته اند . گفته اند فقط بنویسید که ما می دانیم اصلاحاتی در داخل زندان صورت گرفته ."

اینجا دیگر جای شوخی نبود . چشمان خندان "آقا رضا" برق می زد و نگاه مهربانش سخت می شد و می گفت : " چه اصلاحاتی ؟ کلاس مبارزه با بی سوادی شان که مثل همهٔ کلاسهایشان در سراسر کشور ، فرمالیته و دکور است . کارگاههایشان مرکز استثمار بی رحمانه است و محل تهیه نیروی کار ارزان برای سرمایه داران . زندانی بیچاره

هم به خاطر آن که زن و بچه اش بیرون از گرسنگی نمیرند و هم برای آنکه روزش زود تر به شب برساند و نفهمد وقتش چگونه می گذرد ، حاضر است با هر مزدی کار کند ، آن وقت آنها هم از همین نقطه ضعف استفاده می کنند و از صبح تا غروب از او کار می کشند و بعد دو سه تومان کف دستش می گذارند . بهداری که وضعش مشخص است . غیر از قرص سر درد ، هرچه بخواهیم ، خودمان باید بگوئیم از بیرون بیاورند . آسایشگاه روانی که محل آزار و شکنجه است . اشخاص سالم را می خواهند تنبیه کنند ، آنجا می اندازند که بدتر دیوانه شوند ."

رئیس ساکت می ماند و بعد آهی می کشید و می گفت : " در هر حال حیف از شماست که اینجا بمانید ."

آقا رضا می گفت : " این حرف را به دولت بگوئید که هیچ هم حیفش نمی آید . ما قدیمی ها هیچ ، جوان ها را به بینید که با چه گشاده دستی ای به اینجا می اندازند و باك شان هم نیست . و آن هم تازه به چه جرمی ، به چه گناهی ؟ حرفی زده اند یا کتابی خوانده اند ! "

چند شب، پس از شام ، با آقا رضا در حیاط قدم زدیم و به خواهش من ، او خاطراتش را برایم شرح داد و از زندگی اش سخن گفت . از دوران دانش آموزی در کرمانشاه ، از آشنایی با افکار سیاسی و با حزب ، از پیوستن به حزب و به سازمان افسری ، از کودتا ، شکست ، بازداشت ، از عذاب ها و شکنجه ها ، از تیرباران شدن رفقایی که تا چند دقیقه پیش در کنارت نشسته بودند و هنوز طنین آوایشان در گوشت بود که صدای گلوله هایی را می شنید ی که پیکر مردانه شان را از هم می دریدو به خون می کشید . از دوران دشواری که همه واداده اند و تو باید بار خود و دیگران را یکجا به دوش بکشی ، از سکون ، از سکوت ، از تبعید .....

می گفت : " این جوان ها که تازه به اینجا آمده اند و محیط ساکت و آرام اینجا را می بینند ، تصور می کنند ما همهٔ عمرمان در چنین آرامشی گذشته . یعنی زندگی ما در زندان ، یك استراحت طولانی بوده ، در حالی که چنین نیست . زندگی ما در اینجا ، حتی یك لحظه هم از تشنج و مبارزه و رو در رویی خالی نبوده است . خواه به خاطر خودمان ، خواه به خاطر دیگران ، و حالا به خاطر همین جوان ها ."

www.iran-archive.com

روزی که از زندان مرخص می شدم، به راستی شاد نبودم. از این اندیشه دلم خون می شد که من می روم و این مردانی که تا دیروز از نزدیک نمی‌شناختمشان، و حالا برای من گرامی‌تر و گرانقدرتر از هرکس دیگری هستند، همچنان در زندان خواهند ماند.

"آقا رضا" با من به زیر هشت آمد. بازهمان سرپاسبان مهربان و بی‌آزار، اما سمج، مامور بازرسی بود. اسباب و اثاثه را خود بازرسی کرد و دفترها و دفترچه‌ها را به افسر نگهبان داد. "چتر سبز نارون ها" را در شمارهٔ چهار و در بارهٔ رفقای افسر نوشته بودم و نسخه‌ای از آن را هم به خودشان داده بودم. اینجا، در دفتر، کنار عنوان، با خط درشت نوشته بودم: "اثر خانم پرل باك نویسندهٔ شهیر آمریکایی!" (مخصوصا خانم و آمریکایی نوشته بودم که حساسیت ایجاد نکند!)

این نوشته به آسانی رد شد. اما لای تقویم ودفترچهٔ بغلی‌ام مقاله‌ای بود که منتقدی در بارهٔ "یادداشت های شهر شلوغ" نوشته بود و قرار بود در روزنامه‌ای چاپ شود که در آخرین لحظه فهمیده بودند و سانسور کرده و برداشته بودند، و نویسنده دست نوشتهٔ خود را به من داده بود که همچنان پیشم مانده بود و مامور بازرسی ساواك هم یا توجه نکرده بود و یا نفهمیده بود و من آنرا با خود از زندانی به زندان دیگر کشانده بودم و حالا اینجا افسر نگهبان با دقت و کنجکاوی داشت آن را می‌خواند که آقا رضا از من پرسید: "این راجع به کتاب شماست؟"

گفتم: "بله."

گفت: "استنباط دادستان است که در دادگاه مطرح کرده؟"

گوشی دستم آمد و گفتم: "بله، وکیل مدافع هم جواب داد!"

افسر به صفحه های بعد نگاهی سرسری انداخت و کاغذ ها را تا کرد و بمن داد. آقا رضا را در آغوش گرفتم و بوسیدم و گفتم: "به امید دیدار، در بیرون."

* * *

یك بار دیگر برای "ملاقات" شان به زندان رفتم. سال ۵۲. اما آنها را به شهرستان فرستاده بودند.

در آن سال ها جوّ زندان سخت "چریکی" بود. جوان ها پرشور و بی‌تجربه بودند و می اندیشیدند که اگر حتی در زندان روزانهٔ زندان، هرچه سخت‌تر و خشن‌تر

رفتار کنند، چپ‌تر و انقلابی‌ترند، و به این ترتیب محیط را برمی آشفتند و در تشنجی دائمی نگه می داشتند.

رفقای افسر در گفت و گوهای خصوصی با جوانان، چه روش‌سیاسی و چه رفتار روزمرهٔ آن ها را نادرست می‌دانستند و انتقاد می‌کردند، اما در برابر پلیس و ساواك، در کنار آنها می‌ایستادند و یکپارچه از آن ها دفاع می‌کردند و در بد و خوبشان شریك می شدند.

چنین شد که در نوزدهمین سال زندان شان، آن چند رفیق سالیان دراز را از همدیگر جدا کرده، برخی را به مشهد و برخی را به شیراز تبعید کرده بودند و در آنجا ها، روز از نو، روزی از نو، آزار و شکنجه و تهدید و توهین بار دیگر آغاز شده بود. و البته آن ها کسانی نبودند که این همه را به سادگی پذیرا باشند. مقاومت و مبارزه می کردند و مقاومت و مبارزه‌شان خشم درخیمان را بیشتر می‌کرد. خشمی که از سر عجز بود، و به شکل درنده خوئی جلوه می‌کرد: بازهم انفرادی، بازهم هواخوری ندادن، باز هم نامه و ملاقات و روزنامه و کتاب را ممنوع کردن. اما آنها بیدی نبودند که از این باد ها بلرزند. نارون های تناوری بودند که توفان سالیان را تاب آورده و از سر گذرانده بودند.

* * *

"دیدار در بیرون" تنها در اوایل آبان ۵۷ دست داد. مبارزهٔ مردم اوج گرفته بود و رژیم ناچار شده بود آن ها را پس از ۲۴ سال (همراه با زندانیان سیاسی دیگر) آزاد کند.

"آقا رضا" تغییر چشم گیری نکرده بود، همان اندام ورزیده و همان چهرهٔ پر، همان چشمان خندان و همان نگاه مهربان. چندین بار دیگر هم در دفتر دیدمش. نگاه خندانش گوئی می‌گفت: "دیدی ما عاقبت پیروز شدیم؟ دیدی که رنج آن همه سال ها بیهوده نبود؟"

بعد دفتر را آشغال کردند و بستند و شرایط روز به روز دشوارتر شد و بعد یورش پیش‌آمد و ماجراها با سرعتی باورنکردنی رخ نمودند و گذشتند. مانند آواری که در خواب بر سرت بریزد و تو را در خرد بگیرد و راه نفست را ببندد.

www.iran-archive.com

بعد آن شب لعنتی پیش‌آمد که "آقا رضا" را در تلویزیون به نمایش گذاشتند. هنگامی که چهره‌اش بر صفحه تلویزیون ظاهر شد، او را نشناختم و مدام از خودم می‌پرسیدم: "این کیست؟"

چیزی از آشنایی در چهره‌اش بود. مثل کسی که یک بار برای یک لحظه تصادفا او را در خیابان دیده باشی. اما هرچه می‌اندیشیدم، به یاد نمی‌آوردم که کیست و کجا دیده‌امش، تا آنکه نامش را بر صفحه نوشتند.

نه، این مرد، با این چهرهٔ تکیده و درهم شکسته و لاغر، با دماغی که تیرمی کشد، با چشم هایی که در چشمخانه دود و می زند، "آقارضا" نیست. پس آن چشمان خندان کجاست؟ پس آن نگاه مهربان چه شد؟

من بارها "آقا رضا" را دیده‌ام و طنین صدای گرم و امید بخش او را هنوز در گوش دارم. در خیمان چه به روز این قهرمان مقاومت ۲۴ سالهٔ زندان آورده‌اند؟ چه جنایتی در حق او و دیگر یارانش مرتکب شده‌اند؟

و حالا روزنامه جلوی روی من است. با تصویر اندکی تار "آقارضا" که حتی از ورای تیرگی آن هم، چشمان خندان و نگاه مهربان او پیداست. یک زندگی که تناوب مبارزه و زندان بود. نه، "آقا رضا" عوض نشد، زندانهای او هم تغییر نکردند: همان قصر، همان کمیته، همان اوین. این زندانبان ها بودند که عوض شدند و پست را به یکدیگر تحویل دادند. روزی شاه و بختیار و نصیری و ثابتی و حسین زاده بودند، حالا خمینی و خامنه‌ای و رفسنجانی و ری‌شهری و لاجوردی و گیلانی هستند. هرد و گروه سبع و درنده، هرد و گروه به خون انسان، به ویژه به خون انسان‌توده‌ای، تشنه، هرد و گروه جانورانی ضد بشر که به بشر تنها شباهتی ظاهری دارند.

رفیق رضا شلتوکی، آرام و فروتن و بی ادعا، به صف قهرمانان جاوید، به صف شهدای میهن، شهدای توده‌ای، پیوست و در این گروه عظیمی که از ارانی تا روزبه، از خلیل رعواوغلی تا وارطان و از سیامک و کیوان تا افضلی و عطاریان، ودهها تن و صدها تن دیگر را در بر می‌گیرد، جای شایستهٔ خود را بدست آورد.

اما دریغ و درد که این یار گرامی نه در اوج پیروزی، که در این دوران تلخ از میان ما رفت.

رهبران حزب کمونیست اسپانیا که پس از دیکتاتوری سیاه فرانکو، از زندان آزاد شدند و یا از تبعید بازگشتند، دیگربار فاجعه‌ای مضاعف روبرو نشدند. میهن زجر دیدهٔ و مصیبت کشیدهٔ ما این آزمون های تلخ و دشوار را چند باید از سر بگذراند و چقدر باید قربانی بدهد؟

تا کی این شب‌های دراز- به درازای سالیان- را به امید صبحی باید گذراند که در آخسار بار دیگر به شامی سیاه منتهی نشود؟

کی ما خواهیم توانست بر پراکندگی ها و ناتوانی های خود غلبه کنیم تا بتوانیم این زباله های ضد بشر و ننگ تاریخ را از پهنهٔ زمین بروبیم و دیگر اجازه ندهیم زباله‌هائی باشد تا باز بر بستر آنها قارچ های سمی بروئند و ملت و میهن را مسموم کنند.

* * * *

نامه‌ای از ایران برایم رسیده است. در آن نوشته‌اند: "رفیق رضا شلتوکی در شامگاه روز ۶۴/۸/۲۸ در زندان درگذشته. هنگام مرگ، وزن بدنش فقط سی کیلو بود."

بابناک باد خاطرهٔ شهیدان راه آزادی، استقلال، عدالت اجتماعی و صلح!

www.iran-archive.com

برای نجات جان و آزادی زندانیان سیاسی متحداً مبارزه کنیم!

فصلی از زندگینامهٔ رفیق شهید محمد بهرامی‌نژاد

در شب ۷ اسفند ماه ۱۳۶۲ در رده سلول مرگ بر پاشنه چرخید. ده قهرمان توده‌ای با قامتی استوار و با گزینش مرگ پر افتخار به پای جوخه اعدام رفتند. دژخیمان جمهوری اسلامی با چکاندن ماشه، ده قلب آکنده از مهر به تودهٔ مردم و گداخته از آتش عشق به حزب تودهٔ ایران را از طپش باز داشتند تا از خوان یغمای چپاولگران داخلی و خارجی سهل‌تر و طولانی‌تر حراست کنند.

یکی از آن ده گرد پایمرد که به ابدیت پر ستاره پیوست، رفیق شهید محمد بهرامی نژاد بود.

* * * *

محمد در سال ۱۳۳۳ در یکی از محله‌های فقیرنشین اردبیل دیده به جهان گشود. در دوران کودکی طعم تلخ رنج و حرمان ناشی از فقر و تنگدستی خانوادگی را با تمام وجود چشید. آنگاه که پا به سنین نوجوانی گذاشت یک تنه راهی نبرد با دشواریهای زندگی شد. در فصل تابستان به کار می‌پرداخت و ضمن مساعدت مالی به خانواده هزینهٔ تحصیل سال آینده را نیز فراهم می‌کرد.

محمد پس از اخذ دیپلم عازم روستاهای کرج شد تا خود بیاموزد و به دیگران نیز بیاموزاند. وی تنها آموزگاری دلسوز و پر کار نبود، بلکه برادری بزرگ و دوستی رئوف برای دانش‌آموزان و یار و یاوری صادق و پاکباز در عرصه کار و زندگی برای روستائیان زحمتکش بود. او در غم و شادی زندگی و در کار و کشت با روستائیان شریک بود. در کارها، از لایروبی قنات گرفته تا کارهای کشاورزی و فعالیتهای عمرانی مستقیما شرکت میکرد.

مشاهدهٔ فقر و تنگدستی دهقانان ستمدیده برای او به مثابهٔ تجربهٔ با ارزشی جهت دهندهٔ مبارزهٔ سیاسی بود. محمد از نزدیک و با نگرشی ژرف آثار نفرت‌بار استثمار و

www.iran-archive.com

ستم طبقاتی را بر زندگی زحمتکشان می دید . و همینجا بود که نخستین شراره های عشق آگاهانه به توده ها در نهاد شریفش زبانه کشید و اولین نهال ضرورت پیکار علیه بهره‌کشی و ستمگری در درونش جوانه زد .

محمد روزها به تدریس می‌پرداخت و شبها با مطالعه پیگیر و مستمر خود را برای شرکت در آزمون کنکور آماده می‌کرد . با کوله باری از مشاهده، درک و لمس رنج زحمتکشان میهنمان وارد دانشگاه شد . در همین فضای مناسب بود که اندیشه های مبارزه جویانهٔ سیاسی او به سرعت رشد کرد و تکوین یافت .

آغاز پیکار و پیوسته بر پرچم
حزب تودهٔ ایران

رفیق بهرامی‌نژاد از دوران تدارک زندگی مرفه شخصی و پیکار پر خطر و درعین حال پرافتخار در راه سعادت توده ها و استقلال و شکوفایی میهن طریق دوم را برگزید . در شروع مقدس او در شرایط سلطه جابرانهٔ محدودی متمول ومتنفذبیرحم و خون‌آشام بر زندگی و سرنوشت تودههای میلیونی زحمتکش آرمیدن بر بستر زندگی مرفه شخصی و تنها نظارهگر رنج و حرمان توده ها بودن حرام بود . از اینرو کمر همت به نبرد بی امان علیه زراندوزان و زورمداران بست . ضرورت پیکار مسجل بود . اکنون گاه گزینش شیوهٔ صحیح مبارزه فرا رسیده بود .

با تنی چند از دوستان و آشنایان هستهای را پی ریزی کردند و به فراخورامکانات خود ضمن فعالیت انقلابی به گونهای خستگی‌ناپذیر به مطالعه جمعی پرداختند . دیری نپائید که به رسالت، اصالت و حقانیت پیشاهنگ اصیل و واقعی زحمتکشان ایران - حزب تودهٔ ایران - پی بردند و در سال ۵۶ موفق به برقراری ارتباط سازمانی با سازمان نویدبخش جویباری بودند که به رود خروشان منتهی به اقیانوس سعادت خلق و استقلال میهن پیوستند .

میثاق با شهدای خلق

گزینشی بود آگاهانه . نیک می‌دانست که فتح چکاد پیروزی خلق مستلزم

درنوردیدن چه راههای ناهموار و پر سنگلاخ ، چه فراز و نشیبها و چه پیچ و خمهای صعب‌العبوری است . چه این نکته واقف بود که کاروانهای پر شماری از رزمآوران نامدار نسل های پیشین از این گذرگاه عبور کرده‌اند و بسیاری از این رهروان در چنگال گرازها و کفتار های جور و ستم کمین کرده بر سر راه، گرفتار آمده و جان باختهاند . بالاتر از همهٔ اینها ، محمد دریافته بود که باید این راه دشوار را تا آخر رفت و در فرش خونفام حزب تودهٔ ایران را در وادی سعادت و نیکبختی توده ها برافراشت . رفیق بهرامی نژاد با همهٔ پیکارگرانی که این راه مقدس را پیموده و در خمی از آن جان پاک خود را نثار خلق کرده بودند پیمان بست تا پای جان به آرمانها و پیام رزم تاریخی آنها وفادار باشد . نام سازمانی که بر خود نهاد مظهر بارز این میثاق مقدس بود : بابک .

در تابستان ۱۳۵۶ برای نخستین بار برگهای "نوید" را در منطقهٔ نازی‌آباد تهران پخش کرد . بدین ترتیب اولین وظیفهٔ سازمانی در صفوف حزب تودهٔ ایران را به انجام رساند . اینک ، رسما سربازی از سپاه حزب طراز نوین طبقهٔ کارگر ایران بود .

استعداد نورس در دامان حزب تودهٔ ایران پرورده شد . بارآمد و بارآورد . چون پرکار و ایثارگر بود وظایف حزبی را به دقت و با موفقیت انجام می داد ، بتدریج وظایف سنگینتری به عهده گذاشته شد . اگر در رزم وظیفهٔ پخش برگهای هفته نامهٔ "نوید" در منطقهای از تهران بود ، در سال ۱۳۵۷ مسئولیت یکی از شاخههای سازمان مخفی را عهده دار شده بود . حوزه فعالیتش همچنان گسترش یافت و در سال ۵۸ مسئولیت چندین شهر نیز به او محول گردید .

اوایل سال ۱۳۵۹ به دشوارترین و واپسین سنگر پیکار در صفوف حزب انتقال یافت : ارتباط با افسران انقلابی و میهن دوست تودهای .

انسان دوست بزرگ و سازمانگر
برجسته

رفیق بهرامی نژاد انسان دوست بزرگی بود . دلی گداخته از آتش عشق به توده ها در درون سینهٔ فراخش جای داشت . با تمام وجود به کارگران و زحمتکشان کشور عشق می ورزید و این گرانمایه ترین و والاترین خصلت وی بود . دیگر فضایل عالی انقلابی و خصائل برجستهٔ شخصیتی اش از این خصلت سرچشمه می‌گرفتند . به تایید همه آنهائی

www.iran-archive.com

که با وی در کار و پیکار معشور بودند، وی تجسم عینی انسان آزاده، وارسته و طراز نوین بود.

پیکارگری بود که به اصل خدشه ناپذیر انضباط پولادین اعتقاد راسخ داشت. نیک می دانست که چه بارگران و مقدسی بر دوش دارد و کمر همت به فتح کدام قلله بسته است. از اینرو در انجام وظایف تشکیلاتی مانند یک جراح مغز سنجیده، دقیق و با ظرافت خاصی عمل می‌کرد. طی چندین سال کار حساس مخفی خطایی از این سر باز فداکار سرنزد. پاسدار کلید سعادت توده ها بود، لذا آنچنانکه بایستهٔ و شایستهٔ یک توده ای است از آن همچون مردمک چشم حراست می‌کرد.

دنیای رفیق بهرامی‌نژاد به حزب و انجام سنجیده و خدشه ناپذیر وظایف حزبی خلاصه می شد. اندیشه او در تمام لحظات زندگی پر جوشو خروشش در جستجوی راهها و شیوه های صحیحتر و مطمئن‌تر تحکیم بیش از پیش الودهٔ تشکیلات مخفی حزب سیر می‌کرد. در نوآوری ها و ابتکارهای تشکیلاتی مقام نخست را داشت. این شهید پرافتخار در تحکیم بنیان سازمان مخفی نقش برجسته و پرارجی ایفاء کرد.

کمونیستی پر تلاش

پرکار و پر تلاش بود. طی شش سال رزم مخفی بار سنگینی از وظایف حزبی را به دوش داشت. هفته‌ای بطور متوسط سه روز در سفر بود. پیک تیزپای حزب و انقلاب بود که بخش وسیعی از میهن از آن جمله مشهد، ساری، رشت، کرج، اصفهان، شیراز، بندرعباس و در آخرین دوره فعالیت، قزوین، زنجان، خرم‌آباد، اهواز و کرمان را در نوردید و پیام حزب تودهٔ ایران در دفاع از استقلال میهن و رهایی و بهروزی خلق‌های کشور را به گروهی از نظامیان انقلابی و میهن دوست رساند.

پایبای این وظیفهٔ دشوار به کارآموزی نیز ادامه داد. این شغل را از جان و دل دوست داشت، زیرا مفهوم زندگی را یاد گرفتن و یاد دادن می دانست. از اینرو تحصیل را با تدریس توام کرد. از توده ها و حزب توده ها - حزب تودهٔ ایران - می‌آموخت و در دبیرستانی واقع در نازی‌آباد تهران بذر اندیشه های علمی و انقلابی خود را در کنار امر تدریس، در دل نونهالان وطن می‌کاشت. وی در حالی کار تدریس را دنبال

می‌کرد که از نظر حزب به دلیل سندگنیی وظایف تشکیلاتی همواره مختار به ترک آن و زندگی با حقوق حزبی بود. اما رفیق بهرامی‌نژاد هرگز چنین نکرد. در قاموس او سختی و دشواری مفهومی نداشت. ایمان خارآئین به طبقهٔ کارگر و اعتقاد راسخ به حزب طبقهٔ کارگر چنان نیروئی در جان و روانش دمیده بود که خود را در برابر سهمناکترین امواج دشواریها توانا احساس می‌کرد. درخت استواری بود که هرگز در برابر طوفان دشواریها سر خم نکرد.

در صرف وقت برای امور عادی زندگی به غایت خسیس و خشک دست بود. صرف غذا، اصلاح صورت و کارهائی از این دست را با استماع اخبار رادیوی ایران و رادیو های خارجی همراه می ساخت.

رفیق بهرامی‌نژاد به بار سنگینی که بدوش داشت قانع نبود. اصرار داشت که مسافرت به شهرستانها را با ماشین شخصی انجام دهد تا از طریق مسافرکشی کمکمالی برای حزب فراهم کند. هرچند حزب به این اصرار پر تکرار او هرگز آری نگفت اما نفس تقاضا، بیانگر درجه والای تلاش و ایثار این قهرمان بود.

پیکارگر سخاوت پیشه در

تدارک هدیه عروسی

فرزاد جهاد

رفیق بهرامی‌نژاد از خود ویژگیهای شخصیتی ستودنی و کم نظیری برخوردار بود که جملگی از احساس ژرف نوعدوستی اش سرچشمه می گرفتند. در سادگی و قناعتی که هم مرز با فقر بود می زیست. وی که توصیه های حزب را به آئین تخطی ناپذیر زندگی اش بدل ساخته بود تنها در یک مورد از آن فاصله گرفت: آنجا که پای ایثار به میان می‌آمد علیرغم توصیه حزب پا از حد معمول فراتر می‌نهاد.

به رفقای همرزمش علاقه و محبت وصف ناپذیری داشت. همچنانکه همواره یاد توده ها بود در اندیشهٔ توده های هم سنگر نیز بود. هرچند در تنگدستی می‌زیست و هزینهٔ دو خانواده را تامین می‌کرد، امادر دست و دل بازی کم‌نظیر بود. زمانی که رفقایش با کمبود مایحتاج زندگی مواجه می شدند سخاوت پیشگی رفیق بهرامی‌نژاد به

www.iran-archive.com

عالیترین وجهی جلوه‌گر می شد . نفتی را که خود و خانواده‌اش نیازمند بودند به فلان رفیق می داد ، ماشین خود را می‌خواباند و کوپن بنزینش را در اختیار دیگری قرار می داد و شیر خشک فرزند خردسالش را برای کودک رفیقی دیگر می‌آورد .

آنگاه که رفیقی به وجه نقدی نیاز پیدا می‌کرد ، وی یگانه پیشنهاد همیشه حاضرش را که با صداقت باطنی آمیخته بود پیش‌می کشید : "ماشینم را بفروشم . نصف مبلغش‌مال تو و با نصف‌دیگر ماشینی دست‌دوم می‌خرم" . پیکان نو تمام سرمایه مادی زندگی این شهید حزب را تشکیل می داد که بر حسب اتفاق به چنگش افتاده بود و همواره در جهت تسهیل وظایف حزبی مورد استفاده واقع‌می شد . پیشنهادش خالی از هرگونه تعارف بود . میان حرف و عمل او سرشوزنی فاصله نبود .

کمتر مسافرتی بود که بی سوقات برگردد . هرهفته مسافر بود ، اما مانند کسی که گوئی پس‌از سالها تنها یکبار به دیاری دور سفر کرده باشد عمل می‌کرد . علیرغم مضیقهٔ مالی و از محل هزینهٔ غذای بین راه ، هدیه‌ای برای رفقایش به ارمغان می آورد . این به سنت و عادت ریشه‌دار او بدل شده بود که بویژه در مناسبتهای خاص تجلی‌نمایان تری می‌یافت . همه رفقای‌نظامی و غیرنظامی که به نوعی با رفیق بهرامی‌نژاد در ارتباط بودند ، هدیه‌کهنها ولی گرانبهایی از او بیادگار دارند .

تا از جریان عروسی رفیقی خبردار می شد به تدارک هدیه‌ای مناسب‌یعنی برگ سبز درویشانهٔ خسود می پرداخت . آخرین آن که از قوه به فعل درنیامد هدیه عروسی رفیق دلاورش فرزاد جهاد بود . جهاد ۲۶ ساله آماده عروسی می‌شد و بهرامی‌نژاد از آن آگاه بود . در آخرین دیدار ، جهاد به این پرسش وی که " موعد تهیه کاد و فرا رسیده؟ " با تبسم و تکان ملایم سر پاسخ مثبت داد .

اما دیدار بعدی این دو همرزم گمنام در اسارتگاههای جمهوری اسلامی‌بود . گردد لاور حزب‌تودهٔ ایران نه در بزمگاه عروسی که در دخمه رژیم خون آشام بود . برای او نه مجلس بزم که بساط شکنجهٔ بهیمی برپا کرده بودند . پیکرش‌نه عطر بیز و سرشن‌نه گل افشان‌بود ،که بر تنش داغ‌زخم و داغهٔ خون نشانده بودند . جهاد به جای جامهٔ عروسی ردای شهادت به تن کرد و هدیه بهرامی‌نژاد به همرزمش این بار باوالاترین و گرانمایه‌ترین هدیه به خلق - نثار جان - همراه شد .

انتظار بی پایان

بابک

از رفیق بهرامی‌نژاد یادگاری برجای مانده است بنام بابک . اسم فرزند خردسالش نام‌سازمانی پدر است‌که آن را شخصا بروی نهاد و همسرش که از فعالیت سیاسی‌رفیق بهرامی‌نژاد بی اطلاع‌بود به این نکته وقوف نداشت . می‌گفت : "همسرم از رمز نام بابک بی اطلاع‌است" و سپس با خنده‌ای به لب‌می‌افزود "سرانجام‌خواهد فهمید" . در این لحظات ، پیکارگر گمنام‌به پیروزی نهایی می اندیشید .

پدر به پسر از ته دل عشق می ورزید . در آن روزهائی از هفته که در تهران بود جز بهنگام وظایف حزبی و شغلی‌از فرزندش‌جدا نبود و حتی در حین رانندگی او را در بغل داشت .

بابک نیز به پدر خود خو گرفته بود . رفیق بهرامی‌نژاد می‌گفت : " غروب روزهائی که در مسافرت هستم‌دم در خانه می نشیند و از همسایه سراغ‌مرا می‌گیرد و می‌پرسد: "بابای مرا ندیدید ؟ کی می‌آید ؟ " انتظار بابک دو سه روز طول نمی‌کشید و پدر پیدایش‌می شد ، انتظاری که پس‌از ۱۲ اردیبهشت ۶۲ ابدی شد .

۳ اسفند ۶۲ ، بابک به همراه مادر و تنی چند از اعضای خانواده به ملاقات پدر شتافت . بهرامی‌نژاد با خنده‌ای به لب‌پشت شیشه ظاهر شد . چون دیده به چهرهٔ جگرگوشه‌اش‌که شبیه خود او بود افکند ، شعله در رگهایش‌جستن گرفت و بر آن شد تا برای آغوش‌کشیدنش بغل گشاید . اما میان او و میوهٔ دل دیوار ضخیم ازتجاع حائل بود . هرچند روانش‌از هجر پسر می‌گداخت‌اما دریافته بود که نه‌گاه‌وصال بلکه موعد وداع‌نهائی است . پدر که از عمرش پنج روز بیشتر باقی نبود آخرین نگاه پرمعنی را به صورت پسر انداخت : عشقم بزرگ بود بدیدار تو ولی ، عشقی دگر ربود مرا از کنار تو

www.iran-archive.com

رفیق بهرامی نژاد و خبر

یورش اول

عصر دوشنبهٔ پس از یورش‌نخستین ارتجاع به حزب از مدرسه عازم حوزه بود. در بین راه از جریان دستگیری رهبری حزب مطلع گشت. لحظه‌ای گره تاسف برابروانش نشست، اما بی درنگ سیمایش حالت عادی یافت و سپس خوشرد و آهسته زمزمه کرد: "مرگ پای چوبه اعدام البته که پر افتخار است". دیگر در این باب سخن نگفت تا خود به آن کلام عمل کرد و به آن افتخار سترگ نائل آمد.

روز ۱۲ اردیبهشت ۶۲ به چنگ دژخیمان جمهوری اسلامی افتاد. اینک نه تا خواسته گام در سهمناکترین عرصهٔ نبرد با دشمن غدار نهاده بود. نباید رشته زندگی سراپا افتخار گسسته می شد و گسسته نشد. عاشق پاک باخته در پرتو ایمان خلل ناپذیر به توده ها و روح تسلیم ناپذیرش هفت خوان شکنجه را با سرافرازی پیمود و سرانجام به اتفاق ۹ تن دیگر از همرزمانش به رفیع ترین قلهٔ بشریت عروج کرد. شب ۸ اسفند ۶۲ خون پاکش بر زمین ریخت.

رفیق بهرامی نژاد

زندهٔ جاوید

دشمن به عبث پنداشت که با به خون نشاندن این برگ درخت تناور حزب توده ایران می‌تواند بر حیات درخشان او نقطه اختتام بگذارد و زندگی پلشت خود را از تیررس پیکان یک قهرمان تیزپا مصون دارد. پاسداران جهل و ظلمت و خادمان ثروت و مکنت بیهوده کوشیدند تا که یک توده ای ایثارگر و فداکار و یک معلم دلسوز و پرکنار را در خون غلتانند تا او نتواند بذر اندیشه انقلابی‌اش را در خاک میهن افشاند و درس ایثار و پیکار به نونهالان و صاحبان فردای وطن آموزد. کارگزاران رژیم خود کامهٔ جمهوری اسلامی‌قلبی را که جز به یاد توده ها و برای توده ها نطپیده بود، نشانه گرفتند تا بساط زورمداری اقویا و یغماگری اغنیاء همچنان بر کشور ما گسترده بماند.

اما زهی خیال باطل؛ رفیق محمد بهرامی‌نژاد نه تنها فنا نشد که زندهٔ

جاودان گشت. کارنامهٔ درخشان پیکار سترگ و پرارج و خاطره های فراموش‌نشدنی او، برگ زرین و جاویدی از تاریخ پیکار خلق و پیکارگران خلقی ایران است که در اذهان نسل امروز و فردای میهن بذر آگاهی انقلابی می پاشد و در روان آنها ایمان، ایثار و شجاعت انقلابی می‌دمد و بدینسان بزرگراه منتهی به هدف مقدس خود یعنی سعادت توده ها و استقلال میهن را هموار می سازد.

رفیق بهرامی‌نژاد امروز نیز معلم است. معلمی گرانقدرتر، پرارج‌تر و پرثمرتر از دیروز. تختهٔ سیاه کلاس‌او، صفحهٔ روشن پیکار حزب توده ایران است. گچ سفید ش، خون سرخش، شاگردانش رزمندگان خلق و درس و پیامش؛ کار، پیکار و ایثار.

رفیق محمد بهرامی‌نژاد

تیرباران ۱۷ اسفند ۱۳۶۲

یادش جاودان و راهش پیروزباد!

www.iran-archive.com

گره‌گشایی

اگر مراست هزاران غم و یکی غمخوار
خوشا غمی که به اندیشه می‌نشاند یار.

زتاب طرهٔ پیچان گره گشایی کن
که دل بشوق رهایی است زین شب طرار.

نگویمت که نگویی چنین، چنان نکنی
بگو، بکن به دل خویش و راه کج مسپار.

بدار رشتهٔ پیوند را و کاری کن
مسان که یکدرد این بار، باز، کار از کار.

شکست شوکت افراسیاب و رونق دیو
تهمتنا! تو زچه بیژن فتاده برآرا

نه گاه بزم و نشست است و گردش ساغر
که پهنه، پهنهٔ رزمست و پویهٔ پیکار.

به چشم اختر و دربال گل به جز خون نیست
زمانه ایست همه خونفشان و کج رفتار.

دلم گرفته به پائیز، ابر باران ریز
بدلگشایی این باغ غم نشسته، بیارا

چراغ چشمش اگر زین شبم برون ببرد
نمی‌خرم مه تابان بیک نگاه نگار.

سیاوش کسرائی
شهریور ۱۳۶۴

ملاک های سمتگیری سوسیالیستی

وظایف عمده‌ای که کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی موظف به انجام آنها هستند، عبارتند از: ایجاد پیش شرط های سوسیالیسم، تربیت توده ها و سمتگیری سوسیالیستی و ایدئولوژیکی رهبری دمکراتیک انقلابی این کشورها بطرف سوسیالیسم علمی. این وظایف در نتیجهٔ بلوغ نابرابر شرایط مختلف انقلاب در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین پدیدار می شوند. همین نابرابری است که پایه ویژگی های روند انقلابی این قبیل کشورها، یعنی پیدایش مرحلهٔ پیش از سوسیالیستی را تشکیل می دهد. در چنین وضعیتی است که شرایط لازم برای گذار به ساختمان سوسیالیستی در اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی بوجود می آید.

اسناد بیست و ششمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۸۱) که تحول سوسیالیستی را در جهان مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، تز مشخصی در بارهٔ خصلت پیچیده ملاک های سمتگیری سوسیالیستی ارائه کرده است. کنگره تاکید می‌کند که رشد این کشورها "در راه پیشرفت، البته، همه جا بیك شکل انجام نمی‌گیرد و درشرایط بالنسبه بغرنج ادامه می یابد. اما سمتگیری های پایه‌ای وجه مشابهی دارند. مسئله عبارت از زدودن اندك اندك مواضع انحصارات امپریالیستی، بورژوازی بزرگ محلی و فئودالها، محدود کردن فعالیت سرمایهٔ خارجی، تضمین اهرم های رهبری اقتصاد برای دولت توده‌ای، تامین گذار به رشد طبق نقشهٔ نیروهای مولده، تشویق جنبش تعاونی در روستا، بالا بردن نقش توده‌های زحمتکش در زندگی اجتماعی و تامین تدریجی کادرهای ملی برای دستگاه دولتی که وفادار به مردم باشند و بالاخره تثبیت خصلت ضد امپریالیستی سیاست خارجی این کشورها که در آنها احزاب انقلابی به عنوان منادیان منافع توده‌های وسیع زحمتکش تقویت می شوند". طرح مسئله بدین سان، بطور مشخص نشان می‌دهد

www.iran-archive.com

که ملاك های سمتگیری سوسیالیستی در قلمروهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و از جمله در سیاست خارجی و ایدئولوژی تبلور می‌یابد :

اقتصاد

در قلمرو اقتصادی، مخصوصا مسئله "سد کردن" رشد سرمایه‌داری و ایجاد بخش نیرومند عمومی به عنوان پایهٔ شکل بندی و رشد اقتصاد سوسیالیستی اهمیت دارد. به موهبت این "سد کردن" تحول سرمایه‌داری و روند رشد شکل بندی سرمایه‌داری متوقف می گردد. با اینهمه، مسئله به هیچ وجه عبارت از قطع ناگهانی و مطلق رشد سرمایه داری و محو همهٔ عناصر و نمود های آن نیست. در چنین شرایطی، سرمایه‌داری (خصوصی و دولتی) - بی گفتگو از تولید کالایی کوچك، بعنوان ساختار یا ساختارهایی به موجودیت خود ادامه می دهد و حتی در برخی قلمروها پیشرفت می کند. با وجود این، روند های تمرکز و گرد آئی سرمایه در مقیاس یك کشور، که ملاك اساسی رشد سرمایه داری به عنوان یك شکل بندی است، با اتخاذ تدابیری که مانع پیشرفت سرمایه داری است سد می گردد.

در حقیقت، ایجاد یك بخش عمومی نیرومند برای "سد کردن" و جلوگیری از پیشرفت شکل‌بندی سرمایه داری موثر است. وظایف بخش دولتی بنابر شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی یك کشور در لحظهٔ مفروض مشخص می‌گردد. می‌دانیم که مارکسیسم-لنینیسم مسئله دولت، بخش عمومی و مداخلهٔ دولت را بر اساس مواضع طبقاتی بررسی می‌کند. لنین ضرورت مشخص کردن ماهیت سرمایه‌داری دولتی را از یك سو بر اساس درجهٔ رشد سرمایه داری و از سوی دیگر بر پایهٔ خصلت حکومت در کشوری که (سرمایه داری دولتی) در آن وجود دارد، مورد تاکید قرار داده است. طبیعی است، که سرمایه-داری انحصاری دولتی با سرمایه داری دولتی در کشورهایی که سرمایه داری هنوز به مرحله عالی و انحصاری آن نرسیده، تفاوت دارد. در عین حال در این کشورها، سرمایه‌داری دولتی جنبهٔ یگانه و عمومی ندارد. در برخی کشورهای آزاد شده، که راه رشد سرمایه‌داری را انتخاب کرده اند، سرمایه داری دولتی ویژگیهای ضد امپریالیستی دارد.

لنین اهمیت ویژهٔ سرمایه داری دولتی را در شرایط وجود چندین ساختار اقتصادی

در دورهٔ گذار تصریح کرده است. او نشان داد که نه تنها وجود، بلکه حتی استفاده فعال از سرمایه داری دولتی در این دوره، به هیچ وجه با وظایف انباشت شرایط لازم برای ساختمان وسیع سوسیالیسم منافات ندارد. سرمایه داری دولتی می‌تواند و باید در دگرگونی سوسیالیستی جامعه - حتی اگر پرولتاریا هنوز به حکومت نرسیده و دولت دمکراتیك انقلابی بر سر کار باشد - نقش بسالنسبه با اهمیتی ایفا کند.

لنین در اثر خود: "فاجعهٔ قریب الوقوع و وسایل برطرف کردن آن"، که پیش از انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ انتشار یافت، نوشت:

"... اندکی بکوشید تا دولت دمکراتیك انقلابی، یعنی دولتی که همهٔ امتیازات را بطور انقلابی از بین می برد و از کاربرد انقلابی دمکراتیسم کاملتر واهمه ندارد، جانشین دولت سرمایه داران و اشراف و دولت سرمایه داران و مالکان بزرگ ارضی گردد. و شما خواهید دید که در یك دولت واقعا دمکراتیك و انقلابی، سرمایه داری انحصاری دولتی ناگزیر و قطعا به معنای یك یا چند گام بطرف سوسیالیسم است!" (۱) این اندیشهٔ لنینی برای تجزیه و تحلیل مسایل استفاده از سرمایه داری دولتی در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی، اهمیت عظیمی دارد.

پایهٔ اجتماعی

در قلمرو اجتماعی، ملاك کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی بنابر ساختار اجتماعی جامعه، خصلت نیروهای حاکم بر کشور، سیاست آنها و دگرگونی طبقاتی که در شرایط رشد غیر سرمایه داری بروز می کند، مشخص می گردد.

طبیعتا ساختار اجتماعی این کشورها ویژگیهای خاص خود را دارد. برخی کشورها که راه رشد غیر سرمایه داری را انتخاب کرده اند، نسبت به کشورهای دیگر دارای ساختار اجتماعی عقب‌مانده تری هستند. در این جا، مسئله همچنین عبارت از آهنگهای مختلف رشد در لحظه گذار است.

در این کشورها دو طبقهٔ اجتماعی ستیزنده (آنتاگونیستی) - طبقهٔ کارگر و بورژوازی - در حال شکل‌گیری هستند. مرزبندی آنها مبهم و نا روشن است. آنها روابط خود را با محیط هایی که مولود آن هستند، کماکان حفظ می کنند. روند های تمایز در این محیط به گندی صورت می گیرد و گرایش آشکاری به ثبات دارد؛ و این به نوبهٔ خود به

www.iran-archive.com

اجرای سیاست بالنسبه مستقل منتهی می شود .

این وضعیت قبل از هر چیز به دهقانانی که اکثریت جمعیت کشورهای در حال رشد را تشکیل می دهند ، مربوط می شود . روند لایه بندی دهقانان بطور اساسی تنها در چند کشور آسیایی و آفریقایی ، که سه گروه دهقانان : دهقانان تهیدست، دهقانان میانه حال و دهقانان مرفه به وضوح در آنها شکل گرفتند ، بپایان رسید؛ حال آنکه در برخی کشورهای دیگر این روند هنوز در مراحل آغازین قرار دارد .

نیمه پرولتاریا و "پرولتاریا" وزن مخصوص بالنسبه مهمی در ساختار اجتماعی کشورهای آزاد شده دارند . وسعت و اهمیت این طبقهٔ اجتماعی زیاد است .

خرده بورژوازی ، که در شهرها از فروشندگان و پیشه وران تشکیل می شود ، خصلتی بینابینی دارد . مشخصهٔ خرده بورژوازی در ساختار کنونی اقتصادی کشورهای در حال رشد ، نداشتن وضع استوار و یا ثبات در جامعه است . علاوه بر آن ، قشرهای متوسط اجتماعی نیز وسیعا وجود دارند : مانند روشنفکران و افسران و افرادی که مانند وکلا، هنرمندان ، نویسندگان و غیره حرفه‌های آزاد دارند و زندگی خود را به اعتبار تخصص و دانش خود تامین می‌کنند . این مسئله در کشورهای در حال رشد ، که سکنه آن عمدتا بیسواد نیست ، اهمیت اجتماعی ویژه‌ای کسب می‌کند .

لازم به یادآوری است که حتی در جامعهٔ سرمایه داری پیشرفته، روند کاهش قشرهای بینابینی و لایه بندی قشرهای متوسط جمعیت هنوز با فرجام خود فاصله دارد. در آسیا و آفریقا این روند ها بر اثر ویژگی تاریخی رشد سرمایه داری کند شده اند. در عین حال ، ثبات این قشرها نمی‌تواند دلیل شکل بندی آنها به مثابهٔ یک طبقهٔ واحد باشد. مفهوم "طبقه" بر اساس رابطهٔ گروهی از افراد در برابر وسایل تولید مشخص می‌گردد. طبق این نشانه، قشرهای بینابینی و متوسط ناهمگون هستند. تلاش برای معرفی برخی گروهها از قشرهای متوسط به عنوان طبقه، عملی بی پایه است . زیرا ، در این صورت آنها نه بر اساس رابطه شان نسبت به وسایل تولید ، بلکه بنابر موقعیتشان در جامعه و یا به اعتبار درآمدهایشان مورد ارزیابی قرار گرفته اند.

مخصوصا باید تصریح کرد : ساختار اجتماعی که فاقد مناسبات طبقاتی کم و بیش پیشرفته و نمونه وار رشد سرمایه داری جامعه است، فی‌نفسه به سمتگیری سوسیالیستی منتهی

نمی شود . (بسیاری از کشورهای رهایی یافته، که راه رشد سرمایه داری را در پیش گرفته‌اند ، چنین ساختاری دارند) . با اینهمه، این ساختار تا حدود زیادی ضرورت مرحلهٔ پیش از سوسیالیستی را مشخص می سازد .

سرانجام باید به مسئله دگرگونی‌های اساسی اجتماعی اشاره کرد که به عنوان مشخصه دورهٔ گذار غیر سرمایه داری کشورهای عقب‌مانده بطرف سوسیالیسم، از اهمیت زیادی برخوردار است . رشد طبقهٔ کارگر و دستاورد های آن در نتیجهٔ افزایش "وزن" سیاسی و اجتماعی‌اش ، که همواره مواضع مهمتری در جامعه کسب می کند و نیز تغییر در ساختار جامعه و همچنین جا و نقش بورژوازی از مهمترین ویژگیهای دگرگونی اجتماعی بشمار می‌روند. به عنوان یک قاعده، در دورهٔ گذار غیر سرمایه داری به سوسیالیسم، بورژوازی بزرگ به عنوان قشری از کارفرمایان از میان می رود و مواضع بورژوازی متوسط نیز تضعیف می‌گردد. بطور کلی در این دوره پایه‌های اجتماعی بوجود می‌آید که برای گذار به ساختمان سوسیالیسم بسیار مساعد است .

سیاست و ایدئولوژی

در قلمرو سیاسی ملاک کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی دو تا است :

ملاک اول سیاست داخلی و خارجی این کشورهاست . اتحاد با کشورهائیکه انقلاب سوسیالیستی در آنها به پیروزی رسیده، پایه‌ای است که بدون آن گذار غیر سرمایه داری کشورهای عقب‌مانده به سوسیالیسم ناممکن است . از این رو، اگر این یا آن کشور سیاست خود را بر چنین پایه‌ای استوار نسازد، این امر ناگزیر در وضعیت رشد آتی آنها اثر می گذارد ؛ زیرا در نتیجه آن ، حرکت واگشت آغاز می‌گردد و در این رهگذر روند های قهقرایی پدیدار و تحکیم می شوند .

ملاک دیگری که برای سنجش کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی اهمیت دارد ، خصلت آمریت حزب رهبری کننده است. آمریت سیاسی می‌تواند تناسب نیروهای مختلف در چارچوب عناصر دمکراتیک ملی یا دمکراتیک انقلابی ، و بنابراین یک مضمون اجتماعی و طبقاتی را برابر را منعکس کند . در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی "نسل دوم"

www.iran-archive.com

(که گذار غیر سرمایه داری به سوی سوسیالیسم را در سالهای ۷۰ آغاز کرده اند)، یا حداقل در بخشی از آنها هروند انقلابی تحت رهبری احزاب انقلابی پیشاهنگی قرار دارد که مارکسیسم- لنینیسم را پایهٔ تئوریک جنبش خود اعلام کرده اند. در کشورهایی، که بطور کلاسیک به "نسل اول" مربوط اند(وراه رشد غیرسرمایه داری را در سالهای ۶۰ پذیرفته اند) قدرت در دست نیروهای ملی انقلابی قرار دارد.

در قلمرو ایدئولوژی مضمون درک جهان توسط رهبری انقلابی وسمتگیری تحول ایدئولوژیکی آن، ملاک سمتگیری سوسیالیستی است. این تحول اعتلای ایدئولوژی انقلابی خرده بورژوایی را به سوی سوسیالیسم علمی ترسیم می کند.

در بسیاری از کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی "نسل دوم" نیروهای انقلابی ای به قدرت رسیده اند که مجهز به ایدئولوژی مارکسیسم- لنینیسم هستند.

بنابراین، آنچه که مربوط به ملاک ایدئولوژیکی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی است، نه تنها باید تحول گروههای حاکم، بلکه همچنین باید سمتگیری این تحول به سوی سوسیالیسم، یعنی" نقطه نهایی" آن را در نظر داشت. برخی گروهها که به قدرت می رسند، خیلی زود تر از دیگران در این جهت پیش می روند. البته، این امر مسئلهٔ تکمیل مداوم دیدگاه تئوریک و درک همواره دقیق تر دانش مارکسیستی- لنینیستی را منتفی نمی سازد.

پایه های دولتهای دمکراسی ملی

پایهٔ اقتصادی: بخش عمومی اقتصاد ملی، همکاری دمکراتیک در شهر و روستا.

پایهٔ سیاسی: جبههٔ ضد امپریالیستی وجبههٔ تمام نیروهای میهن پرست.

پایهٔ اجتماعی: اتحاد وسیع طبقهٔ کارگر، دهقانان، خرده بورژوازی شهری وروشنفکران دمکرات.

تضاد های سمتگیری سوسیالیستی

گذار غیر سرمایه داری کشورهای در حال رشد به سوسیالیسم، توام با تضاد های عینی و ذهنی است که اغلب از ویژگی این گذار ناشی می شود. این تضاد ها در چارچوب سطح بالنسبه نازل رشد نیروهای مولده، خصلت خاکمیت در کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی و همچنین واقعیت باقی ماندن آنها در مدار اقتصاد جهانی سرمایه داری قابل بررسی است.

سیاست و اقتصاد

می دانیم که لنین سیاست را، به عنوان عاملی که نقش فوق العاده فعالی مخصوصا در دورهٔ گذار ایفا می کند و در عین حال در درازمدت نمی تواند جدا از اقتصاد نتایج مثبتی ببار آورد، ارزیابی کرده است.(۲) این ارزیابی برای کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی - که طی یک دورهٔ طولانی به صورت فعالیت یک جانبهٔ رویناى سیاسی به عمل کردن ازبالا نیاز دارد - از اهمیت زیادی برخوردار است. برای دگرگونی بنیادی در پایه، اقتصاد چند ساختاری کشورهای در حال رشد، از حیث ساختار اجتماعی و نیز رشد نیروهای مولده آمادگی ندارند.

روند سوسیالیستی کردن وسایل تولید و ایجاد بخش دولتی مدرن در بسیاری از کشورهائی که اعلام کرده اند دارای سمتگیری سوسیالیستی هستند، آغاز شده است. این روند، یک اقدام سیاسی علیه نفوذ خارجی و کوششهای امپریالیسم در برقراری مجدد رژیم استعماری بشمار می رود. در عین حال، تجربهٔ این کشورها نشان داده است که منطق درونی مبارزهٔ ضد امپریالیستی - در حالتی که حکومت انقلابی سیاست ضد امپریالیستی فعالی را اعمال کند - به اقدامات ضد امپریالیستی تحرک می بخشد.

منطق اتخاذ این تدابیر همچنین بیانگر این واقعیت است که مبارزهٔ ضد امپریالیستی که از جانب عناصر دمکراتیک انقلابی - نه بورژوازی ملی - رهبری می شود، بطور عینی بورژوازی محلی را به عنوان یک طبقه تضعیف می کند. ضربه‌ای که به منافع سرمایهٔ انحصاری خارجی در کشور وارد می آید، به منافع گروههایی از بورژوازی محلی که

www.iran-archive.com

با آن (سرمایه) جوش‌خورد ماند، زیان معینی وارد کرده و در مقیاس وسیعی سرمایه‌داری ملی را از پشتیبانی مستقیم انحصارهای خارجی جدا می سازد.

تاثیر مثبت عامل سیاسی، در تحکیم نقش اقتصادی دولت، در شکل بندی بخش عمومی و در اتخاذ تدابیر ضد امپریالیستی منعکس می‌گردد. با اینهمه، عامل سیاسی می تواند بر رشد اقتصادی تاثیر منفی داشته باشد و آن وقتی است که قوانین اقتصادی و نیازهای اقتصادی کشور در نظر گرفته نشود و سیاست به شیوه های ماجراجوئی و اراده - گرایی گرایش پیدا کند.

عناصر ذهنی و اراده گرایانه که در برخی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی بروز می کند، نه تنها در تازانیدن آهنگهای رشد اقتصادی، بلکه همچنین در برخورد با مسئلهٔ صنعتی شدن نیز انعکاس می یابد. این وضع برای قلمرو های معین نیز پیش می آید و آن هنگامی است که آهنگهای بسیار پر شتابی که با رشد درآمد ملی متناسب نیست بر تولیدات داخلی تحمیل گردد و ثانیا کوشش شود که روند صنعتی شدن نه بر مبنای تولیدات متکی بر مواد اولیهٔ محلی و نیروی کار بالنسبه آموزش یافتهٔ کشور و بازار فروش داخلی، بلکه با ایجاد موسسات "معتبر"ی انجام گیرد که وجود آنها غالبا با امکانات و نیازهای محلی مغایر است.

دیده نا صحیح در پراتیک رشد اقتصادی و فاصله گرفتن از وظایفی که در قبال امکانات اقتصادی تحقق آنها مطرح می شوند، بطور کلی می توانند نظامهای دمکراتیک انقلابی و ثبات سیاسی کشورهای در حال رشد را با خطر روبرو سازند.

در برابر کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی مسئلهٔ دشواری وجود دارد، و آن رفع تضاد بین جنبه های سیاسی و اقتصادی رشد است که باید حل شود. این تضاد دو جانبهٔ است. در نتیجهٔ فقدان پایهٔ مادی کافی، نه تنها دگرگونیهای اجتماعی متوقف می شوند، بلکه همچنین آهنگهای پیشرفت اقتصادی براثر دگرگونیهای اجتماعی بطور کلی ضرور، کند می شود و اغلب بدون وجود محملهای اقتصادی لازم تحقق نمی‌یابند.

تا آنجا که بنظر می رسد، یکی از جدی ترین تضاد های رشد درونی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی، تضادی است که در نتیجهٔ عدم تطابق تدابیر اعلام شده بنفع توده های خلق و فقدان یا ضعف اقدامات مشخص با هدف فعال کردن

توده های مردم برای تحقق و دفاع از دگرگونیهای ترقیخواهانه بروز می‌کند.

قدرت سیاسی و دستگاه دولتی

اجرای پی در پی اصلاحات اقتصادی - اجتماعی ترقیخواهانه و دمکراتیک عمومی مستلزم ثبات قدرت سیاسی است. در شرایط اقتصاد چند ساختاری ثبات واقعی تنها می‌تواند از راه دمکراتیزه شدن زندگی اجتماعی و جلب قشر های زحمتکشان، یاری جستن از سازمان های توده ای، شرکت دادن توده ها در هدایت دستگاه اداری، و مدیریت اقتصادی، تامین نظارت آنان بر پستهای کلیدی و از جمله نظارت بر اقتصاد، ارتش و پلیس، تامین گردد. با اینهمه، ترس برخی رهبران حزب و دولت کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی از قرار گرفتن زیر نظارت توده های زحمتکش که ناشی از ایدئولوژی خرده بورژوایی آنان است، به این منجر می شود که دستگاه نظامی و پلیسی وظیفهٔ اصلی حمایت از قدرت دولتی را بعهده بگیرد. این امر مانع از بروز "رویدادهای غیرمنتظرهٔ از جمله کودتاهای ارتجاعی نمی‌گردد و همانطور که تجربه نشان داده غالبا خطر آسیب رساندن به دمکراسی، برقراری دیکتاتوری نخبگان دولتی، بروز کیش شخصیت و در آخرین تحلیل بروز دشواریهای فزاینده در راه رشد غیر سرمایه داری را در پی دارد.

البته، به علت فقدان کادر همیشه نمی‌توان دستگاه دولتی را در تمام سطوح آن از بالا تا پائین نوسازی کرد. این نوسازی منجر به آن می شود که بسیاری از کارمندان جدید تحت تاثیر محیط غالبا آلوده به روحیهٔ فساد، مقام طلبی و سود جویی قرار میگیرند. حتی در صورتی که جو واقعا انقلابی در کشور حاکم نباشد، تقریبا خود دستگاه دولتی نو بنیاد، در معرض فساد قرار می گیرد.

تاثیر ایدئولوژی خرده بورژوایی همچنین در زمینه مسئله بنیادگذاری حزب در برخی کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی نیز بروز می‌کند. رهبران دمکرات انقلابی در برخی از کشورهای دارای سمتگیری سوسیالیستی، گاه با وجود اعتراف به ضرورت بنیادگذاری احزاب نیرومند سیاسی - که شایستهٔ انجام تبلیغات جمعی اندیشه های ترقیخواهانه و سازمانگرایانهٔ گروهی توده ها باشد، این وظیفه را در عمل انجام نداده و یا آن را بطور ناقص انجام می‌دهند. در عین حال، رهبری برخی دیگر از کشورهای دارای سمتگیری

www.iran-archive.com

سوسیالیستی ، برای انجام این وظایف به تشکیل احزاب پیشاهنگ می پردازند .

روند شکل‌گیری این احزاب، علیرغم دشواریهای قابل ملاحظه‌ای که در برابر آنها قرار دارد ، در برخی از کشورها وسعت می‌گیرد .

اقتصاد چند ساختاری

اقتصاد چند ساختاری ویژهٔ دورهٔ گذار دارای تضادهای حادی است که بر رشد جامعه اثر می گذارد . این تضادها در کشورهایی که گذار به سوی سوسیالیسم را در شرایط فقدان دیکتاتوری پرولتاریا و احزاب مارکسیستی-لنینیستی حاکم آغاز می‌کنند، بهمان اندازه شدیدتر می‌شود . هنوز بنابراین واقعیت که اقتصاد چند ساختاری کشورهای در حال رشد گزینندهٔ راه غیر سرمایه داری ، یک عامل با دوام و دراز مدت است ،وضعیت شدت می‌یابد . بخش خصوصی با پیدایش بخش عمومی از بین نمی‌رود . علاوه براین ، بخش خصوصی نه تنها به صورت تولید کوچک ، بلکه همچنین به صورت ساختارهای جدید سرمایه داری وجود دارد .

در چنین شرایطی رابطهٔ بین بخش عمومی و ساختارهای سرمایه داری خصوصی و نظارت بر فعالیت آنها به عامل قطعی تبدیل می شود . اگر این ساختارها (یعنی ساختارهای سرمایه داری خصوصی) به سرعت رشد یابند و اگر بسط و گسترش آنها تابع وظیفه توسعه و تحکیم بخش عمومی نگردد ، اقتصاد چند ساختاری تضادی را بوجود می‌آورد که موجب خرابکاری در سمتگیری سوسیالیستی کشور مفروض می‌گردد . حتی اگر بخش عمومی ، مخصوصا به عنوان شیوهٔ "گذار" با ساختارهای سرمایه داری خصوصی همزیستی "طبیعی" داشته باشد ، باز در نتیجهٔ بازتولید مستمر مناسبات سرمایه داری تضادهائی پدید می‌آورد که بر بخش دولتی تاثیر منفی جدی می‌گذارد .

یک سلسله از تضادها ناشی از این واقعیت است ، کشوری که گذار سرمایه‌داری را انجام می دهد ، همچنان در چارچوب اقتصاد سرمایه داری جهانی باقی می ماند، در مقیاس وسیع و گاه در مقیاس ممتاز سمتگیری تجارت خارجی این کشورها و نیز شرکت آنها در تقسیم کار بین‌المللی سرمایه داری، آنها را تا اندازهٔ معینی در معرض تاثیر تورم و بحرانهای اقتصادی جهانی قرار می دهد . بدیهی است که گشوده بودن در

این کشورها به روی قوانینی که رشد اقتصاد سرمایه‌داری جهانی را مشخص می سازند، یا سمتگیری اقتصاد و سیاست گذار غیر سرمایه داری آنها بطرف سوسیالیسم در تضاد قرار می گیرند .

بنظر می رسد که اینها عمده‌ترین تضادهایی هستند که با گذار غیر سرمایه داری کشورها بطرف سوسیالیسم همراهند . نتیجه این که گاه این گذار قطع می شود و کشور به راه رشد سرمایه داری باز می گردد . کاملا واضح است که خصلت متضاد رشد کشورهای دارای سمتگیری نوین سوسیالیستی ، به هیچ وجه نمی تواند دورنمای گذار غیر سرمایه داری به سوسیالیسم را زیر سوال ببرد . جهان از دیرباز انباشته از تجربهٔ تاریخی (بطور نمونه : مغولستان و مناطق دورافتادهٔ روسیه تزاری و برخی کشورهای آزاد شده) است که بر واقعیت گذار به شکل بندی سوسیالیستی با حذف سرمایه‌داری صحه می گذارد .

منابع :

۱ ـ و.ای. لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۲۵، صفحات ۳۸۹-۳۸۸

۲ ـ و.ای. لنین، مجموعهٔ آثار، جلد ۳۲، صفحات ۸۳-۸۱

www.iran-archive.com

زنان ما، زنان کارگر ما

زنان کارگر ما، در برابر کار مساوی با مردان، دستمزد برابر دریافت نمی‌کنند.
زنان کارگر ما، باید برای کار، از شوهرانشان اجازه داشته باشند.
زنان کارگر ما، از کارهای سخت بدنی و زیان آور معاف نیستند.
زنان کارگر ما، در دوران پیری، از حمایت قانون تأمین اجتماعی برخوردار نمی‌شوند.
زنان کارگر ما، از امکانهای رفاهی مانند مهد کودک برای فرزندان خردسالشان، مرخصی زایمان و غیره بی‌بهره‌اند.
۸۵ درصد زنان کارگر ما، بی‌سوادند.
اما زنان ما، در اعدامها، شکنجه‌ها و زندانها، با مردان برابرند.

زندانهای ما پر از زنان مبارزی است که در برابر ظلم و زور ایستاده‌اند. تا به حال صدها زن و دختر جوان، حتی زنان باردار و پیرزنان اعدام و یا زیر شکنجه شهید شده‌اند...

فرزندانهای رژیم جمهوری اسلامی، زنان تحت انواع شکنجه و تجاوز قرار دارند. کودکان در مقابل مادرانشان شکنجه می‌شوند و به خاطر محیط ناسالم زندان و شکنجه‌های غیرانسانی، بسیاری از زنان زندانی بیمارند.

صدها هزار تن از زنان زحمتکش میهن ما تاکنون فرزندان و عزیزانشان را در جنگ ضد مردمی از دست داده‌اند.

فرزندان همسران و دیگر عزیزان و نان آوران دهها هزار تن از زنان میهن، در زندانها به شهادت رسیده‌اند و یا زیر شکنجه و تعزیر به سر می‌برند.

با همهٔ این احوال، زنان زحمتکش ما از پای نمی‌نشینند. آنان همصدا با همهٔ زحمتکشان ایران، ستمی را که در حقشان اعمال می‌شود محکوم می‌کنند و تا به دست آوردن حقوق کامل انسانی خود، پایان جنگ، آزادی زندانیان سیاسی و بالاخره سرنگونی رژیم ج.ا. به مبارزهٔ خود ادامه می‌دهند.

مبارزهٔ زنان آمریکا در راه برابری حقوق با مردان

یکی از خشن‌ترین شیوه‌های تبعیض در ایالات متحده آمریکا "تبعیض قانونی" در حق زنان است. از ۲۰۰ سال پیش تاکنون، زنان آمریکا مبارزهٔ خود را جهت احقاق حقوق شان آغاز کرده‌اند. در آن زمان بدلیل حاکمیت "پدر سالاری" یا به عبارتی "مرد سالاری" در خانواده و جامعه، امکان هیچگونه پیش بینی مثبت و سازنده‌ای در بارهٔ حقوق زنان در قانون اساسی وجود نداشت. از سال ۱۹۲۳ میلادی در کنگرهٔ آمریکا بحث و گفتگو در بارهٔ انجام اصلاحاتی پیرامون حقوق برابر زنان با مردان در قانون اساسی آغاز شد. اما تنها در مارس ۱۹۷۲ بود که کنگرهٔ آمریکا بیست و هفتمین اصلاحیهٔ قانون اساسی را به تصویب رساند که به موجب آن مقرر گردید هیچ قانون فدرال یا ایالتی نمی‌بایست از لحاظ جنسی تبعیض آمیز باشد. گرچه هیچیک از این اصلاحات به اجراء درنیامد و به فراموشی سپرده شد، اما پذیرش چنین اصلاحیه‌ای برای زنان آمریکا اهمیت بسیار زیادی داشت.

هرچند که ۵۱/۴٪ از جمعیت کشور آمریکا را زنان تشکیل می‌دهند اما در هر قدم و در هر عرصه‌ای از زندگی اجتماعی مورد تبعیض قرار می‌گیرند. امروزه تنها تبعیض در حق زنان آمریکا امری بدیهی و واقعی است بلکه جنبهٔ رسمی و قانونی پیدا کرده است. در قوانین ایالات متحده آمریکا بیش از ۱۱۰۰ ماده و تبصرهٔ وجود دارد که به نابرابری اجتماعی زنان با مردان مهر قانونی می‌زند.

۲/۳ فقیرترین شهروندان آمریکا را، زنان تشکیل می‌دهند. میزان بیکاری در میان زنان آمریکایی نسبت به سطح بیکاری در کل جامعه، ۵۰٪ بیشتر است. زنان اولین کسانی هستند که مانند سیاهان شوق رهایی در دلشان زبانه می‌کشد.

از نظر موقعیت حرفه‌ای، در ایالات متحدهٔ آمریکا از هر ۱۰۰ پزشک تنها ۷ تن زن هستند و در میان هر ۱۰۰ مهندس تنها یک مهندس زن وجود دارد.

۸۰٪ زنان کارگر آمریکا به کم درآمدترین مشاغل اشتغال دارند. در آمریکا زنان کارگر گرچه کاری مساوی با مردان انجام می‌دهند و در شرایطی مشابه آنها

www.iran-archive.com

کار می‌کنند اما تنها معادل ۵۹٪ آنان دستمزد می‌گیرند. دراین رابطه باید به این مسئله اشاره کرد که دراواسط سال ۱۹۶۰، درآمریکا، مزد زنان درقبال کار مساوی با مردان ۶۵٪ دستمزد مردان بوده است.

براساس نوشته نیوزویک: ۵/۵ میلیون مادر کارگر با داشتن کودکان خردسال ودرسنین پیش از دبستانی، زندگی فوق العاده دشوار ومشقت باری دارند.

امروزه درآمریکا تعداد مراکز ومؤسسات دولتی، خصوصی وتجارتی نگاهداری ازکودکان که مجموعا بالغ بر ۱/۶ میلیون واحدمی شود به مراتب کمتر از سال ۱۹۴۵ است. آمریکا یکی ازچند کشور بزرگ صنعتی جهان است که فاقد سیستم جدی ومنظم نگاهداری ازکودکان به منظور کمک به مادران شاغل است.

وضع زنان درعرصه‌های سیاسی - اجتماعی نیزبهتر ازاین نیست - از ۱۱۰۰۰ عضو انتخاب شده درکنگره آمریکا، درتمام دوران حیات آن، تنها ۱۰۰ تن زن بوده‌اند.

هم اکنون زنان ۵۲/۲٪ از انتخاب کنندگان درآمریکا راتشکیل می دهند. در حالیکه فقط ۵٪ پستهای انتخاباتی وارگانهای دولتی وایالتی را احراز می‌کنند. درحال حاضر درمیان ۴۳۵ عضومجلس نمایندگان آمریکا تنها ۱۹ نماینده زن حضوردارد. کمتر از ۱۷ درصد کارگران زن، عضو اتحادیه‌های صنفی هستند. این بدان معنی است که میلیون ها کارگرزن آمریکایی نمی توانند حتی ازحقوق مشروط ومحدودی که درنتیجه پیمانهای دسته‌جمعی نصیب کارگران می شود، بهره‌مند شوند.

هنگامی که دولت ریگان قدرت را دراختیار گرفت، وضع رقت بارزندگی زنان آمریکایی وخیم‌ترشد. یکی ازسازمانهای ملی زنان آمریکا اعلام داشته است که در نتیجه سیاست اقتصادی - اجتماعی دولت ریگان، تمامی دستاوردهای مبارزاتی، زنان بویژه دستاوردهای مربوط به دوره اخیر پایمال شده است. طی ۲ سال اول حاکمیت دولت ریگان شمار زنانی که درمناصب قضائی کشور مشغول بکار بودند، بطورچشمگیری کاهش یافت. بطوریکه درآگوست ۱۹۸۲، ازمیان ۷۲ قاضی ایالتی تنها ۳ نفرزن بودند. درچنین شرایطی طبعا انتصاب "ساندرا اکانور" ازایالت آریزونا، ازیک خانواده میلیونر، به‌عنوان قاضی دیوان عالی ایالات متحده آمریکا

(کدرونالد ریگان بارها ازآن سخن گفته است) صرفا یک کارسمبلیک ونمایشی است.

هم اکنون یورش به‌جنبش زنان درسطح دولتی سازمان داده می شود. رونالد ریگان نخستین رئیس جمهورآمریکاست که عموما علیه تصویب اصلاحاتی درقانون پیرامون حقوق برابرزنان با مردان صحبت کرده است. او مزورانه اظهارمی‌دارد که انجام اصلاحات مثبت مؤثری برای مبارزه با تبعیضات نیست. دراین رابطه لازم به توضیح است که دوایرمحافظه‌کارقانونگذاری مورد جدی‌ترین پشتیبانی وحمایتهای دولتی قرارمی‌گیرند. نیروهای مافوق ارتجاعی درآمریکا کارزاری را درمقابل تصویب اصلاحاتی درقانون براه انداخته وریاکارانه اظهار می دارند که این اقدام ممکن است به‌تغییرساختار اجتماعی جامعه منجرشود. این نیروهای ماوراء ارتجاعی به‌حمایت سرمایه بزرگ متکی هستند، زیرا انحصارات کدازنیروی کار ارزان زنان بهره‌مند می شوند استثمارشان می‌کنند، تمی خواهند به‌نفع زنان گامی بردارند وآنان رادرسودهای خود سهیم کنند. براثراین کارشکنی هاست که پس از گذشت مهلت ۷ ساله مورد نیازبرای تصویب انجام اصلاحاتی درقانون - بعلاوه یک دوره سه‌ساله دیگر - میزان رأی مورد نیاز - برابربا موافقت سه‌چهارم ایالتها - برای گنجاندن اصلاحیه‌ای درقانون اساسی، بدست نیامد. درنتیجه اصلاحیه بیست وهفتم به‌سود زنان، درجلسه ۳۰ ژوئیه ۱۹۸۲ بطوررسمی ازدستورجلسه خارج شد.

به‌این ترتیب باردیگرخواست همیشگی زنان آمریکا مبنی بر برابری حقوق با مردان که حداقل بصورت ظاهری درقانون اساسی آمریکا به‌رسمیت شناخته شده است، مجامه عمل نپوشید. با توجه به‌این واقعیتها باید گفت که تنها یک شیادبزرگ می تواند از "برابری" زنان ومردان درایالات متحده آمریکا سخن بگوید وچنین است که رونالد ریگان هم‌چنان روز ۲۶ اوت را به‌عنوان روز "برابری" زن ومرد اعلام کرده ودرآن تجدید - نظرنکرده است. درچنین فضایی، اعلامیه منتشره توسط کاخ سفید به‌تمجید وستایش ازاهمیت نوزدهمین اصلاحیه قانون اساسی

www.iran-archive.com

درماه اوت سال ۱۹۲۰ که حق رأی دهی زنان را تضمین می‌کند، اختصاص یافته است. اما این اصلاحیه به هیچوجه تبعیضات گسترده علیه زنان آمریکا را در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی رفع نکرده است. در اعلامیه همچنین چیزی درباره بیست و هفتمین اصلاحیه گفته نشده است. مبارزات دمکراتیک زنان ایالات متحده آمریکا برای بدست آوردن حقوق برابر با مردان همچنان ادامه دارد. درحال حاضر که بیست و هفتمین اصلاحیه قانون اساسی درباره تساوی زنان با مردان از سوی محافل حاکمه آمریکا رد شده است، زنان قهرمان آمریکا مبارزات خود را در شرایط شوارتهاجم وسیعی که نیروهای ارتجاعی داخلی که با برخورداری از حمایت‌های دولتی، به منافع حیاتی آنان آغاز کرده اند، از سر می گیرند.

پیروزباد مبارزهٔ زنان در راه صلح،
آزادی،
حقوق برابر با مردان
و عدالت اجتماعی!

حقوق زنان در اتحاد شوروی

برابری در کار

در اتحاد شوروی تقریبا ۹۲٪ زنان مستعد شاغل هستند. زنان در همهٔ عرصه‌ها فعالیت دارند، در صنعت، علوم، فرهنگ وغیره. زنان نیمی از نیروی کار ملی و ۴۷٪ نیروی کار مزارع اشتراکی را تشکیل می‌دهند. آنها همچنین ۵۹٪ متخصص ورزیده با تعلیمات عالی ومتوسطهٔ تخصصی (شمار چنین متخصصانی در بین سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۸۲، ۲۰ بار افزایش یافته است) و ۴۰٪ پژوهشگران ومحققین را در بر می‌گیرند. شمار زنان در مقایسه با مردان در رابطه با فعالیت در سازمانهای تندرستی وخدمات طبی وبهداشتی وآموزشی بیشتر است. افزون بر اینها، زنان در رشته‌های مهندسی برق صنایع ابزارسازی وماشین افزارهای دقیق ودر حقیقت شاخه‌هایی که تعیین کنندهٔ سطح رشد علمی وفنی کشور ده، بیش از نیمی از نیروی کار را تأمین می‌کنند.

یکی دیگر از واقعیتهای برجستهٔ موجود این است که شرکت زنان در کارهای فکری نزدیک به دو برابر برمیزان شرکت آنها در کارهای دستی است. (بترتیب ۶۵٪ در کارهای فکری و ۳۵٪ در کارهای دستی).

امروزه زنان در اتحاد شوروی در موقعیتی برابر با مردان قرار دارند و همگام با مردان و در مسیر پیشرفت وترقی در همهٔ عرصه‌ها حضور دارند. بعلاوه کار، به کیفیت طبیعی وتذکیک ناپذیر زندگی زنان بدل شده است. آیا این شواهد برای اثبات تساوی کامل وواقعی زنان با مردان کافی نیست؟

زنان در ادارهٔ امور دولتی واجتماعی

۴۸۷ تن از نمایندگان شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی — عالیترین ارگان قدرت دولتی در کشور — ویا نزدیک به یک سوم نمایندگان، زن هستند واین درحالی است که در مجموع پارلمان‌های کشورهای سرمایه داری، تعداد نمایندگان

www.iran-archive.com

زن ۵کمتر از این رقم است.

۳۶٪ نمایندگان شورای عالی جمهوری‌های متحده و ۴۰٪ جمهوری‌های خود مختار و ۵۰٪ شوراهای منطقه‌ای را نمایندگان زن تشکیل می دهند، اما برعکس در آمریکا که زنان بیش از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند تنها ۱۲٪ کرسی ها را در نهاد قانونگذاری آن کشور و در مجلس سنا فقط وفقط ۲ درصد نمایندگان را شامل می‌شوند.

از هر ۳ قاضی در اتحاد شوروی یک نفر زن است. هم‌چنین ۴۴٪ شاغلین در امور بازرگانی وتجارت از میان زنان هستند.

در اتحاد شوروی حضور زنان در مقام‌های اجرایی پدیده‌ای غیرعادی نیست ـ زنان در اتحاد شوروی حدود یک سوم مدیران واحدهای تولیدی و کارگاههای بزرگ صنعتی، سرمهندسان ، ریاست فروشگاهها و رسته‌های کارخانه‌ها ، سرپرستی مزارع اشتراکی و ریاست پروژه‌های ساختمانی را به‌عهده دارند.

هنگامی که کودکی متولد می شود

در اتحاد شوروی ، در سراسر کشور ، مادران علاوه بر ۱۱۲ روز مرخصی با حقوق که برای دورهٔ زایمان می‌گیرند تا زمانی که طفل‌شان یک ساله شود ، از مرخصی با بخشی از حقوق بهره‌مند می شوند. هم‌چنین در اتحاد شوروی مزایای ویژه‌ای برای تولد دو فرزند اول هر خانواده وجود دارد. هریک از زنان شاغل می توانند از مرخصی های بدون حقوق (بطوریکه هزینه‌ها را خود به‌عهده بگیرند) تا ۱۸ ماهه شدن فرزند شان استفاده کنند، البته در چنین حالتی کار و یا درجهٔ کار برای آنان محفوظ باقی می ماند اما برعکس ، در آمریکا ، به‌عنوان نمونه ، تولد یک کودک و پیش آمدن وقفه‌ای در کار و اغلب به‌معنای تنزل درجه برای زنان و کاهش ۱۰٪ درآمد و مزد آنها است.

در اتحاد شوروی برای خانواده‌هایی که نسبتا کم درآمد هستند مزایای ویژه‌ای برای هر کودک ـ تا سن ۸ سالگی ـ اختصاص داده می شود. علاوه بر مجموع مزایایی که به مادران تعلق می‌گیرد ، به خانواده‌های پرجمعیت ، به مادرانی که بیش از چهار

فرزند دارند ، مبلغی پرداخت می شود. مزایای نقدی که به مادران بیوه داده می شود ۴ برابر دیگر مادران است. در گذشته ، مدت زمانی که برای پرداخت مزایا به مادران تعیین شده بود تا ۱۲ سالگی فرزندان بود ، اما در سال حاضر سن مطلوب ۱۶ سالگی تعیین شده است و اگر فرزندی تحصیل کند و مدد معاش دانشجویی دریافت نکند حداکثر برای دریافت مزایا ، ۱۸ سالگی است. مادران شاغلی که دارای دو فرزند یا بیشتر از دو فرزند زیر ۱۲ سال هستند ، می توانند در هنگام بیماری فرزندشان از مرخصی با حقوق و حتی مرخصی های طولانی با حقوق استفاده کنند.

مسئله‌ای که برای مادران از اهمیت بسیار برخوردار است ، یافتن جایی برای فرزندانشان در کودکستان یا شیرخوارگاه است. گرچه در حال حاضر تعداد کودکانی که در مؤسسات آموزشی و پرورشی پیش از دبستانی نگهداری می شوند نسبت به ۱۵ سال پیش ۲ برابر شده است ، اما این هنوز کافی نیست ، به‌همین دلیل برنامه‌هایی جهت تأسیس مراکزی برای نگاهداری کودکان به مرحلهٔ اجراء درآمده است ، تا بتوانند با پیش بینی های انجام شده در سال ۱۹۸۶ ، پاسخگوی نیازهای بیش از ۳ میلیون کودک باشند. در اتحاد شوروی ۱۵ میلیون کودک در کودکستانها و پرورشگاهها نگهداری می شوند. در این رابطه دولت ۸۰٪ هزینه‌ها و مخارج خانواده‌هایی که نمی توانند مبلغی جهت نگاهداری فرزندشان بپردازند ، تأمین می‌کند. تاکنون بیش از ۹ میلیارد روبل در رابطه با مراکز پرورشی کودکان پیش از دبستان به‌مصرف رسیده است و طرحهایی جهت رفاه و آسایش مادران و فرزندان در برنامهٔ ۵ سالهٔ دولت در نظر گرفته شده است.

دیگر مزایا

ساعات کار کمتر یا روز کار کمتر در هفته برای زنان ، بیش از پیش همه گیر می شود. در اواسط سال ۱۹۸۴ ، " کمیته دولتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی برای کار و مسائل اجتماعی" و مشاورت شورای مرکزی سرتاسری اتحادیه‌های صنفی (AUCCTU)،

www.iran-archive.com

برای سهولت هرچه بیشتر کار مادران شاغل، قانونی را در رابطه با ایجاد و برقراری کارهایی با ساعتهای قابل تغییر و جابجایی در واحدهای تولیدی، به تصویب رسانیدند. بر این اساس، با وجود برنامه‌های زمان بندی شدهٔ کار، مادران شاغل می توانند به طور معقولانه و منطقی کار حرفه‌ای شان را در واحدهای تولیدی با وظایف خانوادگی تلفیق کنند. بدین ترتیب که روزانه کار به دو قسمت تقسیم می شود:

۱ـ ساعات کار لازم که زنان باید در آن ساعها سر کار خود حاضر باشند،

۲ـ ساعتهای قابل تغییر که در طی آن ساعتها، زنان شاغل می توانند آزادانه، تنها به کنترل کار بپردازند، مشروط بر اینکه در چنین صورتی ساعتهای کار هفتگی و یا زده بدست آمده برابر با برنامهٔ اصلی تعیین شده در واحد تولیدی مربوطه باشد.

این برنامهٔ زمان بندی شده اغلب در آن دسته از واحدهای تولیدی نظیر صنایع سبک، رادیو الکترونیک، ارتباطات و خدمات بهداشتی و... که زنان در اکثریت هستند اجرا می شود. ارزیابی ها نشان داده است که با تهیه و ایجاد برنامه‌های زمان بندی شدهٔ قابل تغییر، زنان شاغل احساس اطمینان بیشتر می‌کنند و فرصتهای بیشتر و بهتری برای پرورش فرزندان و انجام وظایف و مسئولیتهای خانوادگی و بالا بردن سطح سواد شان دارند. رعایت این مزایا هیچگونه لطمه‌ای به حقوق کار زنان شاغل وارد نمی آورد. حقوق بازنشستگی از دیگر مزیت های مسلمی است که در قوانین اتحاد شوروی برای زنان در نظر گرفته شده است. بازنشستگی برای زنان ـ به عنوان یک حق ـ در سن ۵۵ سالگی، یعنی ۵ سال زودتر از مردان تعیین شده است. زنانی که در مشاغل سنگین نظیر منسوجات و صنایع شیمیایی و... کار می‌کنند، ۵ تا ۱۰ سال زودتر بازنشسته می شوند. مادران شاغلی که دارای خانواده‌های پر جمعیت و بزرگی هستند، از مزایای ویژه‌ای بهره‌مندند. آنها در سن ۵۰ سالگی، بعد از ۱۵ سال سابقه کار (که معمول آن ۲۰ سال سابقه کار است) بازنشسته می شوند به عنوان یک قاعده، حق بازنشستگی ۵۰ تا ۱۰۰٪ دستمزدها را شامل می شود و هر اندازه که میزان دستمزد یک فرد کمتر باشد درصد پرداختی به عنوان بازنشستگی بالاتر خواهد بود. همزمان با افزایش دائمی دستمزدها در اتحاد شوروی، حقوق

بازنشستگی نیز ارتقاء می یابد. بعلاوه هنگام تعیین حقوق بازنشستگی، برای افرادی که دارای سابقهٔ طولانی کار هستند افزایش بهای احتمالی اجناس نیز پیش‌بینی می شود. از توجهات ویژه‌ای که به بازنشستگان در اتحاد شوروی شده است، استفاده از خدمات طبی و پزشکی آزاد و با قیمت بسیار نازل است، بطوریکه حداکثر ۳٪ درآمد فرد بازنشسته را بخود اختصاص بدهد. افزون بر اینها، به علت تثبیت قیمت خرده فروشی محصولات غذایی و کالاهای اساسی، حق بازنشستگی در هر صورت حداقل معیشت خانواده‌ها را تأمین می‌کند. اما تصویر زندگی بازنشستگان در ایالات متحدهٔ آمریکا به شکل دیگری است. در ایالات متحدهٔ آمریکا، حقوق بازنشستگی ماهانهٔ زنان آمریکایی، حتی در صورت مصرف فوق العاده با دقت و اقتصادی، تکافوی یک ماه را نمی‌کند و تنها تأمین کنندهٔ مخارج ۲۰ روز اول هر ماه است. بر اساس آنچه که گفته شد، می توان چنین نتیجه گرفت که در اتحاد شوروی کلیهٔ مسائل و مشکلات زندگی زنان حل شده است.

اتحاد شوروی از اولین کشورهایی بود که قانون «رفع هرگونه تبعیض از زنان» را که در سال ۱۹۸۰ به وسیلهٔ مجمع عمومی سازمان ملل ـ در طول دههٔ زن (۱۹۸۵ـ۱۹۷۵) ـ مطرح شده، تصویب کرد. در جریان گفتگوهائی کمیسیون سازمان ملل به این مسئله اشاره شد که در اتحاد شوروی احترام به حقوق زنان، چه به صورت قوانین و چه در پراتیک و عمل جامعه به مراتب بیشتر از آئین نامه‌ها و مصوبات تنظیم شده در سازمان ملل متحد بوده است. البته این بدان معنی نیست که زنان بطور قطع بر مشکلاتشان در اتحاد شوروی فائق آمده‌اند. اما زندگی پیوسته وظایف نوینی را در سطح کشوری مطرح می کند که مستقل از کارزارهای جهانی و پا به پای رشد اقتصاد ملی به انجام می رسد. کمک به رشد هرچه بیشتر زنان، با هر برنامهٔ ۵ سالهٔ اقتصادی دولت، ابعاد جدیدتری می یابد و عرصهٔ وسیعتری از منافع آنان را در بر می گیرد.

www.iran-archive.com

برای صلح پایدار بر روی زمین مبارزه کنید!

مروری کوتاه بر تکامل شعور

شکل گیری روان در انسان با انتقال وی از مرحلهٔ تکامل بیولوژیکی به مرحلهٔ تکامل اجتماعی ـ تاریخی همراه است.

تکامل یافته ترین جانوران قبل از انسان دریک رابطه بیولوژیکی با طبیعت بسر می برند وفعالیت آنها غریزی است. بنابراین برای جانوران موضوعهای خارجی قابل تفکیک ازخود آنها نیست وفعالیتشان بستگی به موضوعهای خارجی ندارد بلکه ناشی از تحریکات درونی غریزی است. درحیوانها کار جمعی دیده نمی شود. تقسیم کاری که انجام می شود درمیان جانوران خصوصاً زنبورعسل وجود دارد، فقط تحت تأثیر عوامل بیولوژیکی بصورت صفت ثابت وبدون تغییر بوده وصفتهای بیولوژیکی است که تعیین کنندهٔ عملکردهای مختلف درمیان زنبورها است نه تقسیم کار به معنای واقعی اجتماعی آن. درجانوران تکامل یافته ترچون میمون نیز عمل اجتماعی وجود ندارد ورفتار آنها مستقیماً تحت تأثیر عوامل بیولوژیکی تنظیم می شود. اصواتی در حیوانها نیز با تکلم درانسان تفاوت آشکار دارد. پاسخ حیوانها به صداهای یکدیگر جنبه غریزی دارد وحیوان توجهی به محتوای عینی صدای آمنا ندارد.

فردریک انگلس می گوید:

" کار انسان را خلق کرده است ". کار همچنین شعور انسان را بوجود می آورد وبراساس کار جامعه انسانی پدید می آید. کار، این اولین شرط انسان بودن باعث تکوین مغز واعضاء حسی وحرکتی بدن می شود. اعضاء اصلی انسان برای کار، یعنی دستها، درطول کار، عملکرد دقیق وپیچیده ای پیدا می کنند.

حجم مغز انسان دوبرابر عالیترین رده میمونها است. از نظر ساختمان نیز مغز انسان رشد بغرنج وپیشرفته ای می یابد. نواحی جدیدی در قشر خاکستری مغز بوجود می آید. بخش بیشتری از این قشر به اعضاء حرکتی چون دستها واعضاء تکلمی چون دهان وزبان وحنجره مربوط می شود. حواس لامسه، بینائی وشنوائی نیز در

www.iran-archive.com

رابطه وتأثیرمتقابل بارشد سیستم‌حرکتی تکوین می یابند ورشد مـی کنند.

کار، روندی است که انسان را باطبیعت پیوند مـی‌دهد.

مارکس درکتاب کاپیتال اشاره‌می کند که انسان درحالیکه‌خود را درتقابل باطبیعت قرارمی دهد تاآن را درانطباق باخواستهای خود درآورده‌درواقع باعمل روی دنیای خارجی وتغییردادن آن ،درطبیعت‌خود نیزتغییرایجاد مـی‌کنـد.

دوخصیصه‌ازابتداء برای کارلازم‌آمدند. یکی ازآنها ساختن ابزارواستفاده‌از آن بوده‌است. انگلس می گوید:

" کاربا ساختن ابزارشروع می شود". ابزارکارتنها یك موضوع بیرونـی نیست که‌دارای محدوده‌نیزیکی باشد،بلکه‌درعین حال یك موضوع اجتماعی وخودشکل تبلوریافته‌کارقبلی است. " ابزار" ناقل شعورآغازین تجرید وتعمیم‌منطقـی است. خصیصه‌مهم دیگرکارماهیت اشتراکی آن است. بدین ترتیب انسان نه‌تنها باطبیعت درارتباط است بلکه‌دریك جامعه خاص بادیگران ارتباط دارد. درواقـع فقط ازطریـق رابطه‌بادیگران ، انسان باطبیعت ارتباط برقـرارمـی‌کنـد.

دراجتماع بشری ازابتدای تاریخ ،کاربوسیله‌ابزاربرطبیعت تأثیرمی‌گذارد. کاردرانسان ازآغازبصورت فعالیت اجتماعی تظاهرمی‌کند. به‌عنوان مثال یـك شکارچی به‌علت نیازخود که‌عبارت ازتهیهٔ غذا وپوشش ازپوست حیوانات اسـت ، درشکارشرکت می‌کنند. نقش او درشکار،رماندن حیوان است تاشکارچی دیـگری که‌پنهان شده‌است به‌آن حمله‌برد. ازنظربیولوژیکی وغریزی،عمل رماندن حیوان ـ بطورجداگانه‌در شرایط طبیعی ـ بی معناست ، چون این عمل درتضاد باارضاء نیازهای بیولوژیکی قرارمی‌گیرد. ولی درکارا شتراکی،انسان ارضاء نیازهـای خود را دررماندن حیوان می بیند،زیرا ازنتیجهٔ نهائی کارمشترك ،یعنی شـکار حیوان آگاهی دارد. بنابراین دریك کارجمعی انگیزه‌اولیه‌بیولوژیکی وموضـوع بیرونـی ازهم‌تفکیك می شوند. عمل فـرد دررماندن شکار،درنهایت منجربه‌شکار وارضاء نیازا ومی شود. گرچه‌دروا سـین عمل یعنی حمله‌مستقیم وکشتن حیـوان شـرکت ندارد.

این شـناخت وآگاهی که‌درکارجمعی پدید مـی‌آید ،درواقـع نطفه‌شعورانسانی است. با توجه‌به‌مثال بالا،انسان درك می‌کند که‌غذا به‌عنوان یك موضوع بـرای فعالیت ـ برای انسانی مورد احتیاج است واین بصورت یك پندارنودرمغـز او انعکاس مـی یابد.

تفکردرروند کاربا ابزاره‌دراجتماع انسانی بـروزمی‌کند. تفکربه‌معنـای واقعی کلمه ،روند بازتاب آگاهانـه واقعیت درمحدوده‌های عینی است. بشـر با تفکرموفق بـه‌کشف ارتباط ها واثرهای متقابل وپیوستگی موضوعهای عینـی‌که در دسترس درك حسی مستقیم قرارندارنـد مـی شـود.

زبان ،چون شعورمحصول فعالیت اجتماعی انسان است. بقول مارکـس و انگلس ،زبان شعورواقعی وعملی انسان است. بنابراین شعوراززبان قابـل تفکیك نیست. منشاء زبان حاصل دوعملکرد انسان درطول کاراجتماعی، یعنـی عملکرد تولید مستقیم،درعین حال تأثیرگذاری برديگران است. زبان نه‌تنـها وسیله‌ارتباط انسانی است ،بلکه‌وسیله‌یا شکل شعورانسانی وتفکراست وازتولیـد مادی جدا نیست. زبان حامل تعمیم‌آگاهانه واقعیت است. شعورهمزمان بازبـان درروند کاربا ابزاردرجریان زندگی اجتماعی دراانسان شکل می‌گیرد. شعـور فردی انسان فقط درچارچوب‌شعوراجتماعی می تواند موجودیت پیدا کند. اگـر از این تعریفهای عام وتجریدی بگذریم،شعورانسان شکل مشخص تاریخی روان انسان است وبسته‌بـه‌شرایط زندگی انسان درطول رشد مناسبات تولیدی واقتصـادی تغییرمـی‌کند.

تکامل تاریخی شـعور

روان انسان نه‌تنها ازنظرکمی،بلکه‌ازنظرکیفی‌نیز درروندراجتماعی ـ تاریخی تغییرمی‌کند. شعورانسان هماهنگ‌با دگرگونیهای مناسبات تولیدی،به‌طوراساسی وکیفی دگرگون می شود. ولی روانشناسان بورژوایی برخوردديگری بـا شعوردارندوآن را بصورت پدیده‌ای ازلی وابدی وعالمگیروچیزی مطلق غیرقابـل ارزیابی ونامشخص تعریف می‌کنند وبا نگرش متافیزیکی خود آن را اززندگی جدا

www.iran-archive.com

می سازند. ولی واقعیت در آگاهی و شعور بازتاب می یابد و این بازتاب بدون فعالیت انسانی ممکن نیست و بطور قابل اجتنابی به روابط و مناسبات مشخص با موضوعهای بازتاب یافته بستگی دارد. ادراک ذهنی و معنی در زبان بصورت ماهیت عینی تثبیت و منعکس می شود و به شکل معانی زبانی در سطح شعور تظاهر می یابد. معنی تعمیم واقعیتی است که در درک ذهنی تبلور می یابد و این عمل بطور طبیعی بصورت یک لغت و یا ترکیب لغوی متجلی می شود. معنی حاصل تجربه و پراتیک اجتماعی بشر است و دامنه داده های اجتماعی در ارتباط با معانی است. معنی به جهان عینی پدیده های تاریخی مربوط است که با انسانیت رشد یافته و بشکل مفاهیم و دانش و حتی بشکلهای گوناگون توانائی و مهارت و روش عمل و غیره در دسترس شعور قرار می گیرد. انسان سیستم معانی قبلا آماده شده و شکل گرفته تاریخی چون ابزار تولید را بکار می گیرد.

شعور اولیه

تکامل شعور ناگهانی و سریع، بلکه در طی یک روند تدریجی صورت گرفته است. مفاهیم و حدود آن بطور تدریجی از ابهام و نامشخص رهائی یافته و بطور دقیق تری تجلی کردند. وقتی از شعور اولیه صحبت می کنیم، منظور از شعور انسان در مراحل اولیه رشد اجتماعی است، زمانی که انسان با ابزار اولیه تولید می کرد، مبارزه جدی و جمعی بشر متوجه طبیعت بود و کار به صورت مشترک انجام می شد مالکیت وسایل تولید اشتراکی بود و هنوز تقسیم کار اجتماعی و مناسبات مالکیت خصوصی و بهره کشی انسان از انسان وجود نداشته است. در روانشناسی بورژوائی براساس آئین های ارتجاعی و استعماری از روان پست و عالی صحبت می شود و از این نظرگاه هر شعوری غیر از شعوری که به جامعه "متمدن" اختصاص داشته باشد، پست است. ولی از نظر ما شعور اولیه، مربوط به مرحله تاریخی خاصی است که وسعت شعور به علت روند تولید مادی بدوی، محدود بوده است. از طرفی واقعیتها بطور متشابهی در سیستم معانی زبانی - هم شعور گروهی و هم در شعور فردی - بازتاب می یابند. از طرف دیگر در این مرحله به علت

محدودیت آگاهی، معانی زبانی بطور کافی تفکیک یافته نیستند و نامشخص می مانند همزمانی و همراهی ادراک شخصی و معانی اجتماعی مشخص شده و در اثر تقسیم کار و تغییر مناسبات تولیدی شرایط هرچه بیشتر جدائی آنها از یکدیگر مهیا می شود.

شعور در جامعه طبقاتی

مالکیت عمومی، انسان را در مناسبات یکسان با ابزار تولید و تولید قرار می دهد و این عوامل بطور یکسان در شعور فرد و اجتماع بازتاب می یابند. تولید از طریق کار مشترک و ادراک مشترک ایجاد می شود. با پیچیدگی و رشد تولید، شعور اولیه آماده تغییر می شود و در جوامع اشتراکی اولیه مقدمات ایجاد شکاف در یگانگی ادراک و معانی فردی و اجتماعی مهیا می گردد. ولی ظهور و رشد تقسیم کار اجتماعی و مناسبات مالکیت خصوصی سبب می شود که ساختار پیشین شعور در ارتباط با شرایط نوین اجتماعی - اقتصادی زندگی انسانها ساختار نوینی بیابد.

در جامعه طبقاتی دو تغییر مهم در شعور انسان بوجود می آید. یکی از آنها رشد عملکرد شعور و شکل گیری روندهای روانی درونی است که با تکامل زبان و تکلم همراه است. در واقع این به معنی جدائی عملکرد بخش تئوریک و شناختن زبان و تکلم از بخش محاوره ای و ارتباط با دیگران است. در ضمن بخش تئوریک و شناختن زبان دارای فعالیت تقریبا مستقلی می شود که گاه با نام تفکر تکلمی از آن یاد می شود. اشکال ذهنی این معانی در شعور افراد می تواند بصورت تصورهای سمبلیک لغوی و یا تصاویر مینائی باشد. گاه اشکال درونی نیز لازم نیست، چون تفکر می تواند بصورت دقیق خارجی لغتها و یا فرمولهای ریاضی و شیمیائی و غیره بروز کند. ولی آنچه که اساسی بنظر می آید این است که تفکر بطور مستقیم دنیای مادی را انتقال نمی دهد، بلکه اشکال تئوریک دارد.

انسان قادر است این روندهای درونی را که محتوی اصلی فعالیت او را تشکیل می دهد با تولیدات مادی اجتماعی مبادله کند. بنابراین تقسیم کار اجتماعی در جامعه طبقاتی موجب جدائی کار روانی (فکری) از کار و فعالیت مادی و عملی (یدی) می شود.

www.iran-archive.com

بورژوازی جدائی کار فکری از کار یدی را یک پدیدهٔ تاریخی تمی داند، بلکه آن را دنیای دیگری در تقابل با دنیای ماده می پندارد. این مفاهیم ایده‌آلیستی غلط و در تقابل قرار دادن روان و ماده نقش مخربی در روانشناسی بازی کرده و می‌کند ولی باید تاکید کرد که تجزیه زندگی انسان به کار فکری و یدی و تقابل فعالیت درونی و ذهنی و فعالیت عملی و مادی و ایجاد شکاف بین آن دو، فقط در یک مرحله خاص تاریخی بوقوع می پیوندد. زندگی انسان بطور ساده و محدود به کار فکری نیست، بلکه جوانب مختلف دارد که فعالیت به اشکال مختلف را می طلبد که شامل فعالیت فیزیکی نیز می شود و این کار نیز شامل جوانب مختلف است. بنابراین عمل انسان تنها نمی تواند منتهی به فکر تجریدی بشود، انتقال فکر به فعالیت عملی پایهٔ واقعی و طبیعی دارد، با توجه به اینکه کار روانی نیز نوعی کار است. بنابراین تقابل و فاصله بین کار فکری و یدی ازلی و ابدی نیست.

تغییر مهم دیگر، تغییر در ساختار درونی شعور در این مرحله تاریخی است. وقتی وسایل تولید در دست تولید کنندگان واقعی نیست، "از خود بیگانگی" بروز می کند. این از خود بیگانگی حاصل رشد مالکیت و مناسبات تولیدی در جامعه طبقاتی است. ابتدا کار انسان از شرایط مادی آن جدا نبوده، بلکه با آن یگانگی داشته است، ولی رشد نیروهای مولده اشکال مالکیت را تغییر می دهد. بنابراین رابطه اصلی فردی که کار می کند با زمین، وسایل کار و کار قطع می شود. تولید کنندگان، در نهایت به کارگران اجاره‌ای تبدیل می شوند که تنها دارائی آنها توانائی شان برای انجام کار است. آنها فقط از راه فروش نیروی کار تنها زمینهای حیاتی خود و خانواده را تأمین می کنند. ولی از کار، یعنی از محتوی زندگی خود، بیگانه هستند.

شرایط عینی مالکیت خصوصی ابزار تولید، تجمع سرمایه و ظهور سرمایه‌داری در مقابل کارگر، ابعاد شعور انسانی را در شرایط جوامع طبقاتی سرمایه‌داری تعیین می‌کند. در این جامعه جدائی فعالیت و کار انسان از محرک اصلی آن روی می دهد. کارگر اجاره‌ای در تولید سرمایه‌داری از نظر ذهنی در جستجوی غذا، لباس و مسکن و غیره است که حاصل فعالیت او است، ولی تولید عینی او چیز دیگری است، مثلا

او در معدن طلا یک معدنچی است. ادراک حسی از معانی واقعی تهی می شود. او در کارخانه ریسندگی ویا بافندگی کار می‌کند، ولی برای او بافندگی معنای صرف بافندگی و ریسندگی همان معنای ریسندگی - به عنوان یک عمل مکانیکی - را می‌دهد که با بقیه شعور اجتماعی او را تشکیل نمی‌دهند. او نمی بافد تا احتیاج اجتماعی برای لباس را ارضاء کند. تا زه اگر شانس انتخاب شغل و کار را هم داشته باشد. او خود را مجبور می بیند که مقدار دستمزد یا درجه اعتماد به دریافت دستمزد را بسنجد که این خود نشان دهنده احساس ناامنی درباره فردا و احساس وابستگی به شرایطی است که هیچ وجه مشترکی با محتوی کار ندارد.

بیگانگی ادراک حسی از معانی در سطح شعور، که با زتاب بیگانگی کار انسان از حاصل کار است، در هر دو قطب جامعه تظاهر می‌کند. تمام ادراک سرمایه‌دار از ریسندگی و بافندگی نیز در بهره و سودی است که از آن می برد.

بیگانگی در روابط طبیعی اجتماعی را قدرت پول برانسان تحمیل می‌کند. نقاش هنرمند مجبور است که نقاشی خود را تبدیل به پول کند، یعنی تبدیل به چیزی که هیچ وجه مشترکی با نقاشی او ندارد. پزشکی که محلی برای طبابت و در واقع برای کسب خود تهیه می بیند، فقط در پی آن است که تعداد بیماران افزایش یابد زیرا زندگی و موقعیت شغلی او چنین می طلبد. این دوگانگی، ادراک احساسی و عاطفی انسان را نیز دگرگونه می‌کند و حتی عشق نیز اشکال بسیار زشتی به خود می‌گیرد. زندگی در کار معنی پیدا نمی‌کند، بلکه زمانی شروع می شود که کار نیست: روی میز غذا، در بستر، در خانه و تعطیلات هفتگی و ... در واقع طبیعت اصلی آنچه را که بنام درد آگاهی و یا عذاب وجدان نامیده می شود، باید در تناقض موجود در محتوای زندگی انسان جستجو کرد که در پیوند با محدودیت طبیعت شعور جامعه (اکنون طبقه) است. شعور فردی تابع شرایط خاص شعور اجتماعی است. همانطوری که می دانیم ایدئولوژی مسلط و غالب در جامعه طبقاتی ایدئولوژی طبقهٔ حاکم است که مناسبات و روابط اجتماعی موجود را منعکس می کند.

این روابط در جامعه سرمایه‌داری زندگی انسان را زیر سیطره قرار می‌دهد و

www.iran-archive.com

با فراهم ساختن شرایط بردگی او، تناقض درونی بوجود می آورد. این نابسندگی ونارسائی شعوری جز از طریق تغییر عملی شرایط عینی که ـ خود ایجاد نابسندگی ونارسائی در شعور می‌کند ـ رفع شدنی نیست.

تلاش برای رسیدن به کفایت شعوری در قطب کار، از رسالت تاریخی ویژه ای ناشی می شود که بطور ریشه ای با اشکالی از این تلاش که در قطب سرمایه داری دیده می شود تفاوت اساسی دارد، زیرا قطب سرمایه داری دارای نقش منفی است. در طبقه حاکم افکار و رد معانی ناکافی که زندگی در آن به شکل مسخ شده تغییر می یابد، به شکل افکار خود و زندگی خود تظاهر می‌کند، بنابراین میرا و زوال یابنده است.

در اردوگاه کار، توده های وسیع کارگران متحد می شوند و در یک صف واحد به هم پیوسته در نبرد و پراتیک تاریخی در مقابل بورژوازی قرار می‌گیرند. کارگران مناسبات سلطه جویانه و تحمیل شده را در شعور خود تائید نمی‌کنند. البته این ادراک در آغاز ـ قادر به غلبه نیست، ولی تلاش برای فائق آمدن بر این عدم کفایت بطور غیر قابل اجتنابی افزوده می شود و نبرد شدت می‌گیرد. ایدئولوژی ای که این مناسبات حقیقی را بیان می کند، نارسائی های شعور انسان در جامعه طبقاتی را عریان می‌سازد و راه حل غلبه بر آنها را نشان می‌دهد. سوسیالیسم علمی است که برای اولین بار در تاریخ بصورت آموزشهای مارکسیستی ظهور می‌کند.

شعور در جامعه سوسیالیستی

پراتیک تاریخی که تسلط مناسبات مالکیت خصوصی را منهدم و کار انسان را حاکم می‌کند، موجب کمال شعور انسانی می شود و در واقع در ارتباط نوین بین ادراک و معانی، شعور انسان سوسیالیستی شکل می‌گیرد. برای اولین بار در تاریخ جامعه بشری، جامعه سوسیالیستی، تحت آموزشهای مارکسیستی و با رهبری لنین به محک عمل تاریخی گذاشته می شود و این روند بالنده هم اکنون در جامعه بشری در حال رشد و

وتکوین است.

کارگر سوسیالیست، چون کارگر در نظام سرمایه داری مشغول ریسندگی و بافندگی است ولی برای او کارش ادراک دقیقا ریسندگی و بافندگی را به همراه دارد. انگیزه او با تولید عینی بیگانه نیست، زیرا او دیگر برای بهره کشی ها کار نمی‌کند، بلکه برای خودش و برای طبقه اش و برای جامعه اش کار می‌کند. کارگر در جامعه سوسیالیستی برای کار خود مزد می‌گیرد ولی آگاه است که این پرداخت از محل بازده تولید اجتماعی برای مصرف شخصی اوست.

روابط تولیدی نو، شرط لازم برای ایجاد شعور جدید انسانی است. ولی ادراک جدید باید از نظر روانشناسی در معانی در سطح شعور کارگر جای گیرد و عینیت یابد. ادراک جدید کار با غلبه فرهنگ کار رشد می کند. پراتیک انسانی در معانی تبلور یافته و بازتاب پیدا می‌کند و از ساختار درونی شعور، رابطه نوینی بین ادراک و معانی ایجاد می شود. شعور انسان در ساختار خود به کمال نزدیک می گردد. باید تاکید کرد که این ساختار نوین شعور بطور ناگهانی و بلا فاصله بعد از تغییر شرایط زیست بوجود نمی آید و از طرف دیگر بطور خود بخودی و اتوماتیک بروز نمی‌کند، بلکه تلاش طولانی، تعلیم و تربیت، برخورد فعال و مداوم با مسئله را می طلبد.

www.iran-archive.com

برنامهٔ حکومت انقلابی و دمکراتیک

ز- فرهنگ اجتماعی، شکوفایی علم و فن

۱- شکوفائی فرهنگ غنی مردمی وملی در کلیه ابعاد آن. زدودن کلیه مظاهر ارتجاعی و قرون وسطائی از جامعه به مثابه یکی از نزدیکترین پیامدهای تسلط نظام "ولایت فقیه" و در عین حال زدودن اثرات سوء فرهنگ تو استعماری که از جانب امپریالیسم به کشور ما تحمیل شده است.

۲- احیاء فرهنگ ملی خلق های ساکن ایران و کوشش در راه شکوفائی ادبیات و رشته های گوناگون هنری و سنن و آداب و رسوم خلق ها و الغاء کلیه توانینی که مانع پیشرفت هنر موسیقی، سینما، نقاشی، پیکرسازی، تئاتر و مجموعه هنرهای اصیل ملی می شود و ترویج آنها.

۳- رشد همه جانبه علم و فن و استفاده از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی برای تامین خود کفائی از طریق ایجاد تعمیم و گسترش تکنیک و تکنولوژی و پایان دادن به وابستگی در این زمینه.

۴- بالا بردن درجه تخصص و کاردانی از طریق تربیت کادر در زمینه های علمی و فنی و تشویق طراحان و مخترعان و مهندسان خلاق.

۵- تشکیل فرهنگستان علوم.

از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران، مصوب کنفرانس ملی

چشم بیدار جهانِ دردمندان

یادگار

نیما یوشیج (۱۳۳۸- ۱۲۷۶) پیشگام شعر نو و شعر اجتماعی ایران است. دی ماه، ماه مرگ اوست. یاد او را گرامی می‌داریم. و به گوشه‌هائی از کار و احوال و آثار او- به اجمال- نگاه می‌کنیم

از نیما بسیار گفته‌اند. اما هنوز گفتنی در بارهٔ نیما و شعرش و راهگشائیهای او فراوان است. گاه این اشتباه پیش می‌آید که کار عمدهٔ او را بهم ریختن نظامی می‌دانند که هزار سال بر شعر فارسی مسلط بوده است. برخی حتی به این قائل نیستند که او نظم دیگری را جانشین کرده است.

اما حقیقت این است که نیما نه تنها نظم گذشته را به دور نریخت بلکه آنرا از درنگ و تکرار نجات داد و در بستر تازه‌ای افکند. پس غلط نیست اگر گفته شده است که: "شعر نو ادامهٔ منطقی شعر کهن فارسی است".

نیما در تلاش و جستجوی خود به دو عرصه نظر داشت:

۱- عرصهٔ صورت و قالب، که تساوی وزنی دو مصراع را بهم زد و به معنا میدان داد که وزن مناسب خود را در جایی که ضرورت اقتضا دارد، رها یا دنبال کند، و مانند شعر کهن ناچار نباشد که قالب وزن را با کلمات زائد بنا کنند یا حرفی را ناگفته بگذارد. و در همین عرصهٔ نیما، قافیه را نیز آزاد کرد تا در منزل طبیعی خود، بی اجبار معین، قرار گیرد.

۲- عرصهٔ دید و بیان، نیما با شعر خود آموخت که ما امروز، با چشم سر خود باید به دنیا بنگرد. دنیای امروز حرف و سخن خاص خود را دارد که ما عرخواه ناخواه موظف به التفات بدان است. نیما در کتاب "حرفهای همسایه" می‌گوید:

"در تمام اشعار قدیم ما یک حالت تصنعی است که به واسطهٔ انقیاد و پیوستگی خود با موسیقی این حالت را یافته است. این است که هر وقت شعری را از قالب بندی نظم خود سوا می‌کنیم، تأثیر دیگر دارد. من این کار را کرده‌ام که شعر فارسی را از این حبس و قید

www.iran-archive.com

وحشتناك بیرون آورده‌ام وآن را درمجرای طبیعی خود انداخته‌ام وحالت توصیفی به آن داده‌ام، ازآغازجوانی که دست به‌کار شعرشدم بزودی این را دریافته‌بودم، نه‌فقط ازحیث فرم، ازطرزکار، این گمشده‌را پیدا کردم واساسا فهمیدم که‌شعرفارسی باید دو باره قالب‌بندی شود. بازتکرارمی‌کنم: نه‌فقط ازحیث فرم، ازحیث‌طرزکار."(۱)

حقیقت آن است که‌نیما ـ همانطورکه‌کرارا تأکید کرده‌است ـ "شالودهٔ اساسی" کارخود را بخشیدن این بُعد تازه ـ چه‌به‌شاعران وچه‌به‌جماعت‌شعرخوانان ـ دانسته است ومی گوید: "ملت ما بُعدخوب ندارد، عادت‌ملت‌ما نیست که‌به‌خارج توجه داشته باشد، بلکه‌نظرا وهمیشه به‌حالت درونی خود بوده‌است . . . " (۲)

نیما به‌سال ۱۲۷۴ دریوش متولد شد ودر۱۶دی ماه ۱۳۳۸چشم ازجهان فروبست. دوران ٦٤ سالهٔ‌عمرش، دورانی پرهنگامه‌وغوغا بوده‌است. درعرصهٔ‌جهانی، دوجنگ خانمانسوزجهانی،ظهوروسقوط فاشیسم‌ونازیسم، انقلاب اکتبروسپس استقرارحکومتهای مردمی دربسیاری ازکشورهای‌جهان درسالهای پس ازجنگ بین المللی دوم‌را دیده بود. ودرایران نیزانقلاب مشروطه‌وتحریف مضامین دموکراتیک آن درسالهای بعد، خیزش وشکست جنبش جنگل وخراسان وآذربایجان، استبداد وخفقان دوران رضاخانی، دستگیری گروه پنجاه‌وسه‌نفرواعضاء حزب کمونیست ایران و بناه‌بردن برادرش به شوروی سالهای پس از ۱۳۲۰ حوادث آذربایجان وکشتارپس ازشکست سی تیرمو کودتای ۲۸مرداد . . . همه‌وهمه درذهن واندیشه‌این شاعرمردمی‌جاوا ثرخود را باقی گذارده‌بود که انعکاس آن را درشعرهای اومی توان یافت. نیما را باصراحت می توان سیاسی‌ترین شاعروآگاه‌ترین شاعربه‌مسائل اجتماعی درایران دانست. اوادبیات را با سیاست همراه‌می دانست، این حرف اوست:

"ادبیاتی‌که‌باسیاست مربوط نبوده، درهیچ زمانی وجود نداشته‌ودروغ است. جزاینکه‌گاهی قصد گویندگان درکار بوده وگاهی نه. دراین صورت مفهوم بی‌طرفی بسیارخیالی وبی معنی است."(۳)

اودربارهٔ حوادث کودتای رضاخان وسرکوبی قیام پسیان وخیابانی ومیرزا چنین می‌گوید:

"اما انقلابات‌حوالی سالهای ۹۹ـ۳۰۰ درحدود شمال ایران ۰۰۰این تاریخ مقارن بود باآغاز دورهٔ سختی وفشاربرای کشورمن ۰۰۰"(٤)

درنامه‌هائی که‌نیما درسالهای پس از ۱۳۰۰ به‌برادرش "لادبن" که‌عضوحزب عدالت وسپس عضوحزب کمونیست ایران بودمی نوشت عضویت‌عملی وهمگامی خودرا با اندیشه‌های برادراعلام می داشت.

درسال ۱۳۱۰ پس ازانتشارکتاب "روانشناسی‌ملل یا الروح" اثردکترتقی ارانی، نیما نامه‌ای برای ارانی می نویسد ودرعنوان نامه‌ها، اورا "رفیق من" خطاب می‌کند. وسپس می افزاید:

"قبل ازاینکه‌اسم‌مرا بدانید این کاغذ معرف من است. منتقل می شویدکه این صدا صدای آهنهاست. همانطورکه‌تألیفات شما صدای آهنها به‌گوش من می رساند، با این اصول وطرزتفکرمثل اینکه‌این تألیفات‌را برای من نوشته‌اید. دراین وادی خواسته صدا بزنید ببندید ممکن است درمیان هزارها سر سری هم‌وجوددا شته‌باشدکه بجنبید. . . این را اعتراف‌خواهید کردکه‌با فقدان انسان همفکرچقدرارتباط دربین شما ومن ویک‌سومی ازنقطه‌نظراجتماعی مفید است ۰۰۰ شمامی‌خوانید بدون دخالت دربعضی مسائل که‌ایجاد زحمت می‌کند وبدون اینکه‌فکرکنید چرا دخالت ندارید بدون مانعی درتأسیس حیات جدیدا یدئولوژی ایران کمک بکنید ودراین اقدام‌خودتان مثل یک پیشروباشید. بهترازیک‌سرباز که‌کشته‌می شود وبه‌مراتب لازمترازهزاران قطعه‌شعروغزل که‌فلان شاعرقدیمی مسلک معاصرنشرمی دهد خدمت بکنید."(۵)

پس ازسالهای ۲۰، اولین بارشعرنیما به‌تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۲ درروزنامهٔ "مردم" به‌چاپ‌رسید. نام‌این شعر "امید پلید" بود"مردم" براین شعرمقدمه‌ای نوشت که‌دربخشی ازآن، درتوضیح شعر، آمده‌بود:

". . . اما قطعهٔ‌زیرین که "امید پلید" نام‌دارد یک قطعهٔ‌سمبولیک یعنی "کنایه" است. صبح کنایه‌ازظلمهٔ یک اجتماع جدید ویک نظام‌حیاتی نوین است. شب ارتجاع معقب‌ماندگی‌جهل وفساد اجتماع کنونی است. شب به‌صورت دیوی است‌که درمرداب‌های گندیده‌پنهان شده‌ازطلوع صبح هراسناک است. خود را به‌طنابهای عنکبوت

می آویزد وروشن صبح را می‌مکد تا مبادا صبح طالع گردد» ولی آین امید پلیدوی بی ثمراست وصبح خواهد درخشید."(۶)

ونیما درنامه‌ای به‌تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۲۲ درپاسخ چنین تشکرمی کند:

" مقدمهٔ زیبایی که‌براشعارمن نوشته‌بودید خواندم... نمی توانم‌نگویم تا چه‌اندازه سپاسگزارم‌وشما تاچه‌اندازه‌اطمینان مرا نسبت به قضاوت‌خودجلب کرده‌اید."(۷)

وچون درچاپ‌شعرچند غلط چاپی وجودداشت ،نیما درپایان نامه‌می خواهد:

" خوبوقت‌خواهم‌بود که قطعه شعررا‌خودتان درروزنامه‌اصلاح یا تجدیدکنیدتا اینکه‌نا دلچست‌تر ازاین که‌هست دربرابر ذوق مردم قرارنگرفته‌ازتحیرمردم دربارهٔ‌چیزی که‌تحیرنداردبه‌دوست‌شما اسباب کیف ولذت بیشتری برای‌خود بدست‌آورده‌باشد."(۸)

فستیوال جوانان ،درتابستان ۱۳۳۲دربخارست پایتخت رومانی برگزارمی گردیده وازسوئی نهضت‌صلح درسراسرجهان اوج می‌گرفت ،شعارفستیوال " صلح ودوستی" بود. وازماهها قبل ،جوانان ایران فستیوالی را درداخل ایران وشرکت درفستیوال‌جهانی را تدارک می‌دیدند. بسیاری ازشخصیتهای علمی وفرهنگی‌وسیاسی واجتماعی،بیانیه صلح فراخوان فستیوال جهانی جوانان راامضاء کرده‌بودند. نیمانیزیک‌تن از آنان بود که‌جزء امضاء‌درجلسات شاعران جوان که‌برای تدارک فستیوال گردهمی آمدند، حاضرمی شد وبه‌هدایت وارشاد آنان درکارشاعری‌می پرداخت.

درروزنامه‌ای درهمان ایام ،مقاله‌ای با امضاء "کهخدارستم" خطاب به نیما چاپ‌شده‌بود که‌درآن آمده‌بود:

" چندی پیش پاره‌ای اعلامیه‌ای که‌به‌عنوان دعوت برای تهیهٔ مقدمات مسافرت به فستیوال بخارست عنوان شده‌بود. نام‌شما رانیزخواندم. عده‌ای ازاستادان دانشگاه ومهندسها ودکترها نیز پای‌آن اعلامیه‌را امضاء کرده‌بودند که‌من هرچه‌فکرکردم‌تا ببینم‌بین شما وآن عدهٔ سی چهل نفری امضاء کنندگان آن ورقه چه‌وجه تشابهی هست به‌جائی نرسیدم..."(۹)

نیما درپاسخی به‌این نوشته چنین نوشت:

" دوست‌جوان من ،من شما را درهرلباسی که‌دربیائید می شناسم. چراخودتان

را ازمن‌پنهان می داریده بوقلمونها را پیش انداخته می خواهید به‌من بگوئیدکه کدخدارستم‌هستیده ولی شما اونیستید. من می دانم‌شما جلال‌آل احمد هستید..."(۱۰)

وسپس :

" درصحرای‌سوزانی هستیم. معلوم‌نیست‌شب‌است یا روز‌است. خون ازروی‌زمین به‌جای دود بلند می شود. مردم‌لخت وگرسنه‌اند. خود جوانها هم. چشمها درکاسهٔ سر دومی‌زنند. به‌آنها می‌گوئید : اسلحه‌بردارید،یکدیگررا هدف کنید. می‌گویند: جنگمان نمی آید. باهمهٔ‌بی عقلی می پرسند چرا؟ می‌گوئید لا قل باهم‌کینه‌داشته باشید. ازیک‌کاربی مایه‌هم‌دریغ دارند. اما وقتی می‌گوئیم‌باهم‌دوست وبرادر و غمخوارهم‌باشید می‌گویند حاضریم. تعجب‌است ایندقدرازاین حرف‌خوشحال می شوند که‌رقصشان می آید. هوای‌سرودخواندن به‌سرشان می‌زند. چیزهائی را می خواهندکه شما می‌گوئید نباید بخواهند. می خواهند راه‌چاره‌را پیدا کرده‌به‌خانهٔ‌همسایه‌شان بروند ،بنشینند آنها هم‌همینطورزندگی می‌کنند یا نه... سی سال پیش‌هم‌من همین حرفها را می‌زدم... این حرفها را به‌شعردرمی آوردم. فکری کردم‌چرا مردم‌به‌جان یکدیگرمی افتند. تازه‌این فکربه‌سراغ پیدا کردن من نیامده‌است. دلیلش‌شعرهای فراوانی است که‌دارم... هرقدرشما استادی به‌خرج داده‌کشتن وکشته شدن‌را به من یاد بدهید،استادی شما به‌هدررفته‌والبته‌یاد نخواهم‌گرفت... ضرورتی‌تر ازهمهٔ‌چیززندگی کردن است. دلم‌برای‌شاخه‌های نسترنی می سوزد که‌تازهٔ گل سفید داده‌وسربه‌دیوار‌اطاق من گذاشته‌اند. می ترسم‌گلهای نسترن مراطوفان ازبین‌ببرد. برای‌آنها فکرمی‌کنم. تلاش من‌درزندگی که‌باهرگونه‌محرومیتها دست درگریبان بوده‌ام‌این است... شما که‌سینه‌تان ازرنج مالامال بود ومی‌گفتید(ازرنجی‌که‌می بریم) به‌عقلم‌نمی رسد چطوردرزمان پیری‌من سینه‌را به‌کورهٔ آتش‌وفولاد تبدیل کرده‌اید."(۱۱)

نیما پس‌ازکودتای‌ننگین ۲۸ مرداد،دستگیرومدتی توقیف‌وزندانی می‌شود. جرمی که‌به‌او نسبت داده‌بودند" همکاری باحزب منحله!" و" نوشتن سرمقاله‌های جرایدآن حزب بود".

www.iran-archive.com

نیما همواره زیرکانه و شاعرانه از دردهای مردم سخن می‌گفت و دعای گشایش آنان را آمین می‌گفت در آخرین مصراعهای آخرین شعرش که تاریخ آن یکسال پیش از مرگ اوست چنین آمده است:

"جاده اما ز همه کس خالی است
ریخته بر سر آوار آوار
این منم مانده به زندان شب تیره که باز
شب همه شب
گوش بر زنگ کاروان هستم".

۱ـ ۲ـ ۳ : به نقل از کتاب "حرفهای همسایه"
۵ : به نقل از کتاب "مجموعه اشعار نیما یوشیج"
۶ـ ۷ـ ۸ ـ ۹ـ ۱۰ـ ۱۱ : از "حرفهای همسایه"

نیرومندتر از مرگ

این قصه نیست، یک حادثه واقعی است

"تاریخ حزب ما با خون و آتش نوشته شده است. هر صفحهٔ آن بیانگر وطن پرستی بسیار، مردم دوستی، بی باکی و از جان گذشتگی تحسین آمیز کسانی است که صادقانه به دفاع از خلق برخاسته‌اند"
گئورگی دیمیتروف

حوادثی وجود دارد که زمان قادر نیست آنها را از ضمیر ما بزداید. انسان، از این حوادث می‌آموزد، نیرو می‌گیرد و با امید بیشتر و اطمینان راسخ‌تر در زندگی گام برمی‌دارد. داستان گیتا و گئورگی گوسپودینوف از آن جمله است. این داستان را کولیو توقف فرماندهٔ گردان پارتیزانی "گئورگی کرباچف" برای من تعریف کرد:

گئورگی و گیتا همراه با پنج ـ شش جوان هم سن خود از شهرها و روستاهای اطراف "چرپان" به ما پیوسته بودند. آنها بعد از فراخوان حزب درباره لزوم تقویت جنبش پارتیزانی کشور، پیش ما آمده بودند. همهٔ آنها جوان، کم سن و سال، ولی دلیر و پرجنب و جوش بودند. گیتا از همان ساعت اول ورود خود به جرگهٔ ما جویای حال یکی از رفقا و هم کلاس های نزدیک خود شد که قبل از او به ما پیوسته بود. وقتی آنها را جابجا کردیم، او پیش من آمد و پرسید:

ـ رفیق فرمانده، رفیق سدوف کجاست، او را نمی بینم!

سدوف در نبرد با فاشیست‌ها شهید شده بود. ولی من چگونه می توانستم این خبر را به جوانی که تازه به جمع ما پیوسته بود، بدهم. قلبم فروریخت. ولی زود برخود مسلط شدم. گفتم:

ـ سدوف به مأموریت رفته. بزودی برمی‌گردد.

www.iran-archive.com

روزبعد باز گیتا پرسید :

ـ رفیق فرمانده ، سدوف برنگشته . اوچه وقت می آید؟

باز خونسردی خود را حفظ کردم .

ـ خواهد آمد!

چند روز گذشت . گیتا آرام نداشت . هرروز می پرسید:

ـ رفیق فرمانده ، از سدوف خبری نشد؟

یکروز ، وقتی غذا را ـ که چند سیب زمینی پخته بود ـ میان پارتیزانها تقسیم کردیم ، گیتا پیش من آمد و پرسید:

ـ رفیق فرمانده ، سدوف زنده نیست ، اینطور نیست؟

سرم را پائین انداختم . اندوه به قلبم چنگ انداخت . گفتم:

ـ سدوف به مأموریت رفته ، ولی . . . شاید هرگز برنگردد. تو نباید اینقدر بپرسی ، خودت پارتیزانی و می دانی که مبارزه بدون قربانی نمی شود.

پیکار با دشمن همیشه با تلفاتی همراه است . سدوف . . . سرم را بلند کردم. دو قطره اشک برگونه های دخترک می لغزید. بمن نگاه می کرد ، ولی انگار مرا نمی دید. در نگاهش اندوه بزرگی خفته بود. اندوهی که تنها در نگاه مادران ، همسران و عشاق می توان دید. دریافتم که این دو همدیگر را دوست می داشته اند.

مدتی گذشت . در چند نبرد شرکت کردیم . تلفاتی به دشمن وارآوردیم و خود نیز تلفاتی دادیم . بچه ها بزرگ می شدند. می آموختند. گیتا نیز رشد کرد. دوش بدوش برادرش می جنگید.

در پائیز سال ۱۹۴۲ تصمیم گرفتیم که تعدادی از پارتیزانها را پائین ـ به ده ـ بفرستیم تا زمستان را در پناهگاههائی که برای آنها در نظر گرفته بودیم بسر برند. گیتا و گئورگی نیز جزو این دسته بودند. چه حادثه ای رخ داده نمی دانم. فقط اطلاع پیدا کردم که مزدوری به پلیس اطلاع داده که پارتیزانها در ده پنهان شده اند و از اینجا می خواهند به شهر حمله کنند. پلیس عسب خانه هائی را که پارتیزانها در آنها پنهان شده بودند محاصره می کند و به شکار آنها می پردازد.

چند تائی می گریزند ، چند تائی به قتل می رسند و عده ای هم دستگیر می شوند. گیتا و گئورگی در میان دستگیرشدگان بودند.

فرمانده سکوت کرده بود. غلیظ سیگار خود را با اندوه از میان دندانهایش بیرون داد و افزود :

ـ زندگی گیتا و گئورگی از این لحظه آغاز می شود . . .

در آنوقت در " چرپان " جلادی بنام قیطانجیف برای فاشیستها کار می کرد. او و خانواده های زیادی را به ماتم نشانده بود. تا آن روز خون صدها زن و مرد را ریخته بود. با تیره ، با تبر ، با بیل با هرچه که بدستش می رسید آدم می کشت .

قیطانجیف برای کبانی که علیه فاشیسم مبارزه می کردند مرگ را " حداقل مجازات " می دانست . بازپرسی از گیتا و گئورگی را به این آدم کش واگذار کردند. او تمام شب آنها را شکنجه داد. از آنها خواست که با " دولت " همکاری کنند ، محل رفقای خود را بگویند و جائی را که پارتیزانها در آنجا مخفی شده اند نشان بدهند.

قیطانجیف اول می کوشید زبان این دو " جوجه " را بگشاید ، بعد سر آنها را ببرد و دراز ا " هرکدام از آنان صد هزار لواجا یزه بگیرد.

روزها و شبها شکنجه گران گیتا و گئورگی را شکنجه می دادند. آنها را می زدند ، داغ می کردند ، می سوزاندند ، ولی برادر و خواهر لب باز نمی کردند.

قیطانجیف فریاد می زد:

ـ محل پارتیزانها کجاست؟ یک کلمه بگوئید و خود را خلاص کنید.

گئورگی و گیتا یک زبان جواب می دادند:

ـ نمی دانیم . فقط ما خودتان دو نفر بودیم . کس دیگری را نمی شناسیم!

ـ چه کسی بشما سلاح می داد ، چه کسی برای شما غذا می آورد؟

ـ هیچکس!

ـ رابط شما چه کسی بود؟

ـ ما کسی را نمی شناسیم!

وقایق بازپرسی کوتاه بود. شکنجه گران این دقایق را " ساعت استراحت "

www.iran-archive.com

می خواندند. بعد باز شلاق و کتک شروع می شد. زخمها را باز می‌کردند و روی آنها نمک می پاشیدند و باز می زدند ... قیطانچیف وقتی پی برد که از زبان این برادر و خواهر چیزی نمی تواند بیرون بکشد، تصمیم گرفت که آنها را "خلاص" کند. غیر از این چه می توانست بکند؟ او، پیش از این، به حد کافی تجربه اندوخته بود و می‌دانست که کمونیستها به ندرت تسلیم می شوند.

سالها بعد داستان مرگ این دو قهرمان را برای من تعریف کردند. در یک شب سرد زمستانی، به دستور قیطانچیف، پارتیزان را برای تیرباران به میدان مشق آوردند. در نگاه هیچکدام از آنها ترس خوانده نمی شد. هر پارتیزان نفر جوان بودند. با یکتا پیراهن، با پیرهن و بیمار. آنها را روی برف به خط کردند. گیتا و گئورگی، کم سن و سال ترین آنها بودند. قیطانچیف دستور داد که آنها را تک تک اعدام کنند. فکر کرد که بدین ترتیب دیگران را خواهد ترساند. او گفت: "هر کس که نمی خواهد بمیرد، به من اطلاع بدهد". ولی پاسخی نشنید. هر چند دقیقه یکبار یک نفر را به چوبهٔ اعدام بستند. شکنجه روحی قربانیان ادامه یافت. یک نفر، دو نفر، سه نفر... سرانجام نوبت به گیتا و گئورگی رسید. سیزده نفر را در برابر این دو جوان اعدام کردند.

قیطانچیف پیش آنها آمد:

- می بینید که شوخی نمی‌کنم. باید تا بحال سر عقل آمده باشید!

او با دست به اجساد سیزده پارتیزانی که کنار هم دراز کشیده بودند اشاره کرد

- چند دقیقه دیگر شما را نیز کنار آنها می خوابانم. فکر کنید! آیا دو جمله گفتن ارزش زنده ماندن را دارد؟ دهانتان را باز کنید، بعد این راه و این شماره هر کجا که خواستید بروید. کسی جلویتان را نخواهد گرفت. خوب، حالا بگوئید گردان کجاست؟ حتی اجازه می دهم یک دقیقه فکر کنید!

- گیتا با خونسردی پاسخ داد:

- از جای پارتیزانها اطلاع ندارم. ولی جای کسانی را که بما کمک می‌کردند

می دانیم.

قیطانچیف از جای خود پرید.

- همین کافی است. بگو...

- گیتا خندید:

- این آرزو را به گور خواهی برد. من نام هیچکس را نخواهم گفت

گئورگی نیز بخود آمد:

- هر کاری که می توانی بکن. مردم انتقام خون ما را خواهند گرفت.

قیطانچیف از خشم برخود می‌لرزید. دندان های خود را به هم می سائید.

- من شما را تیرباران نخواهم کرد. مثل مرغ سرتان را خواهم کند.

گیتا به آرامی پاسخ داد:

- ما از مرگ نمی ترسیم. مبارزان راه خلق هرگز نمی میرند.

آنگاه فریاد زد:

- مرگ بر فاشیسم! مرگ بر سلطنت!

گئورگی با او همصدا شد!

- مرگ بر فاشیسم!

قیطانچیف دستور داد آنها را روی زمین بخوابانند و با تبر سرشان را جدا کنند. خواهر و برادر روی زمین خوابانده شدند... چند نفر از سربازان روی خود را بر گرداندند، صدای آنها در زیر گنبد آسمان طنین می افکند. آنها فریاد می زدند: "مبارزان راه خلق نمی میرند..."

قیطانچیف سرهای آنها را با تبر از بدنشان جدا ساخت. بعد دستور داد که اجساد بی سرشان را همراه با اجساد سایر پارتیزانها به درختهای اطراف بیاویزند تا مردم عبرت بگیرند. گیتا و گئورگی مدتها بر سر دار ماندند، تا آنکه یک شب پارتیزانها مخفیانه اجساد را بردند و دفن کردند. لکه های خون تا بهار بر جای ماند. بعد باران آنها را شست.

فرمانده ساکت شد. باز دود سیگار هوا را با اندوه بیرون داد و گفت:

www.iran-archive.com

– درچهره‌ات همه‌این خواهروبرادر را می شناسند. آنها به‌افسانه‌تبدیل شده‌اند مردم‌ترانه‌های زیبائی درباره‌این خواهروبرادرساخته‌اند، فرمانده‌به‌من نگاه‌کرد و ادامه‌داد:

– می خواهی یکی ازآنها را برایت بخوانم؟

صدای گرم‌وحزن انگیز اوزیرآسمان آفتابی طنین انداخت. دربرابر چشمان من گیتا وگئورگی زنده‌می شدند، برمی خاستند، پیش می آمدندوهمچنان جسوروم‌قاوم‌بودند.

فرمانده‌می خواند. آفتاب پرتو زرین خود را برزمین می ریخت. کسی ازدورفریاد می زد: گئورگی!... نگاه‌کردم. کودکی باشادی بسوی ما می دوید. شاخهٔ گل سرخی را باخوشحالی دردستهای کوچکش تکان می‌داد.

پانایوت ماتولوف نویسنده‌بلغاری

تاریخ را چگونه باید نوشت

کمونیستها برای بررسی وارزیابی رویدادهای تاریخی،درپرتودانش ماتریالیسم تاریخی،همواره‌اسلوب دیالکتیک رابکارمی‌گیرند. ماتریالیسم دیالکتیک وماتریالیسم تاریخی شالودهٔ فلسفی مارکسیسم– لنینیسم‌وسلاح شناخت وتغییرجامعه‌است.

کمونیستها برپایهٔ این بینش انقلابی به‌منطق قوانین عینی تکامل طبیعت وجامعه وحرکت درنگ‌ناپذیرتاریخ توجه‌دارندوبه‌نقش قاطع مبارزهٔ طبقاتی‌به‌مثابه‌نیروی محرکهٔ‌تاریخ ،پی می برند. براین اساس‌باید به‌شیوهٔ بررسی پدیده‌ها ورویدادهای تاریخی،با دیدانتقادانه‌ای نگریست. درتوجه‌به‌اهمیت اسلوب تاریخ نگاری همین بس که گفته‌شود،مارکس– رهبروآموزگارپرولتاریای‌جهان – دربررسی "مبارزهٔ طبقاتی درفرانسه‌ازسال ۱۸۴۸تا ۱۸۵۰" وهمچنین عوامل ظهورحادثهٔ "هجدم‌برومر– لوئی بناپارت" توانست اندیشهٔ تئوریک‌خود را دربارهٔ دولت ودیکتاتوری‌پرولتاریا تدقیق کند.

بنابراین یادآوری رویدادهای مهم‌تاریخی ایران وجهان درصفحات نشریات سازمانهای‌سیاسی،امری تشریفاتی نیست. بلکه‌هرسازمان باشیوهٔ نگرش‌خودبه‌این رویدادهای تاریخی،اسلوب بررسی وتفحص‌جامعه‌وتاریخ را نیزبه‌نمایش می‌گذارد. "راه‌کارگر"و"فدائی" نمونه‌های زیادی به‌خوانندگان خود نشان می‌دهند که‌معلوم‌می‌دارد این دونیروی‌هوادار سوسیالیسم‌علمی،تاریخ را نه‌با اسلوب دیالکتیکی که‌با روش متافیزیکی می بینند،ودرتاریخ نه‌مبارزهٔ توده‌های زحمتکش علیه‌استثمارگران وارتجاع وامپریالیسم‌بلکه‌نقش شخصیت های منفردی‌چون ارانی، روزبه، جزنی، تختی، استاد نجات الهی و...با درسایه‌قرارگرفتن تعلق سازمانی وطبقاتی آنان ،به‌نمایش درمی آید ویا اگربخواهند به‌نحوی ازآنها یاد کنند، آنان را ازحزب وسازمانشان جدا می سازند وبه‌پدیده‌هایی مجرد وانتزاعی تبدیل می‌کنند وآنان را به‌بهای مبارزه علیه‌حزب وسازمانشان گرامی‌می‌دارند.

ماه‌آذررا نمونه‌می آوریم. دورویداد مهم‌درماه‌آذرمهرونشان خود را بر

www.iran-archive.com

تحولات انقلابی در تاریخ معاصر کوبیده است. نخست ۱۶ آذر که در چنین روزی در سال ۱۳۳۲ پنج ماه پس از کودتای سیاساخته ۲۸ مرداد سه دانشجوی مبارز: بزرگ‌نیا، شریعت رضوی و قندچی در راه خلق جان باختند و از سوی رژیم شاه در برابر نیکسون معاون وقت ریاست جمهوری آمریکا قربانی شدند. دوم، روز ۲۱ آذر که روز تشکیل حکومت ملی آذربایجان در سال ۱۳۲۴ است و درست یکسال بعد از آن پیروزی از سوی رژیم شاهنشاهی به خاک و خون کشیده شد. سال گذشته مبارزان آگاه خلق آذربایجان و همهٔ مردم ایران چهلمین سالگرد تشکیل حکومت ملی را که منشاء خدمات فراموش نشدنی بسیار توده مردم بود جشن گرفتند.

حال ببینیم این دوستان که پرداختن به رویدادهای تاریخی در نشریات شان جای ویژه‌ای را اشغال می‌کند، در این موارد چگونه اظهار نظر کرده‌اند. ما هنامه‌های " فدائی " و " راه کارگر " را ورق می زنیم در ماههای پس و پیش به مناسبت گرامی داشت برخی شخصیت‌های مردمی و انقلابی مطالبی نوشته و حق مطلب را ادا کرده‌اند. اما در برابر این دو روزگه رزم توده‌های زحمتکش یک خلق و یک نسل جوان مبارز را شهادت داده‌اند، سکوت کامل کرده و دچار نسیان مصلحتی شده‌اند. به نظر می رسد که یاد آوری این دو رویداد تاریخی، این دوستان را آزار می‌داده است. زیرا خود را ناگزیر می‌یافته‌اند که نه به نقش شخصیتهایی در تاریخ، بلکه به نقش سازمان جوانان توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان اشاره کنند. و این کار اشعهٔ آفتابی بود که بر خانهٔ برفی استدلالشان می تافت.

هفت سال و پنج سال حیات تشکیلاتی برای این دو سازمان سیاسی و هوادار سوسیالیسم آن قدر در برابر تاریخ مبارزات سازمان یافتهٔ طبقهٔ کارگر و خلقهای زحمتکش ایران کوتاه است که با بررسی واقع بینانه و دیالکتیکی تاریخ خود را " کوچک " می یابنده در میان این شط گم می شوند. تفرعن و خود بینی خرده بورژوایی آنان را وا می دارد که خود در کنار این شط خروشان جوی باریکه‌ای ایجاد کنند" هرچه باشد مال خودمان است، پیروزی نداشته‌ایم در عوض شکست هم نداشته‌ایم ". جوی باریکه‌ای که فقط شخصیت‌های " مستقلی " در آن اجازهٔ ورود می یابند شخصیتهائی که

وابستگی حزبی و سازمانی نداشته باشند، وگرنه باید از آنان علیه حزب و سازمانشان (حتی از روز به علیه حزب توده ایران و از جزنی علیه سازمان فدائیان خلق ایران و " اکثریت ") استفاده کرد.

امیدواریم یادآوری این نکته‌های تاریخی که در تقویمهای چاپ وزارت ارشاد اسلامی نیز این روزها محو شده‌اند، دوستانمان را به جای فحش به ما، به تعمق وادارد.

البته این را باید گفت که دوستان ما بطور کلی تاریخ را فراموش نکرده‌اند بلکه چندی قبل در نقد تاریخ حزب ه (یکی در ماهنامه و دیگری در نشریهٔ به اصطلاح تئوریک خود که می خواسته‌اند نمونهٔ " سبک کار کمونیستی در ادبیات و نشریات سازمانی " را نشان داده باشند) مطالبی نوشتند که درست پاکنویسی است از چرکنویس برگهای زرد شده لاطائلات امثال خلیل ملکی، انورخامه‌ای و کتاب " سیر کمونیسم در ایران " . در پایان این نقد تاریخی نیز چنانکه انتظار می رفت نویسندگان در جایگاه بازپرس تاریخ نشسته‌اند. و به قضاوت پرداخته‌اند. آری این است شیوهٔ نامیمون تاریخ نگاری " فدائی " و " راه کارگر " که جهان را فقط از لحظهٔ تولد خویش به رسمیت می شناسند و اگر به کشف حقایق قبل از خود علاقه‌ای نشان دهند برای آن است که آن حقایق را تحریف کنند. آنها نوشته‌های ضد کارگری و ازدگان جنبش کمونیستی ایران و یا در بهترین حالت نوشتهٔ روشنفکران سرگردانی را که در برج عاج نشسته و به تنهایی خود را حزب طبقهٔ کارگر می دانند و با خود به مصاحبه می نشینند معیار و ملاک ارزیابی تاریخ قرار می دهند. حتی منابعی را که اصالت آنها از سوی نزدیک‌ترین دوستان صاحبانشان نیز به نحوی زیر علامت سئوال رفته است، مرجع و سند قرار می‌دهند.

ما بار دیگر توجه این دوستان را به این نکته که در جای دیگری نیز گفته‌ایم جلب می‌کنیم:

هر حزب و جنبش زنده‌ای، مانند هر کارخانه و کارگاه عظیم، در حالیکه سازنده و محصول ده است، فضولات و فاضلاب دارد. فاضلاب محصول کارخانه نیست. مطرودین، مرتدین، خیانتکاران، مانند بگران و نوشته‌های ناموفق و مغلوطی که حزب در طول

www.iran-archive.com

نبرد از خود طرد کرده و بیرون ریخته نیز محصول جنبش و حزب نیستند، فاصلاب آن هستند. از آن طبقه کارگر نیستند مال دشمنانند و نباید به اغوای دشمن، آنها را به حساب حزب طبقهٔ کارگر نوشت و به طریق اولی نباید تاریخ نهضت عظیم کارگران و زحمتکشان را در فاضلاب جنبش خلاصه کرد و محصول افتخارآفرین آن را دود ستی تقدیم دشمنان طبقهٔ کارگر کرد.

ما به این دوستان توصیه می‌کنیم که هنگام بررسی تاریخ مبارزات سازمان یافتهٔ توده‌های زحمتکش علیه استثمارگران، ارتجاع و امپریالیسم، بجای استناد به گفته‌ها و نوشته‌های وازدگان جنبش کمونیستی به اصل منابع مراجعه کنند و بجای بکارگیری شیوهٔ متافیزیکی و بررسی واقعیتها بصورت پدیده‌های جدا از هم، با سلوب دیالکتیک را در تجزیهٔ و تحلیل رویدادهای تاریخی به کار گیرند. پیروزی و شکست زحمتکشان ـ هر دورا ـ از آن خود بدانند و در بررسی تاریخ حزب توده ایران اجازه ندهند که نظرات سوء مناطقگران بورژوازی علیه حزب، قلب و اندیشه‌شان را تسخیر کند. امثال "راه کارگر" و "فدائی" ها وقتی در نشریات خود، به روشنفکران و نمو کراتهایی که در راه آزادی مبارزه کرده‌اند به درستی ایراد می‌گذارند ولی بر مبارزات سازمان یافتهٔ یک خلق و میهنپرستان هزاران فرزند آزادیخواه آن چشم فرو می بندند، باید به ما حق بدهند تا به آنها بگوئیم که یک جای تاریخ نویسی شان عیب دارد. یا وقتی در نشریات خود رزم جوانان و دانشجویان را که بیش از یک ربع قرن الهام بخش مبارزات صنفی و سیاسی دانشجویان بوده است فرصت طلبانه به فراموشی می سپارند، باید به ما حق بدهند که واقعیتها را به آنها گوشزد کنیم و وقتی که به بهانهٔ گرامی داشت رفیق خسرو روزبه علیه حزب او و یاران او به فحاشی می نشینند، باید به ما حق بدهند که سخنان روزبه را به ایشان یادآوری کنیم:

"من به اقتضای آتشی که به خاطر خدمت به خلق‌های ایران در درون سینه‌ام شعله می‌کشد، راه حزب توده ایران را برگزیده‌ام و باید اذعان کنم که جانم، استخوانم، خونم، گوشتم، پوستم و همهٔ تار و پود وجودم این راه را مقدس شناخته است و تمام سلولهای بدن من و تمام ذرات

وجودم توده‌ایست".

این شیوهٔ غیرکمونیستی و حتی ناجوانمردانه است که از روزبه علیه حزب روزبه استفاده شود. تیمسارهای فسیل شدهٔ شاهنشاهی، کارگزاران ایرانی شرکت نفت ایران و انگلیس و "اندیشمندان" ای پای بوس شاه و "مهپانو" نیز هنوز با لجن پراکنی به حزب روزبه، سبهسالار توده‌های زحمتکش علیه او و ترکیبان سلطنت طلب و نشریات آمریکایی دیگر شمشیر می‌کشند. شایسته است که دوستان ما این شیوهٔ مطرود را به دشمنان روزبه واگذارند. از بوران "کودکی" تاریخ نگاری که در آن پهنا ورزرفای جهان در گهوارهٔ تاریخ سازمانی خلاصه می شود، بیرون جهند و تاریخ را آنچنان که هست ببینند نه آنچنان که آرزو می‌کردند و می‌کنند. این گفتهٔ لنین را در مدنظر داشته باشند که می‌گوید:

"تاریخ عموماً و تاریخ انقلابها خصوصاً همواره پرمضمونتر، متنوعتر، جامعتر، زنده‌تر و مکارتر از آن است که بهترین احزاب و آگاهترین پیشاهنگهای پیشروترین طبقات می پندارند. علت آنهم واضح است. زیرا بهترین پیشاهنگها ترجمان شعور و اراده و تصور و تخیلات دهها هزار نفرند و حال آنکه انقلاب را شعور و اراده و تصور و تخیلات دهها میلیون نفری که حادترین مبارزه بین طبقات آنها را به تکان آورده است، در لحظاتی که کلیهٔ استعدادهای بشری در حال اعتلا و شدت خاصی است بعملی می سازند". (بیماری کودکی "چپ روی" در کمونیسم، منتخب آثار فارسی جلد ۳ صفحهٔ ۵۱۱).

آری، دوستان! در تاریخ نویسی هم راه لنین را باید در پیش گرفت.

جبههٔ متحد خلق ضامن پیروزی انقلاب است

www.iran-archive.com

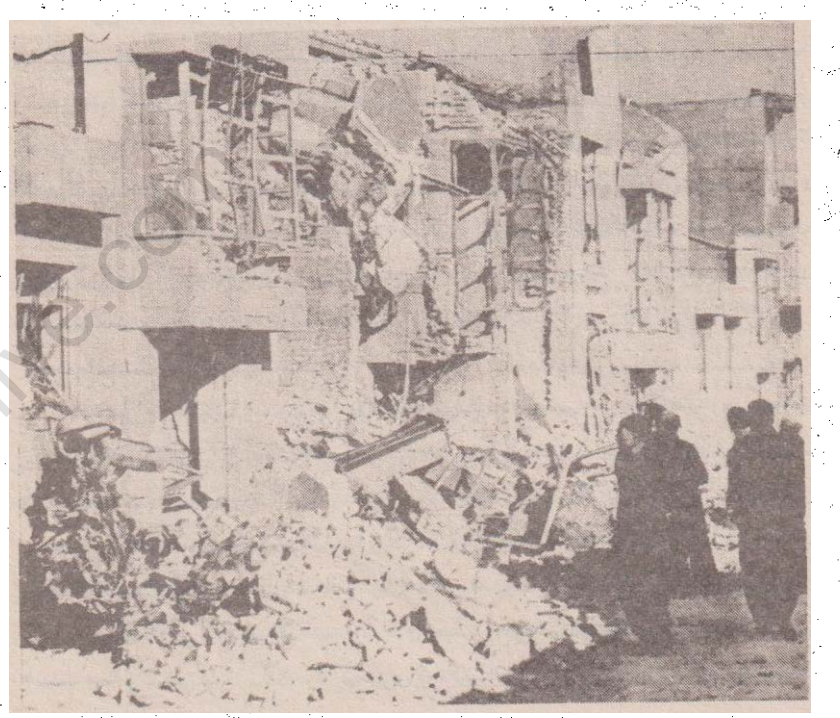

پایان دادن به جنگ و برقراری صلح عادلانه در گرو پیکار پی‌گیر، متحد و سازمان یافته همه نیروهای مترقی و مردمی است!

فیدل کاسترو

بحران اقتصادی و اجتماعی جهان و تاثیر آن برکشورهای درحال رشد

توضیح ضرور

■ با آن‌که از هنگام نگارش این مقاله مدتی سپری شده، جهان به سرعت روزافزون دستخوش تغییراتی گردیده و در آمار و ارقام آورده شده در مقاله نیز دگرگونی هائی پدید آمده است، با این حال نگرش علمی و تاریخی رفیق کاسترو به مسئله مورد بحث، نه تنها تازگی خود را از دست نداده، بلکه اهمیت خود را بیش از پیش آشکار می سازد. «دنیا» انتشار این مقاله با عنوان «بحران اقتصادی و اجتماعی جهان و تأثیر آن برکشورهای درحال رشد» را که از فصل اول کتابی حاوی گزارش رفیق کاسترو به هفتمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد در هاوانا ترجمه و اندکی تلخیص شده است ضرور می داند.

بحران اقتصادی و اجتماعی جهان و تأثیر آن بر کشورهای در حال رشد

جهان یکی از وخیم‌ترین بحران های اقتصادی تاریخ خویش را از سر می‌گذارند. ریشهٔ این بحران در بزرگترین کشورهای سرمایه‌داری است. ۱۰ ماه کشورهای در حال رشد را نیز به شدیدترین وجه تحت تأثیر قرار داده است.

رشد تولید ناویژه داخلی جهان که علیرغم نوسان های چشمگیر در دهه ۱۹۷۰ به ۴٪ رسیده بود، در ۱۹۸۰ تا اندکی بیشتر از ۲٪ و در ۱۹۸۱ به ۱/۲٪ کاهش یافت و در سال ۱۹۸۲ نیز در همین سطح باقی می ماند.

بازرگانی جهانی نیز مشمول این نزول شده است. رشد متوسط سالیانه بازرگانی جهانی از حدود ۷٪ در ۷۸ـ ۱۹۷۶ به ۶٪ در سال ۱۹۷۹، ۱/۵٪ در سال ۱۹۸۰ و صفر درصد در سال ۱۹۸۱ کاهش یافت. چنان که تخمین زده می شود این رکود واقعی در سال ۱۹۸۲ نیز ادامه خواهد یافت.

بحران با توسعه در عرصه های پولی و مالی بغرنج‌تر شد. افزایش غیر منتظرهٔ نرخ سود در ایالات متحده که در پایان ۱۸۷۹ آغاز شده، به نوسان شدید نرخ مبادله انجامیده، نرخ بهره را در دیگر کشورها نیز افزایش داد و به بازار سرمایه نیز سرایت کرد. این همه، عدم امنیت اقتصادی را حدت بخشید و امکان بهبود اندوازی را محدود کرد.

فاصله سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۲، عدم توازن شدید در مبادلات جاری، به روال گذشته ادامه یافت، اما تغییرات گسترده ای در وضع گروهای مختلف کشورها بوجود آمد: بهلان قدرت های بزرگ سرمایه داری گرایش به تعادل نشان داده، کشورهای کوچک اما پیشرفته سرمایه داری همچنان کسری پرداخت سنگینی داشتند، نخایر ارزی کشورهای بزرگ صادر کنندهٔ نفت کاهش سریع نشان داد و کسری پرداخت های کشورهای در حال رشد فاقد نفت به چنان سطح غیر قابل تحملی رسید که بسیاری از آنها ناگزیر

از تعویق مهلت پرداخت بدهی های خود شدند.

باید خاطرنشان کرد که این بحران در زمانی حاکم می شود که جمعیت جهان از مرز ۴ میلیارد گذشته است. در زمانی که بین المللی شدن حیات اقتصادی به حدی رسیده است که دگرگونی در یک یا دو کشور بسیار پیشرفته سرمایه داری از طریق شبکهٔ متراکم و بسیار حساس وابستگی های موجود تکانهٔ شکوفایی یا رکود اقتصادی را به سرعت به ده ها کشور و در عمل به همهٔ جهان انتقال دهد. این بحران در زمانی رخ نموده است که شکاف ژرف میان اکثریت عظیم کشورهای رشد یابنده و گروه کوچک کشورهای صنعتی هر چه بزرگتر و عمیق‌تر می شود، و صدها میلیون انسان در وسیعترین پهنهٔ جهان به خاطر رشد توام با کشورهای پیشرفته سرمایه داری، در معرض تهدید به عقب ماندگی بیشتر و فقر و خانه خرابی بی حد و مرز قرار گرفته اند.

در این شرایط، بدون اغراق می توان گفت که این بحران اثرات تباه کننده ای بدنبال خواهد آورد که بشریت تا به امروز هرگز تجربه نکرده است.

بحران در کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری

سرچشمهٔ بحران و اثرات آن بر بقیهٔ جهان را آشکارا می توان در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، بویژه گروه هفت کشور بزرگ سرمایه داری و بخصوص در ایالات متحدهٔ آمریکا (که ۳۵٪ تولید ناویژه ملی در این محدوده اقتصادی را بخود اختصاص داده است) ردیابی کرد. سازمان ملل متحد یاد آور شده است:

" پسرفت در کشورهای صنعتی غرب، علت اصلی نتایج ضعیف در اقتصاد جهانی است. کاهش فعالیت اقتصادی هم به افزایش بیکاری ـ که به نوبه خود موجب کاهش درآمد شده است ـ و هم به کاهش تولید کالاهای اصلی انجامیده است "(۱)

در سال های ۸۰ ـ ۱۹۷۹ در هفت کشور بزرگ سرمایه داری عضو OECD ـ ایالات متحده، ژاپن، آلمان فدرال، فرانسه، انگلستان، ایتالیا و کانادا ـ تولید ناویژهٔ ملی تا ۳/۷٪ در ۱۹۷۹، اندکی بیش از ۱٪ در ۱۹۸۰ و ۱۹۸۱ و ۵٪ در ۱۹۸۲ سقوط کرد.

www.iran-archive.com

در اقتصاد دهه‌ی گذشته کشورهای دیگر عضو این سازمان نیز گرایش‌های مشابهی را می‌توان مشاهده کرد.(۲)

کاهش سرمایه‌گذاری، به‌خاطر دورنمای یأس‌آور بازار کاملا راکد، که تحت تأثیر منفی تورم و بیکاری، نرخ سود بالا و شکست سیاست محدودیت آفرین دولت نیز هست، همچنان ادامه دارد. استفاده از ظرفیت موجود صنعتی تا سطح بیسابقه‌ای کاهش یافته است. موج ورشکستگی، گاه مثلا در ایالات متحده آمریکا بطور بارزی اوج می‌گیرد. بیکاری، بویژه در میان جوانان و در برخی کشورها در میان اقلیت‌های ملی، به حدی رسیده است که رقم مطلق آن تنها با ارقام مربوط به سالهای رکود بزرگ دهه‌ی ۱۹۳۰ قابل قیاس است.

شمار بیکاران در کشورهای عضو OECD از میزان پیش بینی شده ۸٪ کل نیروی کار، برابر ۲۸ میلیون نفر، نیز فراتر رفته است و در ایالات متحده به ۱۱ ٪ بیش از ۱۲ میلیون نفر، رسیده است.

بحران در کشورهای در حال رشد

تأثیر بحران جهانی بر کشورهای در حال رشد، از آنجا که با آن وضعیت اجتماعی- اقتصادی همراه می‌شود که در آن رقم بیکاری نسبی به ۵۰۰ - ۴۰۰ میلیون نفر تخمین زده می‌شود (۴/۱ تا نیمی از نیروی کار) و درآمد سرانه ۷ تا ۴۰ برابر کمتر از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است، و در آن بیش از یک میلیارد انسان در شرایط فقر بی حد و مرز به معنای گرسنگی فیزیکی، بی سرپناهی و تقریبا عدم برخورداری از مراقبت‌های پزشکی و امکانات تحصیلی زندگی می‌کنند، چند برابر می‌شود.

نرخ رشد کشورهای در حال رشد در دهه‌های شصت و هفتاد ۶-۵٪ بوده است. استراتژی رشد بین المللی سازمان ملل متحد برای دهه‌ی هفتاد رقم ۷٪ در نظر گرفته است. اما با ادامه‌ی روال کنونی کمترین امکانی برای دستیابی به این هدف وجود ندارد: نرخ رشد کشورهای در حال رشد از ۴/۸٪ در ۱۹۷۰ به ۲/۸٪ در ۱۹۸۰ و تقریبا به ۱٪ در ۱۹۸۱ رسیده است. در این دوره تنها یک دوجین از کشورهای صادرکننده‌ی

نفت قادر بوده‌اند که نرخ رشد نسبتا بالایی داشته باشند و کشورهای در حال رشد وارد کننده‌ی نفت از نظر رشد اقتصادی در بدترین وضع در سالهای پس از جنگ جهانی دوم قرار گرفته‌اند.

کاهش حجم صادرات و قیمت بهای مهمترین مواد خامی که از کشورهای در حال رشد صادر می‌شود نیز از دهه‌های قبل بیشتر بود. زیان ناشی از این کاهش در سال‌های ۸۲ - ۱۹۸۱ در مقایسه با سال ۱۹۸۰ به ۴۹ میلیارد دلار می‌رسد. در این میان بویژه کاهش قیمت صادرات کشورهای رشد نایافته اسفناک بود. شاخص مرکب قیمت مواد خام - به جز نفت - بر مبنای ۱۰۰= ۱۹۸۰ در سال ۱۹۸۱ به ۸۴ و در ده ماهه‌ی نخست سال ۱۹۸۲ به ۷۱ رسید.

تأثیرات ناشی از این تحولات بر موازنه‌ی تجاری و نیز موازنه پرداخت‌ها، موجب رشد سریع بدهیهای خارجی کشورهای در حال رشد وارد کننده‌ی نفت شده است. این مسأله دمبدم از حدت بیشتری برخوردار می‌شود و همان حال هم میزان واقعی کمک مالی برای توسعه کاهش یافته است. در سال‌های اخیر این کمک‌ها حتی به حد نصف میزان تقاضا شده، برابر با ۷/۰ ٪ کل تولید خالص داخلی کشورهای در حال رشد نرسیده است.

تخمین زده می‌شود که بیش از یک میلیارد انسان در کشورهای در حال رشد از سوء تغذیه رنج می‌برند، که از میان آنان ۵۰۰ میلیون نفر گرسنه هستند. اگرچه همه کشورهای رشد نایافته کم و بیش با این مسأله روبرو هستند، اما در حاشیه‌ی صحرای آفریقا و آسیای جنوبی و خاورمیانه مسأله از همه جا بیشتر است.

کمبود غلات در این نواحی در سال ۲۰۰۰ در حدود ۳۴ میلیارد دلار (با قیمتهای سال ۱۹۷۵) ارزیابی می‌شود. در مقیاس جهانی و خاورمیانه مسأله خواروبار ناشی از ساختار ناعادلانه‌ی توزیع مواد غذایی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری ۳۲ میلیارد دلار خواهد بود.(۳)

www.iran-archive.com

رشد اقتصادی سرمایه‌داری در دورهٔ پس از جنگ جهانی دوم: ریشه‌های بحران کنونی

در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری طی دوره پس از جنگ، یک سلسله پدیده‌های نو و گهگاه پر اهمیت بوجود آمده‌اند.

برخی از این رخدادهای مهم با تمرکز بیشتر قدرت، سرمایه‌داری و تولید و از مقطع زمانی معینی با برون مرزی کردن این روندها از راه ایجاد کنسرتهای فراملیتی همراه بوده‌اند. مجتمع های مالی- صنعتی که در نتیجه این تحولات بوجود آمده‌اند امروز ۴۰ تا ۵۰٪ بازرگانی جهانی را کنترل می‌کنند و ۸۰ تا ۹۰٪ مهمترین مواد خامی را که از کشورهای رشد نایافته صادر می‌شوند، به بازار عرضه می‌کنند.

این روند هرچه تمرکزیابنده‌تر انحصاری کردن یا اگر بخواهیم مفهوم تخصصی دقیقتری بکار بریم: انحصار در انحصار (Oligopolisierung)، بدون شک یکی از تعیین کننده‌ترین عوامل دگرگونی هایی است که طی دورهٔ پس از جنگ در تناسب قوا میان کشورهای سرمایه‌داری پدید آمده‌است. برتری ایالات متحدهٔ آمریکا در میان کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه‌داری، طی سالهای دههٔ پنجاه بویژه بخاطر احیاء و رشد اقتصادی اروپای غربی (بخصوص آلمان فدارال) و ژاپن که به کمک کنسرنهای صنعتی تأمین شده بود و به کاهش گذاشت.

طی دههٔ شصت، این روند شتاب گرفت و با آغاز دههٔ هفتاد به تشکیل سه مرکز بزرگ قدرت سرمایه‌داری در جهان انجامید: ایالات متحدهٔ آمریکا- مرکز غالب- جامعهٔ اقتصادی اروپا و ژاپن. این سه مرکز در جنگ علیه سوسیالیسم و در مبارزه علیه خواستهای کشورهای در حال رشد متحد هستند، اما در مبارزه بر سر منابع انرژی، استفاده از نیروی کار و مواد خام ارزان تر و نیز در مبارزه برای عرضهٔ تولیدات خود به بازارهای جهانی رقیب یکدیگر محسوب می‌شوند.

تشدید انحصاری کردن از سوی دیگر با افزایش نقش دولت در اقتصاد همراه بوده. این واقعیت که در کشورهای OECD، سهم هزینه‌های دولتی در تولید داخلی از ۲۸٪ در سال ۱۹۶۰ به تقریبا ۴۰٪ در اواخر دههٔ هفتاد رسیده‌است. مؤید و بیانگر

کمی این تحول است. با وجود این تأثیر اقدامات دولتی در اقتصادهای با بازار پیشرفته بسیار فراتر از پرداختهای دولتی است. در این کشورها دولت با دخالت در مکانیسم‌های مالی و کالائی - گاهی بطور قاطع، اما نه همیشه موفقیت آمیز- بر جریان چرخهٔ بحران تأثیر می‌گذارد.

پیوند متقابل میان منافع گروههای بزرگ قدرت اقتصادی و رده‌های بالایی قدرت دولتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در تکوین یکی از مهمترین و دوربردترین پدیده‌های زمان ما: انقلاب علمی و فنی، روندی که بدون همکاری فعال انحصارها و دولت بطور کامل غیرممکن می بود، نیز بچشم می خورد. در این انقلاب پیوند یک پارچه و غیرمعمولی میان پیشرفت‌های علمی و کاربرد آنها در رشد تکنیک و تولید برقرار بوده‌است. به کلام دیگر، نظام علم- تولید حاصل از این انقلاب چنان است که اندیشه‌هائی که در عرصهٔ علم شکل می‌گیرند به عرصهٔ تولید گسترش می یابند و در مدت زمانی که بسطور باورنکردنی کوتاه است به واقعیت مادی (کالا و خدمات) تبدیل می شود. انقلاب علمی و فنی موجب جهشی عظیم در تکامل نیروهای مولدهٔ جامعه شده‌است.

تغییر توزیع سرمایه‌گذاری‌ها و بازرگانی جهانی در نواحی و بخشهای جغرافیایی مختلف جهان، بیشترین و به میزان معینی مغرب ترین تأثیر را روی کشورهای در حال رشد داشته‌است. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم جریان سرمایهٔ بین‌المللی بطور عمده گرایش به جابجایی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را نشان داد. برای نمونه در ۱۹۴۶، آمریکای لاتین ۴۳٪ و اروپای غربی ۱۹٪ کل سرمایه‌گذاری مستقیم ایالات متحده در خارج از این کشور را جذب می‌کردند. در نیمهٔ دههٔ ۷۰ تنها ۱۷٪ سرمایه‌گذاری ایالات متحده در آمریکای لاتین و ۳۲٪ آن در اروپای غربی صورت گرفت. در عین حال سرمایهٔ خصوصی که در اوایل دههٔ ۷۰ اندکی بیش از ۴۰٪ جریان مالی به کشورهای رشد یابنده را تشکیل می‌داد، ده سال بعد بیش از ۶۵٪ کل آن را شامل شد. در همین دوره حجم سرمایه‌گذاری مستقیم در مجموع جریان سرمایهٔ خصوصی از ۵۶٪ به ۲۸٪ - دقیقا تا نصف - کاهش پیدا کرده. علت این امر آن بود که بانکهای تجارتی فراملیتی که در ۱۹۷۰ موجودیت آماری نداشتند، در ۱۹۷۹ تا ۴۴٪ کل جریان سرمایهٔ خصوصی را جذب کرده

www.iran-archive.com

بودند. از این روست که در ۱۹۷۹ بنا به داده های «اونکتاد» کشورهای درحال رشد به عنوان بهرهٔ وامهای کلان خارجی خویش مبلغی معادل سه برابر سود سرمایه گذاری خصوصی مستقیم خارجی در این کشورها پرداخت کرده اند.

تحول قطعی دیگر نیز در عرصهٔ بازرگانی جهانی رخ داده است. بیش از جنگ، بخش اصلی بازرگانی جهانی میان کشورهای سرمایه داری پیشرفته و کشورهای درحال رشد صورت می گرفت، پس از جنگ جهانی دوم این ساختار تا به آنجا تغییر کرده است که بخش عمدهٔ رشد شتابان بازرگانی جهانی در نیمهٔ های گذشته در میان کشورهای پیشرفته بوده، و سهم کشورهای رشد نایافته ای که صادر کنندهٔ نفت نیستند در کل صادرات جهانی از حدود ۲۵٪ در ۱۹۵۵ به اندکی بیش از ۱۱٪ در سالهای ۸۰ ـ ۱۹۷۰ کاهش یافته است.

بحران سرمایهٔ داری، بحران نواستعماری و مبارزهٔ در راه ایجاد نظم نوین اقتصادی بین المللی

از دیدگاه اقتصادی، ۲۵ سال بعد از جنگ دوم جهانی، از نظر رشد دگرگونیهای ساختاری و پیدایش روندهای تازه در تاریخ سرمایه داری پربارترین سالها بوده اند. این روند توسعه در عین حال موجب پیدایش تضادها، عدم توازنها و تنشهای بیسابقه ای در این نظام شده است. قدرتهای سرمایه داری پیشرفته اینک با مسائلی روبرو هستند که ژرفا و سنگینی آن ۱۰ تا ۱۵ سال پیش غیرقابل تصور بود. یکی از این مسائل دگرگونی در چرخهٔ بحران است که اینک هرچه کوتاهتر شده است.

دوره های رونق کوتاهتر و بی ثبات تر و با پدیده های ثابت تورم و بیکاری شدید همراه شده اند. افزون بر این ها از نرخ نازل روند رشد میان مدت و درازمدت، روندهای بی ثباتی مالی و پولی، بحران محیط زیست و بحران سراسری نظام نواستعماری باید نام برد.

مهمترین دلیل بحران نواستعماری تضادهایی است که در نتیجهٔ تحولات فوق الذکر سرمایه داری در کشورهای درحال رشد پدید آمده و این کشورها را نیز در کود

شدید اقتصادی کرده است. جایگزینی اعتبارهای سنگین با نکی به جای سرمایه گذاری مستقیم خصوصی، بر بدهکاری عظیم کشورهای رشد یابنده انجامیده است. با زپرداخت این بدهی ها نه فقط برای اقتصاد جهان سوم، بلکه برای نظام مالی امپریالیسم نیز بحران آفرین است. مکانیسم مبادلهٔ نابرابر کنونی، تورم، قیمتهای تازهٔ نفت و در کل همهٔ این بحران کنونی به شدت آن را تشدید کرده، نه تنها در افزایش بدهکاری های کشورهای رشد یابندهٔ سهم اصلی را داشته، بلکه به کسری مزمنی در موازنهٔ بازرگانی و پرداختهای کشورهای رشد نایافته انجامیده است که بخاطر دلایل ساختاری و نیز دورنمای اقتصادی درجهان رو به نظام نواستعماری، روابط بازرگانی میان کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری و جهان رشد نایافته به سادگی قابل رفع نیست.

از شواهد دیگر بحران نواستعماری، قیمتهای نوین نفت است که در سالهای ۷۳ـ۱۹۷۴ از سوی اوپک اعلام شد، و بویژه از ارائهٔ برنامه ای برای نظم نوین اقتصادی بین المللی به ابتکار کشورهای غیرمتعهد در چهارمین کنفرانس سران کشورها در الجزایر است. تاکنون پیشرفت محدودی در راستای تحقق اساسی ترین خواستهای اقتصادی مطروحه در این برنامه به عمل آمده است. اگرچه قدرتهای بزرگ سرمایه داری موفق شده اند، طرح های سازنده و مسهمی را که می بایست در چهارچوب این ابتکار تحقق یابند یکی پس از دیگری با شکست مواجه سازند، اما این ناکامیها را نباید به منزلهٔ شکست تلقی کرد. این ناکامیها مراحلی از بحران یک سیستم و نارسائیهای نظام روابط بین المللی هستند که از نظر تاریخی محکوم به تغییراند، و حرکت نیرومند کشورهای غیرمتعهد که در مقابله با شرایط مختلف آشکارا توان بیشتری می یابد در دگرگون ساختن آن سهم بزرگی دارد.

---

* ترجمه ـ همراه با اندکی تلخیص ـ از فصل اول کتابی از فیدل کاسترو که حاوی گزارش وی به هفتمین کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد در هاوانا است.

۱ـ گزارش اقتصادی سازمان ملل متحد ۸۲ـ ۱۹۸۱

۲ـ دورنمای اقتصادی، OECD شماره ۳۲ـ دسامبر ۱۹۸۲

۳ـ آمارهای FAO

www.iran-archive.com

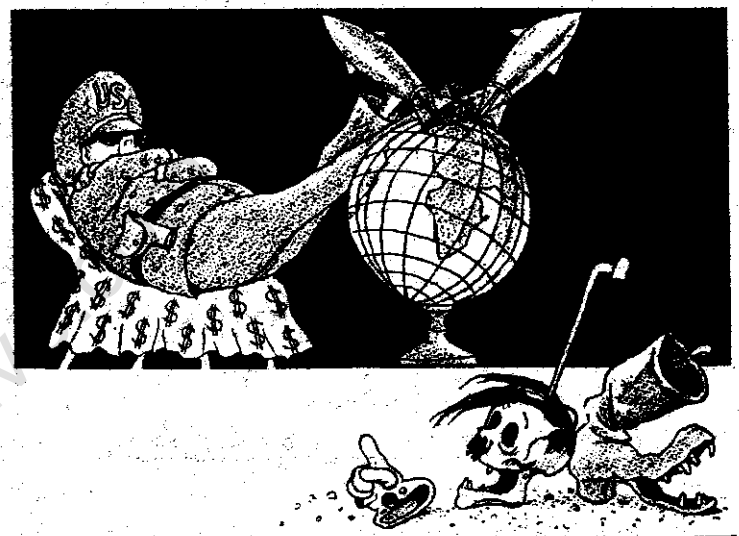

مرگ بر امپریالیسم آمریکا، دشمن اصلی خلق‌های ایران و جهان!

نفت و وابستگی

کشورهای عضو اوپک و از آن جمله ایران، در زمره کشورهای دارای اقتصاد تک کالائی هستند و صدور نفت خام یگانه منبع عمدهٔ درآمد ارزی آنهاست. بی سبب نیست که نوسانات در بازار جهانی نفت- کاهش مصرف و تنزل بها -در اقتصاد ملی این کشورها تاثیر مخرب دارد.

طبق آخرین آمار موجود، استخراج نفت در کشورهای رشد یافتهٔ سرمایه داری و کشورهای در حال رشد در آغاز سال ۱۹۸۶، حدود ٤ درصد کاهش یافت و به ۱۸۸۵ میلیون تن رسید. این رقم یک درصد بیش از سطح استخراج نفت در سال ۱۹۷۰ بود. کاهش استخراج نفت، بیشتر در کشورهای رشد یابنده به چشم می‌خورد. مثلا، اگر در سال گذشته استخراج نفت در این کشورها ۸ درصد کاهش نشان داد، در کشورهای رشد یافتهٔ سرمایه داری، استخراج آن ۲ درصد افزایش داشت. در نتیجه، سهم کشورهای در حال رشد در کل استخراج نفت از ٦٤ درصد در سال ۱۹۸٤ به ٦۲ درصد در آخر سال ۱۹۸۵ تنزل کرد، در حالیکه سهم کشورهای رشد یافتهٔ سرمایه داری از ۳٦ درصد به ۳۸ درصد رسید.

در کشورهای عضو اوپک کاهش استخراج نفت ۱۱ درصد بود و کل تولید در سال ۱۹۸۵ از ۷۹۳ میلیون تن تجاوز نکرد. در حال حاضر ۳۷ درصد از ظرفیت تولیدی کشورهای عضو اوپک غیر قابل استفاده باقی مانده است که این نیز تاثیر زیادی در کاهش درآمد آنها از نفت دارد.

www.iran-archive.com

ذخایر کشف‌شده، استخراج و پالایش نفت
در کشورهای رشد یافتهٔ سرمایه‌داری و کشورهای
در حال رشد
(به میلیون تن) (۱)

	ذخائر کشف‌شده در آغاز سال ۱۹۸۶	میزان استخراج در سال ۱۹۸۵	ظرفیت سالانه پالایش مستقیم در آغاز سال ۱۹۸۶
کل	۸۴۳۳۹	۱۸۸۵	۴۷۳۹
از آن جمله: کشورهای رشد یافتهٔ سرمایه‌داری	۸۴۲۷	۷۱۶	۱۸۴۴
کشورهای در حال رشد	۷۵۹۱۲	۱۱۶۹	۸۹۵
از آن جمله: اوپک	۶۳۸۴۰	۷۹۳	۲۹۵

سهم ایران در ذخائر کشف‌شدهٔ نفت ۶۴۹۶ میلیون تن، استخراج نفت ۱۱۴ میلیون تن و ظرفیت سالانهٔ پالایش ۲۷ میلیون تن بود.

چنانکه ملاحظه می شود، ۹۰ درصد ذخائر کشف‌شدهٔ نفت از آن کشورهای در حال رشد است که ۷۷ درصد آن در کشورهای عضو اوپک قرار دارد. سهم کشورهای در حال رشد، و از آن جمله اوپک در استخراج نفت خام نیز به مراتب بیش از کشورهای رشد یافتهٔ سرمایه‌داری است. اما، آنچه که در این میان جلب توجه می کند، کاهش مستمر استخراج نفت خام در کشورهای عضو اوپک است که از ۶۰ درصد کل تولید نفت در جهان در سال ۱۹۸۰ به ۴۲ درصد در آخر سال ۱۹۸۵ رسید.

تا زمانی که بهاء نفت خام در بازار جهانی کم و بیش تثبیت شده باقی مانده بود، کاهش تولید تاثیر محسوسی در درآمد نفت کشورهای تولید کننده نداشت. مثلا، درآمد جمهوری اسلامی از صدور نفت خام به میزان ۱/۵ - ۲ میلیون بشکه در روز، تقریبا برابر با صدور ۵ - ۶ میلیون بشکه نفت در روزهای رژیم گذشته بود.

اما در پایان سال ۸۵ و آغاز سال ۸۶، بهاء نفت خام در نتیجهٔ زد و بندهای انحصارهای نفتخوار به سرعت رو به کاهش رفت و قیمت نفت خام دریای شمال (انگلستان)

از ۲۸/۲۵ دلار به ۱۷/۲۵ دلار و سپس به ۱۵/۵۵ دلار در هر بشکه تنزل پیدا کرد. این روند، سیستم قیمت گذاری نفت کشورهای عضو اوپک را دگرگون ساخت و بهاء نفت خام در این کشورها به ۸ - ۱۰ دلار در بشکه کاهش یافت.

تنزل سریع قیمت نفت خام از سوئی و کاهش ارزشدلار به میزان ۴۰ درصد در مقایسه با آغاز سال ۸۵ ضربهٔ سختی به اقتصاد کشورهای صادرکنندهٔ نفت وارد ساخت و دگربار ژرفای وابستگی این کشورها را به نبوت رسانید.

به موجب پیکره های منتشره از جانب دولت جمهوری اسلامی، بودجهٔ سال جاری با در نظر گرفتن حدود ۱۸ - ۱۹ میلیارد ریال درآمد سالانه از نفت تنظیم شده بود. به عقیدهٔ کارشناسان داخلی و خارجی درآمد واقعی رژیم از ۸ - ۱۰ میلیارد دلار تجاوز نخواهد کرد و با توجه به کاهش ارزش دلار، در واقع قدرت خرید این مبلغ به نسبت گذشته بیش از ۵ - ۶ میلیارد دلار نخواهد بود.

این وابستگی عمیق، وقتی می‌توانست تا اندازه‌ای تخفیف یابد که ایران و دیگر کشورهای عضو اوپک به موقع خود می توانستند با استفادهٔ معقول از درآمد نفت، در رشته های پالایش، یعنی تولید انواع فرآورده های نفتی و نیز صنایع پتروشیمی و همچنین صنایع مورد نیاز این رشته های حیاتی در داخل کشور سرمایه گذاری کنند.

چندی پیش، مهندس طاهری معاون وزیر نفت جمهوری اسلامی در امور پتروشیمی در مصاحبه‌ای، با اشاره به اهمیت نفت یادآور شد که تاکنون حدود ۲ میلیون فرآوردهٔ پتروشیمی به ثبت رسیده و در سالهای اخیر بطور متوسط ۴۰۰ هزار فرآورده هرساله کشف و به ثبت می رسد.

صنایع پتروشیمی بر پایهٔ نفت و گاز ایجاد می شود. کشور ما دارای ذخایر کافی در این زمینه است. آیا طی هفت سالی که از انقلاب بهمن ۵۷ می گذرد، رژیم جمهوری اسلامی برای استفاده از این منابع در جهت رشد صنعتی گام محسوسی برداشته است؟ معاون وزیر نفت اعتراف می کند که "بعد از انقلاب با توجه به مشکلات ارزی هرساله بالغ بر یک میلیارد دلار برای خرید مصنوعات و محصولات پتروشیمی خارج کرده‌ایم که اگر حداقل نیمی از این مبلغ را به توسعه منابع پتروشیمی اختصاص داده بودیم و بموقع برنامه های توسعهٔ این صنعت را اجرا می‌کردیم شاید در این بحران نفتی که بوجود آمده

www.iran-archive.com

ما الان کارخانجاتی داشتیم که برشهای نفتی را تبدیل به مصنوعات پتروشیمی می کرد ".

ژرفای فاجعه وقتی بیشتر از پیش برجسته می شود که خاطرنشان سازیم، به علت ادامهٔ جنگ نه تنها به صنایع موجود پتروشیمی خسارات عظیمی وارد آمده، بلکه بزرگترین پالایشگاه نفت جهان - پالایشگاه آبادان با ظرفیت ۲۹/۳ میلیون تن در سال - با خاک یکسان شده است. افزون بر این، پالایشگاه های نفت در شیراز و اصفهان و تبریز و تهران نیز در نتیجهٔ بمباران‌های هوایی، خسارت دیده اند. در نتیجه، ایران در حال حاضر هم وارد کننده فرآورده های نفتی و هم وارد کننده مصنوعات پتروشیمی از خارج است.

تعمیق وابستگی

صنایع پالایش نفت و صنایع پتروشیمی در کشورهای عضو اوپک تحت تاثیر سیاست نو استعماری انحصارهای نفتی شکل گرفته که سالیان دراز بر منابع طبیعی این کشورها سیادت می کردند.

سیاست انحصارهای نفتی که بازار فرآورد های صنایع نفت و گاز را تحت نظارت داشتند، به طور عمده متوجه جلوگیری از توسعهٔ صنایع تولید فرآورده های نفت و گاز در کشورهای تولید کنندهٔ نفت خام بود.

در حال حاضر در جهان دو نوع پالایش نفت خام وجود دارد: پالایش مستقیم برای تولید فرآورد مهای با کیفیت پائین و مواد خام برای تولید فرآورده های دیگر و پالایش عمیق به منظور تولید انواع فرآورده های نفتی با کیفیت عالی تر. انحصارهای نفتی بیشتر به رشد صنایع پالایش مستقیم نفت در کشورهای عضو اوپک امکان می دادند و مانع رشد صنایع با پالایش عمیق بودند.

در سال ۱۹۷۰، ظرفیت پالایشگاهها در کشورهای عضو اوپک ۱۶۶/۱ میلیون تن بود. در همان سال در کشورهای مورد بحث، ۱۶۳/۹ میلیون تن فرآورده های نفتی ارزان قیمت و در درجه اول مواد خام برای پالایش بعدی در پالایشگاههای کشور های رشد یافتهٔ صنعتی سرمایه داری تولید می شد. مهمترین فرآورده ها عبارت بودند از نفت کوره و سوخت دیزل که در سال ۱۹۷۰ حدود ۷۰/۷ درصد کل پالایش

در کشورهای عضو اوپک را تشکیل می داد. ظرفیت پالایش عمیق، یعنی صنایع تولید کنندهٔ فرآورده های نفتی با کیفیت عالی (بنزین، سوخت جت، نفت سفید، روغن موتور و غیره) در کشورهای یاد شده از ۲۳ میلیون تن تجاوز نمی کرد که تقریبا ۱۴ درصد کل پالایش را در بر می گرفت.

چنین ساختار تکنولوژیک رشته‌ای که محصول سیاست نو استعماری امپریالیسم نفتخوار بود، در خدمت نیاز انحصارهای نفتی قرار داشت و ضربه شدیدی به اقتصاد کشورهای عضو اوپک وارد می ساخت.

در سال ۱۹۷۰، کل ظرفیت پالایش عمیق در ایران ۱۱/۴ میلیون تن بود. برای تخمین خسارتی که از طریق جلوگیری از ایجاد صنایع پالایش عمیق به اقتصاد کشور وارد می شد، کافی است به برآورد کارشناسان مراجعه کنیم: طبق این برآورد، اگر در سال های ۷۰ میلادی، حتی ۱۰ درصد از تولید نفت و گاز ایران در داخل کشور از طریق پالایش عمیق به فرآورده های نفتی تبدیل می شد، کشور ما می توانست درآمدی حدود دو برابر درآمد فروش مجموعهٔ نفت خام داشته باشد. به موجب محاسبه دیگری، در همان ایام، از هر دلار نفت خام صادراتی می شد فرآورده های نفتی به ارزش ۱۰ ــ ۲۰ دلار بدست آورد.

با افزایش مصرف انرژی در کشورهای عضو اوپک، سرمایه گذاری در ایجاد پالایشگاهها نیز افزایش یافت. در کشورهای خاورمیانه و نزدیک عضو اوپک، سرمایه گذاری در این رشته از ۱۴۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۰ به ۳۶۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۸۲، در آفریقا از ۸۵ به ۷۵۰ میلیون دلار و در ونزوئلا از ۳۵ به ۶۰۰ میلیون دلار رسید. اکثر این سرمایه گذاریها نیز در پالایش مستقیم بود. در نتیجه، ظرفیت اینگونه پالایشگاهها در فاصله سالهای ۱۹۷۰- ۱۹۸۴ حدود ۱۱۳/۸ میلیون تن افزایش یافت و به ۲۷۹/۹ میلیون تن در اول سال ۱۹۸۶ رسید.

چنانکه خاطر نشان کردیم، افزایش مصرف داخلی سوخت مایع، یکی از علل عمدهٔ ایجاد پالایشگاههای جدید بود. مثلا، مصرف سوخت مایع در امارات متحدهٔ عربی ۶۰ برابر شد. این شاخص در عربستان سعودی و نیجریه به ترتیب ۱۱/۳ و ۱۸/۱ درصد، در ایران ۷/۱- ۷/۶ درصد بود.

www.iran-archive.com

باید خاطر نشان ساخت که در آن شرایط افزایش ظرفیت پالایشگاهها در این کشورها هنوز پاسخگوی آهنگ رشد مصرف داخلی نبود و میانگین آهنگ رشد تولید فرآورده های نفتی از ۱/۹ درصد در سال تجاوز نکرد . در سالهای ۱۹۸۰ - ۱۹۸۲ تغییر مهمی نیز در ساختار تولید فرآورده های نفتی بوجود نیامد . پیکره های زیرین ساختار تولید فرآورده های نفتی را در کشورهای عضو اوپك نشان می دهد (ارقام به درصد)

	۱۹۸۰	۱۹۸۲
کل تولید (به میلیون تن)	۲۰۲/۷	۲۰۶/۲
بنزین	۱۱/۸	۱۲/٤
سوخت جت	۲/٦	۲/٦
نفت چراغ	۷/۲	٦/۲
سوخت دیزل	۱۸/۸	۲٤/۰
نفت کوره	۳۹/٤	۳٦/٤
غیره	۲۰/۰	۱۸/٤

چنانکه در جدول فوق دیده می شود ، کشورهای عضو اوپك بطور عمده تولیدکنندهٔ فرآورده های درسطح پائین و با قیمت ارزان بودند . سهم سوخت ارزان در کل صادرات این کشورها از ۸۳/٦ درصد در سال ۱۹۷۰ به ۸٦/۳ درصد در سال ۱۹۸۲ افزایش یافت . نیاز روزافزون به مصرف فرآورده های نفتی با کیفیت بالا ، موجب افزایش واردات (۷۸/۷ تا ۹۵/۰ درصد کل واردات فرآورده های نفتی) گردید . بدینسان کشورهائی که خود صادرکنندهٔ اصلی نفت خام بودند ، از لحاظ مصرف فرآورده های نفتی به انحصارهای بزرگ نفتی وابسته شدند . این روند کماکان ادامه دارد . اگر ظرفیت پالایش عمیق در این کشورها در سال ۱۹۷۰ حدود ۸/۳ درصد بود ، در آخر سال ۱۹۸۵ این شاخص به ۱۲/٦ درصد کاهش یافت .

کشورهای عضو اوپك همچنان بزرگترین صادرکنندهٔ نفت خام هستند. سیاست نو استعماری امپریالیسم هنوز هم مانع گسترش صنایع پالایش، پتروشیمی و غیره در این کشورهاست . کشور ما ایران نمونهٔ برجسته تعمیق وابستگی در این رشته های حیاتی است .

ایجاد صنایع پالایش عمیق و صنایع پتروشیمی ، در صورت اتخاذ سیاست معقول و منطبق با شرایط کشور ، می توانست به افزایش درآمد از تصفیه هر واحد نفت و گاز

کمك کند . اما سیاست رژیم شاه و انحصارهای امپریالیستی در جهتی بود که بخش بسیار ناچیزی از نفت خام و گاز طبیعی در اینگونه موسسات به عنوان مواد خام، مورد استفاده قرار گیرد .

صنایع پتروشیمی در ایران با شرکت سرمایهٔ انحصاری خارجی پایه گذاری شد . نخستین کارخانهٔ پتروشیمی برای تولید کود شیمیائی در سال ۱۹٦۳ (۱۳٤۲) با شرکت انحصارهای فرانسوی در مرودشت (نزدیکی شیراز) احداث شد . بعدها رژیم شاه مشارکت با انحصارهای آمریکائی را ترجیح داد . انحصارهای آمریکائی "الاید کیمکل کورپوریشن" ، "گود ریچ" ، "آموکو انترنشنل" و غیره در موسسات پتروشیمی احداث شده در جنوب سرمایه گذاری کردند .

هم صنایع پتروشیمی و هم صنایع پالایش نفت ایران از لحاظ تکنیك و تکنولوژی وابسته به انحصارهای جهان غرب بودند و هستند .

مهندس طاهری معاون وزیر نفت در امور پتروشیمی در مصاحبهٔ پیش گفته ، علت عدم پایان احداث مجتمع ٤ میلیارد دلاری پتروشیمی ایران - ژاپن را ، خودداری شریك ژاپنی از سرمایه گذاری در این موسسه اعلام کرد و گفت : "در این پروژه به دلیل غیر مسئولانه برخورد کردن شریك ژاپنی خساراتی که از این بابت به پروژه وارد شده بسیار سنگین تر از جنگ است" . وابستگی عمیق ایران به تکنولوژی ژاپنی مانع از آن است که جمهوری اسلامی بتواند این پروژه را به اتمام رساند .

وی همچنین اظهار داشت که در حال حاضر ۷ پروژه پتروشیمی در اصفهان واراك و شیراز در دست مهندسی و اجراء هستند . این موسسات نیز مانند گذشته بر پایهٔ حفظ و تعمیق پیوند تولیدی همه جانبه با انحصارهای غربی احداث می گردند .

طبق آمار رسمی برای بهره برداری از صنایع نفت و گاز ایران باید سالیانه ۱۵۰ تا ۲۰۰ هزار انواع یدکیها و قطعات منفصله از خارج وارد کرد . افزون بر این ، کشور ما هنوز هم برای طراحی و مهندسی و همچنین اکتشاف نفت و گاز نیاز به تکنولوژی و کارشناسان خارجی دارد . این خود بیانگر آن است که صنایع نفت و گاز ایران فاقد پیوند با دیگر صنایع است . به استثنای لولهٔ نفت و گاز که در داخل کشور تولید می شود ، دیگر ماشین آلات و تکنولوژی مورد نیاز صنعت عظیم نفت و گاز وارداتی است و

www.iran-archive.com

بدون ارتباط دائم با انحصارهای فراملیتی نمی‌توان چرخ این صنعت را به حرکت درآورد . امپریالیسم در ایجاد چنین وابستگی ژرف ذینفع است .

بدون تردید کشور ما می‌توانست به موقع خود ، با استفاده از درآمد هنگفت نفت، سرمایه گذاری در ایجاد پالایشگاهها و صنایع پتروشیمی و صنایع تولید ماشین آلات اینگونه موسسات را تامین کند و بدینسان با افزایش صدور فرآورده های نفت و گاز، صادرات نفت خام و مالا انتقال بخش قابل ملاحظه‌ای از درآمد ملی را به گلوگاه صندوقهای انحصارهای فراملیتی ، کاهش دهد . رشد صنایع نفت و گاز و صنایع کوچک جنبی آنها می توانست در پرورش مهندسین و طراحان و کارگران ماهر موثر افتد .

اما ، سران جمهوری اسلامی بیش از هر چیز به بازار جهانی نفت خام اهمیت می دهند . آنها با تمام قوا و حتی با توسل به کاهش یک جانبهٔ بهاء نفت، سیاست صدور هرچه بیشتر نفت خام را در پیش گرفتند که این نیز جز بهره کشی وحشیانه از منابع ناپایدار زیر زمینی نیست .

جالب است که درست پس از کاهش سریع بهاء نفت و درآمد دولت، سران جمهوری اسلامی مسئلهٔ رشد صنایع کالاهای صادراتی را برای جبران کسری ارز خارجی مطرح می سازند . با کدام ارز خارجی می توان به این هدف رسید ؟

در سالهای پس از انقلاب بهمن ۵۷ ، رژیم بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار از فروش نفت خام درآمد داشته است . در واقع یکی از معضلات عمدهٔ دامنگیر کشورهای در حال رشد ، یعنی انباشت سرمایه ، برای رژیم جمهوری اسلامی حل شده بود .

مصرف عقلائی حتی بخشی از این سرمایه عظیم نه تنها امکان پایه گذاری صنایع خودکفا را فراهم می ساخت، بلکه می توانست گام مهمی در راه حل مسائل عمده اجتماعی نیز باشد . ولی سیاست ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی به تشدید معضلات داخلی منجر گردیده است . پیوند وسیع رژیم در زمینهٔ مناسبات خارجی اقتصادی ، بویژه تعمیق وابستگی اقتصاد کشور به مراکز عمدهٔ جهان سرمایه داری ، به انحصارهای فراملیتی ، منشاء این معضلات است .

سیاستی که رژیم جمهوری اسلامی در زمینهٔ اجتماعی - اقتصادی در پیش گرفته ، ادامه سیاست رژیم گذشته است . مضمون و محتوی این سیاست عملا جز تسهیل

عملکرد سیاست نو استعماری امپریالیسم نبوده و نیست . امروز نیز مانند گذشته موسسات صنعتی احداث شده در ایران و از آن جمله صنایع نفت و گاز، بدون پیوند تولیدی و تجاری با کشورهای غربی ، قابل به ادامهٔ تولید نیستند . امروز هم علاوه بر سرمایه و ارادات تکنیک و تکنولوژی غربی ، استخدام کارشناسان خارجی و حتی نیروی کار ماهر در دستور کار دولت قرار دارد . هیچ موسسه صنعتی در کشور، بدون شرکت انحصارهای فراملیتی قابل احداث نیست . رشد بی سابقهٔ تورم، وخامت وضع زندگی توده های زحمتکش، تشدید ترور و اختناق و تشدید تضاد طبقاتی ، همراه با مشکلات اقتصادی ، محصول سیاست ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی است .

اگر در گذشته درآمد نفت گروههای مالی - صنعتی را بوجود آورد ، امروز به منبع ثروت اندوزی تجاری تبدیل شده است .

صنعتی شدن کشور و از آنجمله رشد صنایع نفت و گاز و صنایع مشتق از آنها ، یعنی ایجاد ساختار معاصر اقتصادی در خدمت محرومان جامعه، بدون دگرگونی اقتصادی، اجتماعی ، سیاسی و فرهنگی امکان پذیر نیست . کشور ما از انقلاب علمی و فنی که رشد اقتصادی پیشرفته پایهٔ بر آن استوار می شود ، فاصله ای بس طولانی دارد . دستاوردهای انقلاب علمی و فنی به شکل تکنیک و تکنولوژی پیشرفته در واحدهای صنعتی محدود و بیش از همه در صنایع نفت و گاز و پتروشیمی راه یافته و به مثابهٔ یک عنصر خارجی عمل می کند . تازه این تکنیک و تکنولوژی نیز، چنانکه خاطر نشان کردیم، وارداتی است و هیچ ارتباطی با تولید ملی ندارد و بهمین سبب در جهت تشدید هرچه بیشتر وابستگی کشور به انحصارهای فراملیتی عمل می‌کند . پوشیده نیست که ایجاد تکنیک و تکنولوژی مدرن ملی در هر کشوری ، علاوه بر میزان رشد صنعتی با درجهٔ رشد زیربنای علمی و فنی و وجود کادر و نیروی کار ماهر رابطه مستقیم دارد . نظام قرون وسطائی "ولایت فقیه" بنا به سرشت واپس ماندهٔ خود ، قادر به ایجاد چنین شرایطی نبوده و نیست .

نفت یکی از عوامل موثر در اقتصاد و رشد اجتماعی - سیاسی کشور بوده و هست و در آینده نیز خواهد بود . ساختار صنایع نفت و گاز ایران ، نا موزون، نا همگون و پر تضاد است . نفتی که می توانست به استقلال اقتصادی و حل معضلات اجتماعی و

www.iran-archive.com

و سیاسی و فرهنگی بیاری کند ، در نتیجهٔ سیاست ضد ملی رژیم جمهوری اسلامی و استراتژی امپریالیسم جهانی به خسرب وابستگی همه جانبهٔ کشور تبدیل شده است.

حزب تودهٔ ایران مرحلهٔ انقلاب میهن ما را همچنان مرحلهٔ ملی و دمکراتیک می‌داند. تداوم پیگیر و پیروزی نهایی این انقلاب در گرو اعمال رهبری حزب واحد پیشاهنگ طبقهٔ کارگر است و حزب تودهٔ ایران در این راه مبارزه می‌کند.

شرط ضروری سرنگون کردن رژیم ج.ا. و استقرار حکومت انقلابی و دمکراتیک تشکیل جبههٔ متحد خلق است. در شرایط کنونی این جبههٔ طیف وسیعی از همهٔ احزاب، سازمان‌ها و نیروهایی را دربرمی‌گیرد که به آماج‌های مردمی و ضد امپریالیستی انقلاب بهمن پایبندند و خواهان تحقق شعار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی هستند.

از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران، مصوب کنفرانس ملی

انقلاب ایران پدیده‌ای است بغرنج و ناراى وجوه و جوانب گوناگون که از زوایای عقیده‌ای قابل بررسی است و در عرصهٔ زایش و حیات پرتلاطم خویش سبب شکل گیری دیدگاههای مختلف نزدیک به هم شده و یا دور از هم است. حزب تودهٔ ایران همواره بر آن بوده و هست که با انعکاس دیدگاههای صاحب نظران معتبر در مرجعیتهای آزا یبخش مزمینه را برای یک پژوهش همه جانبهٔ تاریخی دربارهٔ انقلاب ایران آماده سازد و تاکنون بویژه نظریات چندتن از دانشمندان شوروی در این باره را ترجمه و منتشر کرده است. "موج بنیادگرائی اسلامی..." به قلم آکادمیسین ی.م. پریماکف که در قالب طرح یک مسئلهٔ عام بطور نمونه به انقلاب "اسلامی" ایران پرداخته شده است، یکی از سلسله مقالاتی است که از درجهٔ اعتبار بالائی برخوردار است و از جهاتی نگرش تا اندازه‌ای جدیدی را به همراه دارد. بدیهی است که حزب ما تحلیل مشخص و ویژهٔ خود از انقلاب را بر اسناد مختلف ارائه داشته است و چاپ هر نظریهٔ دیگر به معنی تائید و تکذیب کامل و یا پیروی از آن نبوده و نیست.

تحریریهٔ "دنیا"

نقل از مجلهٔ "مسائل فلسفی" ـ شمارهٔ ۶ سال ۱۹۸۵

به قلم آکادمیسین: ی.م. پریماکف

مدیر انستیتوی اقتصاد و روابط بین‌المللی اتحاد شوروی

دیالکتیک تکامل اجتماعی و مبارزهٔ ایدئولوژیک
موج بنیادگرایی اسلامی: مسایل و درسها

■ در اواخر سالهای ۷۰ میلادی جهان با تأثیر قابل ملاحظهٔ اسلام بر تکامل روندهای سیاسی در کشورهای آسیا و آفریقا روبرو گشت: انقلاب ضد شاه و ضد امپریالیستی ایران در قالب اسلامی ظاهر شد و اکنون ۶ سال است که رژیم اسلامی در این کشور استقرار یافته است، در پاکستان ایجاد "جامعهٔ اصیل اسلامی" هدف اعلام شده. ضیاء الحق

www.iran-archive.com

می خواست از این راه دیکتاتوری ارتجاعی خویش را که آلت اجرای سیاست امپریالیسم آمریکا در این بخش از جهان گشته است، استحکام بخشد، ضد انقلاب بیون افغانستان زیر پرچم اسلام فعالیت می کنند.

از جانبی دیگر رهبری فعلی افغانستان خلقی، ضمن محو آثار جنایتهای امین، در فعالیتهای خود موجودیت پایگاههای گسترده و به حد کافی محکم مذهب اسلام در این کشور را در نظر می گیرد. قذافی رهبر لیبی و بعضی دیگر از رهبران کشورهای خاور زمین نیز سعی دارند که از اسلام در راستای هدفهای ضد امپریالیستی بهره گیری کنند.

از اشکال گوناگون به کارگیری اسلام در حیات سیاسی کشورهای آسیا و آفریقا مثالهای دیگری نیز می توان آورد.

برخی از محققان بورژوائی منشأ موج " بنیاد گرائی اسلامی" در جوامع آسیا و آفریقا را با زتاب ناتوانی این جوامع در پذیرش ارزشهای معاصر که با پیشرفتهای علمی - فنی پیوند دارند، می دانند. مبلغان اسلامی نیز نفوذ نیرومند و ثابت موج بنیاد گرائی اسلامی را (بدون آنکه نسبت چنین نفوذی را بپذیرند) در "ویژگیهای مذهب اسلام" می دانند. بدون تردید نه آن و نه این " توضیحات " با واقعیت وفق نمی دهند.

پاسخ این سئوال که علت حقیقی خیزش "موج اسلامی" فعلی چیست و مشخصات گروه بندیهای جنبش اسلامی معاصر کدام است را تنها می توان بر اساس تجزیه و تحلیل دینامیک اجتماعی - طبقاتی کشورهای آسیا و آفریقا و در تجزیه و تحلیل ویژگیهای خاص شکل جوامع خاور زمین درک و دریافت کرد.

- اسلام، به روا قعیت امر، به مراتب بیشتر از مذاهب توده ای دیگر در رشته های خانواده و مناسبات اجتماعی و از آنجمله در رشتهٔ اقتصادی، در چگونگی روابط میان حکومت و فرد وارد شده است. ولی این درست نیست که ویژگیهای مذهب اسلام را اساس و یا تنها علت حفظ تأثیر جدی اسلام بر حیات سیاسی خاور زمین بدانیم. چنین تأثیری وابسته به ویژگیهای تکامل نیروهای مولده، مناسبات تولیدی و روبنای سیاسی

کشورهای آسیا و آفریقاست.

در حفظ تصورات مذهبی - سنتی در کشورهای خارجی که اهالی آنها مسلمان نشده دو نوع تناسب تأثیر دارد که با یکدیگر پیوند دارند. یکی از این دو نوع عدم تناسب تاریخی، در رشد مناسبات کالا - پول نهفته است. به این طریق که روند جدائی تولید کنندگان از وسائل تولید بسیار سریعتر و شدیدتر از روند وحدت و پیوند این تولید کنندگان با وسائل تولیدی جدید، بر اساس سرمایه داری پیش می رود. همین عدم تناسب است که باعث پیدایش جمعیت اضافی در روستاها و از دیاد بیش از حد قشار ما قبل پرولتاریا و نیمه پرولتاریا، یعنی حاملان روحیه های سنتی در شهرها گشته است.

- عدم تناسب دیگر میان روند سریع جلب توده های وسیع به مبارزات سیاسی و روند آهسته تر تکامل اجتماعی کشورهای آسیا و آفریقا به وجود آمد. در این کشورها اقشار هرچه وسیعتری که با ساختهای ما قبل سرمایه داری پیوند داشته و دارند و دارای نظریات و روحیات مذهبی - سنتی هستند - به جنبش های ضد امپریالیستی، ضد استبدادی و ضد استعماری و مبارزات سیاسی دو زمینه های دیگر جلب می شوند.

طبیعی است که این اقشار مسائل اجتماعی - اقتصادی را بسیار آهسته و کند درک و یا به اصطلاح " هضم" می کنند. بنابراین آگاهی اجتماعی آنان نیز نسبتا آهسته تر تغییر می کند و رشد و تکامل آن مدتهای طولانی وقت لازم دارد. در عین حال، همین اقشار هستند که به علل اوضاع تاریخی در تعدادی از کشورهای آسیا و آفریقا، پایگاه اساسی اجتماعی - طبقاتی مبارزات آزادیبخش ملی را تشکیل می دهند.

- در بسیاری از کشورهای آسیا و آفریقا که مسلمان نشین هستند، بخشی از مسئلهٔ حفظ نفوذ اسلام مربوط به آن می شود که توده های وسیع مردم اسلام و ارزشهای ملی را یکی می دانند. کشورهائی که در آنها اسلام متداول است، اساسا دول مستعمره و یا نیمه مستعمره بوده اند و از جانب کشورهای استثمارگر و سپس از جانب سرمایه های انحصاری جدیدا استثمار می شده اند. این کشورها حتی پس از بدست آوردن استقلال سیاسی نیز، به مثابه استثمار شوندگان امپریالیسم خارجی باقی مانده اند. در چنین شرایط مشخص، مقاومت در قبال سلطهٔ خارجی و یا استثمار، اکثرا به شکل

www.iran-archive.com

جنبش اسلامی برضد حضور و نفوذ فلاکت آور غرب تظاهر می‌کند چنانچه مشهود است بعضی از جنبشهای آزادیبخش شرق زیر پرچم اسلام قیام کرده و غلبه می‌کنند.

- همطراز دانستن میراث اسلامی با ارزش‌های ملی در شرق بطور عینی به علت نفوذ فرهنگی بوروژوائی غرب است که اغلب از معنویت تهی و حامل فرهنگ مصرفی و سرمایه‌داری اعتنائی خود خواهانه نسبت به بهترین سنتهای خلقی است. از نظر بسیاری از مسلمانان واقعی مظاهر این نوع تجاوزهای فرهنگی غربی از مسئله سکولاریزاسیون (جدائی دین از سیاست) در کشورهای غرب سرچشمه می‌گیرد.

- از جانب دیگر سیاستی که از جانب "اقمار فوقانی" در جوامع آسیا و آفریقا اعمال می‌گردد نیز، متجربه حفظ بعضی از جوانب نفوذ اسلامی در روند تکامل این جوامع گشته و می‌گردد. نمایندگان مالکان بزرگ و بوروژوازی محلی که پس از ورشکستگی سیستم استعماری در بعضی از کشورهای مسلمان نشین به حاکمیت دست یافتند، البته با در نظر گرفتن این امر که اسلام بطور گسترده‌ای در این کشورها انتشار دارد، به این مذهب به مثابه وسیلهٔ تحکیم موقعیت خود نظر می‌افکندند.

انقلابیون دمکرات نیز که در کشورهای دارای جهت گیری سوسیالیستی در راس حکومت هستند، مذهب اسلام را به حساب می‌آورند. ولی همانطور که بیان شد مطلق نیست و بجاست که در عین حال در مورد نسبی بودن ثبات نفوذ اسلام تذکری داده شود. مسلم است که بدون تردید در آینده از این گونه نفوذ و تأثیر اسلام کاسته خواهد شد، ولی آشکار است که این حادثه در آیندهٔ دور بوقوع خواهد پیوست. در عین حال چنین به نظر می‌رسد که در آیندهٔ نزدیک نفوذ اسلام بر حیات کشورهای شرق به مثابه عامل جدی حفظ خواهد شد.

همروند با قانونمندیهای عمومی، علل خاصی نیز در فراروئی نفوذ اسلام در اواخر سال ۷۰ و اوائل سالهای ۸۰ میلادی، تأثیر داشته و دارد. این علل با ویژگیهای سیاسی و اقتصادی دوران فعلی تاریخی در کشورهای آسیا و آفریقا بستگی دارد. از انواع علل خارجی می‌توان مثلا از سیاست تجاوزکارانهٔ حکام صهیونیستی که از جانب ایالات متحدهٔ آمریکا حمایت می‌شوند، نام برد. اکستریمیسم (افراط گرائی) اسرائیلی را

در بسیاری از موارد می‌توان در برخورد ضد اسلامی آن نظاره کرد. اسرائیل اورشلیم شرقی یعنی مکانی را که در آن مسجد الاقصی - دومین محل مقدس مسلمانان - واقع شده است به زور تصرف و آن را "هضم" کرد. دولت اسرائیل سپس اورشلیم را بطور کلی تقسیم ناپذیر و پایتخت خود اعلام کرد. طبیعی است که مقاومت در مقابل چنین سیاستی به نوبهٔ خود اکثرا رنگ اسلامی به خود می‌گرفت و همین مسئله به رشد نفوذ اسلام، نه تنها در کشورهای عربی، بلکه در ایران نیز کمک می‌کرد.

- علل داخلی فراروئی تأثیر اسلام اساسا به عدم تناسب میان امیدهای فراوان مردم کشورهای آزاد شده از قید استعمار به تکامل و رشد سریع کشور از طرفی و واقعیت موجود در این کشورها در شرایط پس از شکست استعمار مربوط می‌شود. پس از کسب استقلال دولتی در این کشورها، تصور این که امکان بازسازی جامعه کهنه استعماری و نیمه استعماری بر پایهٔ "مدل" های غربی وجود دارد بسیار اشاعه یافت. ولی این تصور هرگز عملی نشد و شکاف اقتصادی میان دو گروه دولتهای پیشرفته سرمایه‌داری و کشورهای در حال رشد، نه تنها باقی ماند، بلکه ژرف‌تر گردید. این خود نشانگر واهی بودن آن تصورات و امیدها بود.

در عین حال، "مدل" دیگر تکامل، یعنی جهت گیری سوسیالیستی، نیز تناقضها و تضادهای داخلی خود را به نمایش گذارد.

جهت گیری سوسیالیستی، تاکنون در بسیاری از موارد مشخص تاریخی، حیاتی بودن خود را نشان داده است، ولی در شرایط بعضی از کشورها، به علت فقدان عوامل مقدماتی استقرار سوسیالیستی، یعنی مثلا عده قلیل طبقه کارگر، فقدان سازمان گرائی، ادامه موجودیت این کشورها در چارچوب اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و غیره، اشکالات و بغرنجی مسائل گذار به سوسیالیسم از طریق اتخاذ راه رشد غیرسرمایه‌داری نیز خود را نشان داده‌اند. در این گونه کشورها زیگزاگی بودن (کج و معوج بودن) این نوع پیشرفت و این واقعیت که در بسیاری از موارد عقب نشینی‌های ناگزیر پیش می‌آید نیز موجب بوجود آمدن نوعی ناامیدی گردید.

همه مسائل بیان شده، چه در مورد کشورهای آزاد شده که در راه تکامل سرمایه‌

www.iran-archive.com

داری پیش رفته‌اند وچه درمورد کشورهائی‌که‌راه‌جهت‌گیری‌سوسیالیستی را درپیش گرفته‌اند،ولی توان پشت‌سرگذاردن بغرنجی های‌گذار به‌راه‌غیرسرمایه‌داری را نیافتند،منجربه‌تشدید تمایل این گونه‌کشورها به‌یافتن "راه‌سوم" شد. ودراین میان به‌اصطلاح "راه‌اسلامی" تجدید سازمان جامعه به‌علت نفوذ گسترده‌ونسبتا ثابت اسلام ،مورد توجه‌بیشتر قرارگرفت . درکشورهای آزاد شده‌ازقیداستعمار، بعضی دیگرازجوانب روندهای اجتماعی-اقتصادی نیزسبب‌تشدیدونفوذوتأثیراسلام برحیات این جوامع شده‌مثلاصورت بندی اقتصادی، بویژه دربعضی‌ازکشورها ،باسرعت آغازبه تغییرکرد؛درنتیجه‌صنعتی شدن گسترده ،بخشهای سنتی درتنگنا قرارگرفتند،طبعاً هرچه بیشترکشورهای درحال رشد به‌روند تجارت‌جهانی وتوسعه‌فعالیتهای کارتلهای‌بین-المللی دراین کشورها نیز،چنین نتایجی‌درپی‌داشت. درنتیجه‌منافع بازاروپیشه‌وران خرده‌پا ،یعنی همانهائی‌که‌بیش ازاقشاردیگرمذهبی هستند ودربسیاری ازکشورهای شرق بخش بانفوذی ازجامعه‌را تشکیل می‌دهند ومنبع تغذیه‌نظریات اسلامی هستند،زیر ضربه قرارگرفت. کاسب‌کاران خرده‌پا انتظارداشتند که‌ورشکستگی سیستم استعماربه معنای آزادی کسب‌وکاربرای‌آنها باشد ومنجربه‌بهبود وضع زندگی‌شان گردد، ولی رشد سرمایه‌داری ،همراه‌با قوانین تغییرناپذیرآن،آنان‌را تحت‌فشارسرمایه‌داران بزرگ‌ومتوسط قراردادند. امیدهای پیشه‌وران ،کاسب‌کاران خرده‌پا ودرمقیاس گسترده‌تر تمامی اقشارسنتی،نسبت به‌رشد سرمایه‌داری مبدل به‌یاس می شد.وازهمین جا،گرایشهای غیرقابل اجرای آنان مبنی برتغییرشکل تکامل سرمایه‌داری با کمک "محدودکنندگان اسلامی"، برای‌آنکه‌ازطرفی مالکیت‌خصوصی درامان بماند واز طرف دیگرتجمع وتمرکزسرمایه‌ازبین برود،پدیدآمد. وبازهم‌ازهمین جا، آرزوی ایجاد "مدینه‌فاضله" صدراسلام درذهن بخش بزرگی‌ازاقشارسنتی روئیدن گرفت.

ازطرفی دیگر- وبه‌نوبه‌خود- بعضی ازجوانب تغییرات اقتصادی درکشورهای درحال رشد،درمیان روحانیون مسلمان نیزعدم‌رضایت بوجودآورد. بویژه‌اصلاحات ارضی(گرچه دربعضی ازکشورها بطورنا پیگیراجراشد وباعدم قاطعیت بسیارهمراه‌بود) ضرباتی به‌منافع بخشی ازروحانیون مسلمان واردآورد. زیرا بحق‌چنین تغییرات واصلاحات نیم‌بند ومحدود ارضی،موجب می شدکه امکاناتی‌درجهت تجاوزبه مالکیت

خصوصی ایجاد گردد وجای پائی برای اقدامات بعدی باقی بگذارد. درعین حال بسیاری ازفعالان مسلمان ازسیاست‌طبقات‌حاکم‌برکشورهای درحال رشد که‌به‌دنیای غرب‌نزدیک‌شده ،" ارزشهای اسلامی" رازیرپا گذارده‌وبا نوعی شرایط زندگی که هیچگونه‌وجه‌مشترکی با " سنتهای موجود وقدیمی اسلامی" نداشت ،همگامی وهمسوئی داشتند،نارضائی نشان می دادند.

خلاصه‌آنکه ،کلیه‌عوامل فوق یعنی هم‌شرایط اجتماعی - اقتصادی وسیاسی که‌دروروند درازمدت تاریخی،درکشورهای شرق شکل گرفته‌بود وهم‌بعضی ازویژگیهای خاص تکامل کشورهای آسیا وآفریقا دردوران پس ازفروپاشی استعمار- علل تشدید نفوذ اسلام درروندهای سیاسی کشورهای کنونی شرق خارجی بودند.

* * *

- درگزارش رسمی کمیته‌مرکزی‌حزب کمونیست اتحاد شوروی به‌بیست وششمین کنگره‌حزب ،این نکته‌بیان شده‌است که " مبارزه آزادیبخش می تواند زیرپرچم اسلام ظاهرشود. تجربه‌تاریخ وازجمله‌حوادث‌چندی پیش شاهد این مدعاست .درعین حال،همین حوادث‌نشانگرآن است که‌ارتجاع نیزباشعارهای اسلامی عمل کرده‌وقیام-های‌ضد انقلابی برپامی سازد".(۱)

- این نتیجه‌گیری که‌باتمامی نیروهائی که‌درفعالیت‌خود ازاسلام بهره‌می گیرند نبایستی یک‌نوع برخورد شود،مربوط به‌خود جنبش اسلامی نیزمی‌گردد،زیرا این جنبش ،به‌هیچ وجه‌نه‌یک‌جنبش بوده‌ونه " مافوق طبقاتی" است.

- حوادث‌ایران می تواند مثال جالبی برای درک‌این نوع برخورد متفاوت باجنبش اسلامی باشد. البته‌تأثیرات اسلام برروندهای سیاسی دراین کشور، سراسرعنوانها وتمامی موارد این مقاله‌را دربرنمی‌گیرد،ولی به‌نظرمی رسدکه تجزیه‌وتحلیل جنبش ایران ،اهمیت ویژه‌ای را داراست. زیرا نفوذ اسلام دروضع سیاسی این کشور،متمرکزتروعین حال عریان تراست.

- دراواخر دهه ۷۰ میلادی ،درمرحله‌بدوی تشدید نفوذ اسلام برزندگی جوامع

www.iran-archive.com

آسیا و آفریقا، گرایش تجمع گروهها و سازمانهای مختلف اسلامی زیر یک پرچم اسلامی، برسایر گرایشها برتری آشکار داشت. این وضع در ایران هم با وضوح تمام ظاهر شده کاملا روشن است، درهمان زمان هم این که پرچم اسلام در دست کدام یک از طبقات و گروههای اجتماعی قرار گیرد می توانست تفاوتهای اصولی در بر داشته باشد. ولی مبارزه برضد امپریالیسم و رژیم وابسته شاه و مقاومت سختی که این رژیم در جهت حفظ خویش نشان داد و پاتکهای بسیاری که زد سبب شد که در میان گروههای گوناگون اسلامی تمایل به اتحاد و اشتراک مساعی بوجود آید.

ـ در شرایط و مرحله‌ای که جنبش کارگری نسبتا ضعیف بود و حزب طبقهٔ کارگر در توده‌ها نفوذ کافی نداشت و سازمانهای بورژوازی ملی مواضع سازشکارانه‌ای داشتند نقش گروههای اسلامی مثبت می نمود و این مشخصهٔ مثبت بلاواسطه از آن عامل سرچشمه می‌گرفت که نیروهای چپ اسلامی و نیروهای چپ غیر اسلامی یک جا در پیشاپیش توده‌های مردم که رژیم شاه را سرنگون ساختند، قرار گرفتند.

ـ چنین وضعی تا آن زمان دوام داشت که مسائل اجتماعی در دستور روز قرار نگرفته بود. ولی با مطرح شدن مسائل اجتماعی، وحدت نیروهای گوناگون جنبش اسلامی متشتت گردید و روند گریز از مرکز فزونی گرفت.

ـ از اینجاست که می توان به شکلی بسیار کلی و مشروط درباره روند اصلی (و نه تنها سه روند) در جنبش اسلامی معاصر ـ چه در ایران و چه در بسیاری از دیگر کشورهای مسلمان نشین ـ بحث کرد. این سه روند یکی روند بورژوائی، دیگری روند خرده بورژوائی محافظه‌کار و سومی روند خرده بورژوائی رادیکال است. البته تذکر این نکته لازم است که هیچ یک از این سه روند به شکل خالص وجود ندارد. این روندها بسیار در هم آمیخته‌اند و بر یکدیگر تأثیر گذارده و می‌گذارد. بویژه آن که دو روند بورژوائی و خرده بورژوائی محافظه‌کار از جانبی و دو روند خرده بورژوائی محافظه‌کار و خرده بورژوائی رادیکال از جانب دیگر به شدت با یکدیگر در آمیخته شده و می شوند، در عین آنکه در جه اختلاط آنها بطور بلاواسطه به آرایش و تناسب طبقاتی در کشور معین و در لحظه معین تاریخی است.

الف ـ روند بورژوائی: این روند اساسا بازتاب منافع دو گروه بورژوازی صنعتی و بورژوازی سنتی ـ تجاری، بازاراست، در عین آنکه منافع این دو گروه در بسیاری از موارد با یکدیگر مطابقت ندارد و نمایندگان آنان اکثرا حتی بر ضد یکدیگر به مبارزه دست می زنند. این تضاد که وجود داشته و رشد نیز می‌کند، بر سر مسئلهٔ ایجاد سود آورترین شرایط برای فعالیت این و یا آن گروه است، زیرا در اکثر موارد، وضع برنده‌ای که برای بورژوازی صنعتی پیش می آید به ضرر بورژوازی تجاری ـ ربائی است، و بالعکس. این مسئله در عین حال این قانونمندی را نفی نمی‌کند که افراد جداگانه‌ای از این دو گروه ممکن است با یکدیگر همکاری انفرادی داشته باشند.

روندهای بورژوائی که سعی دارند صورتبندی بورژوائی جامعه را با اسلام در هم آمیزند و بر میان این دو وحدت ایجاد کنند به موازات این کار کوشش می‌کنند تا جنبش اسلامی را از جنبه مبارزهٔ بر ضد هر گونه شکل اقتصادی مبتنی بر مالکیت خصوصی که از جمله شامل مبارزهٔ بر ضد انحصارات می شود تهی سازند. پوشش اسلامی در چنین وضعی، قاعدتا در راستای مبارزه بر ضد رقابت کنندگان خارجی به کار می رود. ولی در شرایط فعلی، این مبارزهٔ اساسا به خاطر بیرون راندن کامل خارجیان، بلکه برای استقرار شرایط نوین همکاری با آنان در جهت تأمین منافع بیشتری برای بورژوازی محلی است.

واضح است که منظور ما از روند بورژوائی در سطور فوق، بحث درباره روند بورژوائی در داخل جنبش اسلامی است و بنابراین طبیعی است که در کشورهای در حال رشد مسلمان نشین، این یگانه روند و حتی یگانه ایدئولوژی اصلی طبقهٔ بورژوازی نیست. و باز هم طبیعی است که در جنبش اسلامی، این روند به مقیاسی بزرگتر نمایندهٔ منافع بورژوازی بزرگ و متوسط است تا منافع هدفهای دیگر طبقات و اقشار اجتماعی. معهذا این مسئله به هیچ وجه اختلافها و حتی تضادهای شدیدی را که میان بخش مهمی از بورژوازی ـ و حتی میان بورژوازی به مثابه یک طبقه از جانبی و آن روحانیونی که طبق نظریات خویش به روند بورژوائی جنبش

www.iran-archive.com

اسلامی تعلق دارند ازجانب دیگربوجود می آیدهازمیان برنمی دارد. اوائل انقلاب‌ضد شاه سال ۱۹۷۹ درایران ،نمونه‌خوبی برای اثبات واقعیت فوق است. باهمهٔ این احوال ،این تضاد ها واختلافها ،درهمان اوائل مبارزهٔ ضد شاه ،مانع ازآن نشد که‌روند بورژوائی درجنبش اسلامی،رژیم را به‌سمت‌سازش باسرمایه‌خارجی بکشاند. دراثرکوشش روند بورژوائی درجنبش اسلامی ،رژیم‌خط‌مشی ای را دنبال کرد که‌کارگزاران محلی را " نترساند" ،مصلحت‌ضد انحصاری واقدامات در حال انجام‌دراقتصاد ایران را تضعیف ویاجنبشی سازد ویاازقانون گزاریهائی که‌می توانست برضد منافع مالکیت‌خصوصی بکاررود،جلوگیری بعمل آورد. البته طبیعی است که‌بسیاری ازاین کارها درآنوقت بطورآشکارفرموله نشده‌بود.ودرست به‌همین دلیل ،بورژوازی‌خصلت‌خویش را به‌مثابه‌یک‌نیروی اپوزیسیون هرچه بیشترازدست‌می داد. واما اگربخواهیم درمورد بخش باقی مانده‌جنبش اسلامی ، یعنی دربارهٔجنبش‌خرده‌بورژوائی آن سخنی گفته‌باشیم‌باید اذعان کنیم که‌یکی از اساسی ترین مشخصات این بخش ،ناهمگونی شدید آن است.

این ناهمگونی بازتاب دوگانگی خصلت‌خرده‌بورژوازی ،یعنی همان خصلتی است‌که و. ا. لنین بارها برآن تاکید کرده‌است. لنین می نویسد:" خرده بورژوازی برحسب‌طبیعت‌خویش دوچهره‌است. ازجانبی به‌سمت‌پرولتاریا ودمکراتیسم‌کشانده‌می شود وازجانب دیگربه‌سمت‌طبقات ارتجاعی،اومی کند تا روند تاریخ رامتوقف‌سازد،اومی تواند خود راآلت‌آزمایشها وبازیهای‌خود ـ کامگی واستبداد(مثلا به‌شکل " سیاست‌خلقی" الکساندرسوم) قراردهد،اومی‌تواند بخاطراستحکام‌وضع خود به‌مثابه‌خرده‌مالک برضد پرولتاریا ،باطبقات حاکم متحد شود. هرکسی می داند ومی بیند که‌نضادهای‌طبقاتی داخلی عناصر دمکراتیک درا قلیتهای مظلوم‌ونظریات دینی ای که‌آنها پیروی می کنند،به‌مراتب ژرفتروشدید ترازهمراهی تمامی اقشاروطبقات این دسته‌ازمردم برضد دیکتاتوری ودرراه ایجاد مؤسسات دمکراتیک است". (۲)

ب ـ روند خرده‌بورژوائی محافظه‌کاردرجنبش اسلامی ـ این روند بطوراساسی بازتاب‌منافع محافل تجاری پیشه‌وران بازاراست. این روند خواهان " اقتصاد آزاد" ، بازارآزاد وعدم دخالت دولت دراموراقتصادی ایران است. این روند در عین حال تاحدود معینی خواستارمحدود کردن فعالیت‌سرمایه‌بزرگ درآن رشته‌هایی است که‌می تواند ریشه‌بخش‌سنتی را تضعیف کند.

ج ـ روند خرده‌بورژوائی رادیکال درجنبش اسلامی ـ این روند اساسا بیانگر منافع دهقانان ، کاسب‌کاران وپیشه‌وران وروشنفکران خرده‌بورژوا وافراد دارای مشاغل آزاد است. نمایندگان این روند درجنبش معاصراسلامی خواهان ملی کردن مؤسسات بزرگ‌اقتصادی متعلق به‌خارجیان وسرمایه‌داری محلی،اصلاحات ارضی،گسترش بخش دولتی واقدامات آن بخش درتنظیم‌تجارت‌خارجی وواگذاری اعتبارات بزرگ‌بدون بهره‌ازجانب دولت‌هستند. برای درک کارپایهٔ این بخش ازخرده‌بورژوازی ،این سخنان لنین مهم‌است که: "برای روشنفکران بورژوا زندگی درجامعه‌سرمایه‌داری‌روزبروز مشکلترمی شود وتوده‌آنها به‌چنین جامعه‌ای از نقطه‌نظرتولید کنندهٔ خرده‌پا برخورد می‌کند". (۳)

جناح بندیهای‌سیاسی جنبش اسلامی درایران ،ازلحاظ زمانی ،بطورکلی، یکی پس ازدیگری به‌اشکال زیردرآمد :

دربدو امر،روند بورژوائی دریکطرف وروندهای‌خرده بورژوائی محافظه‌کار وخرده‌بورژوائی رادیکال درطرف دیگرقرارداشت. سپس روندهای بورژوائی‌وخرده بورژوائی محافظه‌کارباهم دریکطرف وروندخرده‌بورژوائی رادیکال درجانب دیگردر مقابل هم قرارگرفتند.

دیکتاتوری مذهبی درایران ،ازآغازخرده‌بورژوائی خالص نبود. محدود بودن ظرفیت‌ضد استثماری " انقلاب‌اسلامی" درنهاد ایدئولوژی رهبران آن نیز وجود داشت. تصادفی نبود که‌درماه دسامبرسال ۱۹۸۱ ،آیت‌الله‌جواد عاملی عضو شورای نگهبان گفت که " انقلاب برای آزادی مذهب لازم‌است ونه‌برای آزادی خلق... خلق برضد استبداد عصیان کرده تا بر‌ده‌خدا گردد". (٤)

www.iran-archive.com

گفتیم که در بدو امر خرده بورژوازی محافظه کار و رادیکال مساعی خویش را به طور مشترک، برضد بورژوازی ایران، یا افرادی که از منافع آنان در جنبش اسلامی دفاع می‌کردند، بکار بردند. چنانچه یکی از علل اساسی اشغال سفارت ایالات متحدهٔ آمریکا در تهران و انتشار اسنادی که در زمینه فعالیتهای گسترده دیپلماتهای آمریکائی برضد ایران در این سفارت بدست آمد، افشاء آن نیروهائی بود که گروه بورژوازی در جنبش اسلامی ایران به سمت سازش با آنها می رفت (در این جا ما ماهیت خود این اعمال را ارزیابی کرده و تنها در مورد علل پیدایش آن صحبت می کنیم).

در نتیجهٔ مبارزات سخت سرانجام جهت بورژوائی در جنبش اسلامی ایران تضعیف گردید، ولی از میان نرفت. درست در همین مرحله رهبری اسلامی در راس کشور قرار گرفت و با طرح رادیکال ترین شعارها، شعارهای ضد انحصاری و دست زدن به اقدامهائی از جمله محدود کردن فعالیت سرمایه‌های بزرگ، ضبط اموال سرمایه‌دارانی که ارتباط آنها با دربار و شاه افشاء شده بود و اعلام اصلاحات ارضی پرداخت. می توان گفت که در این مرحله جدائی میان نیروها در جنبش اسلامی، با آرایش عمومی نیروهای طبقاتی در کشور، که در حال فراروئی سریع انقلابی بود مطابقت داشت. ولی بزودی تغییر وضع آغاز گشت. این تغییر به مقیاس زیادی به علت همگون و یکدست نبودن بورژوازی ایران یعنی وجود و تقویت قشر نیرومند بورژوازی تجاری - رباخوار بازار بود. در این جا روند خرده بورژوائی محافظه کار که در این چنین مبارزه به خاطر منفرد کردن عناصر بورژوائی در جنبش اسلامی ایران مواضع خویش را تقویت کرده و تا آن هنگام بدنبال خرده بورژوازی رادیکال می رفت بتدریج کشش به سوی بخش بورژوازی فوق را آغاز کرد.

می توان حدس زد که بعضی از نیروهای چپ در ایران متوجه این آغاز تغییر جهت گیری محافظه کاران خرده بورژوا نگشتند. و یا شاید اگر هم به این مسئله توجه کردند بهای لازم را به آن ندادند. در حالیکه این تغییر جهت گیری به مبارزهٔ منجر به بکارگیری سخت ترین شکلهای آزار و شکنجه نیروهای چپ ایران شد. آشکار رژیم برضد سازمان چپ رادیکال‌های مسلمان یعنی مجاهدین و سپس برضد اعضاء حزب تودهٔ ایران انجامید. این مبارزه منجر به بکارگیری سخت‌ترین شکلهای آزار و شکنجهٔ نیروهای چپ ایران

شد. در این لحظات گرایش وحدت میان روند خرده بورژوائی محافظه کار و روند بورژوائی تشدید شد که بازتاب آن را می توان در سرباز زدن رهبران ایران از اجرای شعارهای رادیکالی بود که در زمینه سرمایه انحصاری و بورژوازی بزرگ - که در حال شکل گرفتن بود - داده بودند. نتیجه این که فعالیتهائی که به خاطر اجرای اصلاحات اجتماعی دمکراتیک انجام می شد، به سردی گرائید. این مسئله تنها به دلیل جنگ دراز مدت با عراق قابل توجیه نیست. بدین ترتیب روند انقلابی عملا در ایران متوقف گشت.

در ارتباط با این مسئله، ذکر مشخصات فعالیت شورای نگهبان که در ایران ایجاد شد و کنترل تطبیق قوانین مصوبه با مواد قانون اساسی و موازین اسلامی از جمله وظایف آن شمرده می شد، بی مورد نیست. شورای نگهبان، قانون اصلاحات ارضی را که مجلس در سال ۱۹۸۰ مورد تصویب قرار داده بود با موازین اسلامی مطابق ندانست (گرچه آن قانون بر اساسی مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از مجلس گذشته بود)، زیرا آن قانون به اصل مالکیت خصوصی خدشه وارد می ساخت. بر اساس این ارزیابی، قانون اصلاحات ارضی در آغاز از محتوا تهی شد و سپس اجرای آن بطور کلی متوقف ماند. روزنامه انگلیسی "تایمز" می نویسد که: "چنانکه روشن شد مقامات بالای روحانیت بطور اصولی با این موضوع مخالفند که قوانین اسلامی شامل سیاست اقتصادی و حل مسائلی از قبیل تقسیم زمین گردد".(۵)

در نتیجه برغم شعارها و وعده‌هائی که بلافاصله پس از انقلاب داده شد بخش اعظم زمینهای زیر کشت در ایران در دست مالکان بزرگ که در بین آنها بخشی از مقامات عالیه روحانی مسلمان نیز وجود داشتند، باقی ماند.

شورای نگهبان همچنین تصویب طرح قانونی دولتی کردن تجارت خارجی را باز هم زیر عنوان "حفظ مالکیت خصوصی" متوقف ساخت. هنگام بحث در مورد این طرح قانونی در مجلس، مسئول کمیسیون مجلس که به این امور مشغول بود، گفت: "انحصار دولتی بر تجارت خارجی با حقوق اسلامی در تضاد است".

www.iran-archive.com

مبارزه برسر حل این مسئله مهم حیاتی اقتصادی ایران ۳۰ سال به درازا کشید. در اواخر اوت ۱۹۸۲ آیت‌الله خمینی در واقع تمایل منفی خویش را در مورد تصویب طرح قانون ملی کردن تجارت خارجی ایران بیان کرده و با ذکر لزوم نظارت دولت بر امور، در عین حال تاکید کرد که تجار بایستی نقش بزرگتری در اداره اقتصاد داشته باشند. خمینی در مورد شرکت دادن بازار در امور سخن گفت و اعلام داشت که دولت کارهائی را انجام خواهد داد که بازار از اجرای آنها عاجز است و تاکید کرد:

"مانع نشوید که بازار کارهائی را که می‌تواند بکند انجام ندهد". پس از این سخنان وزیر بازرگانی ایران اعلام کرد که سخنرانی آیت‌الله خمینی مسئله را بطور قطعی حل کرد و خبرنگار رویتر با استناد به منابع دیپلماتیک در این باره اطلاع داد که "قانون اساسی ایران بلافاصله پس از انقلاب طرح ریزی و تصویب شد"، یعنی وقتی که چپ‌ها هنوز نقش بزرگی داشتند.(۶)

در اوائل سال ۱۹۸۳ شورای نگهبان طرح قانونی ضبط اموال مهاجرانی را که از بازگشت به ایران سر باز می‌زنند رد کرد. بلافاصله پس از این عمل، بعضی از موسسات که دولت قبلا ضبط کرده بود به صاحبان سابق آنها بازگردانیده شد، و این در حالی بود که در هما نوقت بسیاری از همین افراد به فعالیتهای ضد دولتی اشتغال داشتند.

در میان سایر مسائل همچنین مسئله قانون کار هنوز لاینحل مانده است. طرح قانون کار که از جانب دولت آماده شده بود از خواستهای دمکراتیک طبقه کارگر، بسیار دور می‌نمود. بین کارگران و آن بخش از کارگزاران دولتی که از طرفداران راه رشد سرمایه‌داری بودند اختلافات ژرفی ایجاد شده بویژه در مورد مسئله وجود و فعالیت شوراهای کارگری ـ که در بسیاری از موسسات صنعتی عمل می‌کرد. پیروان توسعه بخش خصوصی اقتصاد سعی می‌کنند که دامنه فعالیت این شوراها که اساسا در ارتباط با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تشکیل شده‌اند* محدود بماند. روزنامه تایمز لندن در این باره می‌نویسد: "بحثهائی که میان طرفداران بخش خصوصی و طرفداران ملی کردن آدارد دولتی اقتصاد درگرفته همچنان ادامه

دارد. از این درگیریها بطور کلی می‌توان این نتیجه را گرفت که پیروزی از آن تجار بازار و نمایندگان ثروتمند اقشار متوسط و طرفداران سمت گیری برا گماتیک در دولت خواهد بود.(۷)

تجزیه و تحلیل تکامل جامعه ایران پس از انقلاب، تنها می‌تواند این نتیجه را بدست دهد که: رژیم اسلامی و اقدامات آن در بخش اقتصاد، شمای اقتصادی بورژوائی ایران را از میان نبرده، بلکه روی آن نقشی زد و تنها در آن تغییرات معینی در راستای تغییر آرایش و تناسب نیروها بین ساختهای گوناگون اقتصادی، ایجاد کرد. با همه این نباید گمان کرد که نقش دولت در اقتصاد هنوز نیرومند است و رشته‌های پایه‌ای صنعتی هنوز در مالکیت دولت است. سهم بخش خصوصی در صنایع ایران، براساس بعضی از ارقام، از ۲۰ تا ۲۵ درصد بالاتر نمی‌رود.

حاکمیت ایران هنوز مانع بازسازی مواضع بخش کلان سرمایه‌داران دوران شاه است که قسمتی بزرگ از آنان در نتیجهٔ انقلاب از ایران رانده شدند. به این جهت، در شرایط نوین، روند تشکل "نسل" جدید بورژوازی بزرگ که در نتیجهٔ فعالیتهای تجاری و اجرای مقاطعه‌های دولتی بطور سریع ثروتمند شده‌اند، در جریان است. با توجه به این امر باید ذکر کرد که طرح قانونی که دولت در اواخر سال ۱۹۸۲ آماده کرده، صرفنظر از این که اصول ضد انحصاری و حتی ضد استثماری را در خود مستقر دارد، در واقع مانعی بر سر راه تکامل کارفرمائی خصوصی فراهم نمی‌کند. فعالان طرفدار خط مشی بورژوائی از روی عمد مانع رشد گرایشهای ضد سرمایه‌داری و چندین دمکراتیک گسسته و در عین حال در راه استحکام مواضع کارفرمائی خصوصی شدیدا کوشش می‌کنند.

ولی این نیز مسلم است که موضوع مورد بحث در ایران امروز ـ یعنی مسئله تمایل دولت برای بهبود بخشیدن به وضع فقیرترین اقشار مردم ـ در عین حال همان مسئله‌ای است که از نقطه نظر روند خرده بورژوائی در جنبش اسلامی ایران غیر قابل انکار است. طبق نوشته مجله "آئوسن پولیتیک" امروز در سیاست اقتصادی پرشورترین بحث بر سر آن است که آیا تمایل دولت به نفع فقیرترین اقشار شهری و راه درستی در راستای

توزیع عادلانه محصولات مصرفی روزانه است میباشد؟ وآیا بهتر نبود که دستیابی به همین هدف از راه تجارت آزاد وقیمتهای آزاد بازار تأمین میگردید.(۸)

واما درمیان مسائل خارجی مهمتر از همه آن است که در ایران با آنکه هنوز شعارهای ضد امپریالیستی شنیده میشود، این شعارها با شعارها واعمال ضدکمونیستی وضد شوروی همراه است. امروز در بیانات اندیشه پردازان "انقلاب اسلامی" میان دولتهای امپریالیستی وجامعه کشورهای سوسیالیستی تفاوتی اصولی دیده نمیشود واکثرا قید میشود که "انقلاب اسلامی" بطور اساسی برضد "ابرقدرتها" مبارزه میکند. درعین حال تبلیغات درمورد جهات اجتماعی انقلاب ودفاع از منافع "مستضعفان" نیز هنوز ادامه دارد. منتها به مفهوم "مستضعفان"، محتوای مذهبی داده شده به این ترتیب که از نظر این اندیشه پردازان "مستضعف"، مسلمان دین داری است که نه فقط فقیر، بلکه ثروتمند هم میتواند باشد بشرطی که برضد رژیمهای "ضد اسلامی" بستیزد.

این گونه گرایش به راست با جنگ چند ساله میان ایران وعراق هر روز شدیدتر میشود. ارزیابی اصولی این جنگ در گزارشهای حزب کمونیست اتحاد شوروی و در اسناد کنگره بیست وششم حزب کمونیست اتحاد شوروی به این ترتیب آمده است که این جنگ "بلاواسطه با منافع کشورهائی که در آن وارد شده اند متضاد بوده باعث تضعیف توان ضد امپریالیستی - طرفین گردیده وموجب تحکیم مواضع ارتجاع محلی میگردد".

آنچه که پیرامون قشربندی جنبش اسلامی ایران در سالهای اخیر ذکر شده بوج وبی اساس بودن کامل "راه سوم" تکامل را نشان میدهد. هنگامی که جهان به دو سیستم اجتماعی مخالف تقسیم بندی شده ودر شرایطی که وجه مشخصه دوران ما مبارزه سوسیالیسم وسرمایه داری است وتکامل انسانها در راستای سوسیالیسم در تحلیل آخر گریزناپذیر است، "راه سوم" تکامل نمی تواند نه از لحاظ تئوری ونه از نقطه نظر عملی، امکان وجود داشته باشد. واین مسئله در مثال ایران مورد تائید قرار گرفت. هرگاه اقدامات مشخصی را که رژیم اسلامی در رشته های اقتصادی وسازمان اداری

دولت انجام داده است، از پوسته تبلیغاتی شان جدا کنیم، این واقعیت آشکار میشود که این اقدامات به معنای مترنیزه کردن اوضاع در چارچوب صورت بندی بورژوائی است. مالکیت خصوصی بر وسائل تولید که پایگاه استثمار سرمایه داری است، به جای خویش باقی ماند وموازی با تخریب پایگاههای بورژوازی بزرگ "قدیمی" بورژوازی جدید که از زائده های خرید افزارهای جنگی واموراحتکاری ثروتمند شده است، به وجود میآید.

محدود ساختن اداره دولت به شکل اسلامی همچنین از این نکته ناشی میشود که جنبش اسلامی خود میتواند هم به سوی بازسازی ارتباطهای خویش با بورژوازی "ایجاد آلیاژ ویژه بورژوائی - اسلامی - روحانی" وهم به سوی "سوسیالیسم اسلامی" خرده بورژوائی پیش برود.

پیش گرفتن روند نخست در ایران نه تنها به معنای تشدید نفوذ بورژوازی در رژیم اسلامی، بلکه در ماهیت امر به معنای آن است که بورژوازی مواضعی را بدست آورده است که از آنها بطور اجتناب ناپذیر مانند تخته پرشی برای هجوم به عواملی که در "تولد تازه" اسلامی مستقر است یعنی عواملی که میتواند برای بورژوازی فردا آیندهای منفی به بار آورده استفاده میکند.

تکیه بر صدور "انقلاب اسلامی" ویا اگر دقیق تر بگوئیم تکیه بر "مدل تکامل اسلامی" نیز بیهودگی وعبث بودن خویش را کاملا آشکار ساخت. کوششهائی که در ایران در راستای صدور تجربه اسلامی به کشورهای دیگر به کار گرفته شده نه تنها به بخشی از ایدئولوژی روحانیت تبدیل شده بلکه در رشته های عملی سیاسی نیز به کار رفت. صدور "مدل تکامل اسلامی" همچنین به وجه مشخصه بعضی دیگر از کشورها تبدیل شده. در اینجا تنها میتوان اظهار کرد که چنین نظریه ای درباره صدور انقلاب به این یا آن درجه تاکنون جزء لاینفک سیاست خارجی رژیمهای معاصر اسلامی شده است.

با اینهمه، حوادث سالهای اخیر نشان داده عواملی وجود دارند که مانع صدور "انقلاب اسلامی" میشوند که (درمیان آنها) قبل از همه به ناهمگونی شرایط اجتماعی - طبقاتی وسیاسی در کشورهای گوناگون اسلامی باید اشاره کرد. بعضی از

www.iran-archive.com

کشورهای مسلمان نمین به‌مقیاس وسیعی در راه رشد سرمایه‌داری که با روند سکولاریزاسیون (جدائی دین از سیاست) همراه و به‌آن وابسته است، پیش رفته‌اند. بنابراین صرفنظر از گسترده بودن مذهب اسلام و سنتهای اسلامی و با اینکه ممکن است در مراحل معینی جنبش اسلامی بتواند در آن کشورها نیرو بگیرد، بیان اینکه در چنین کشورهائی پایگاهی برای ایجاد دولت اسلامی وجود دارد، مشکل بنظر می‌رسد.

تضادهای موجود میان دو شاخه اسلامی - سنن و شیعه گری - نیز یکی دیگر از مواضع صدور "انقلاب اسلامی" است. شعارهای صدور "انقلاب اسلامی" به "شکل ایرانی" در اکثر موارد از جانب اهل تسنن خارج از ایران به‌مثابه صدور انقلاب شیعه تلقی می‌گردد. این شعارها متوجه آن کشورهائی شد که در آنها اکثر جمعیت شیعه مذهب هستند. پیش کشیده چنین شعارهائی، نه تنها نارضایتی بلکه مقاومت فعال نیز ایجاد کرد. تضاد میان شیعیان و اهل تسنن در سطح جهانی، به‌علت وقوع جنگ ایران و عراق از سابق بیشتر شد.

یکی دیگر از مواضع پیشرفت صدور "مدل تکامل اسلامی" و گسترش پان اسلامیسم آن است که تضاد آنها با "ناسیونالیسم محلی" که نه تنها اساس سیاسی - ایدئولوژیک، بلکه در بسیاری از موارد پایه اقتصادی نیز دارد، روز بروز شدت می‌یابد.

نافرجامی نظریه صدور "انقلاب اسلامی" همچنین در رشته اقتصادی بازتاب می‌یابد. ما ناظر بودیم که چند سال پیش جنبش شدیدی در راستای ایجاد نهادهای اقتصادی اسلامی، از جمله بانکها و شرکتهای بیمه و مجتمع های تولیدی و سایر این قبیل فعالیتها، آغاز شد. این نهادها تا امروز نیز در مقیاسهای نسبتا گسترده‌ای به کار خویش ادامه می‌دهند. ولی بنظر ما اشکال اساسی در این است که این نهادها هیچگونه صورت بندی ویژه‌ای که خاص کشورهای مسلمان باشد، ایجاد نکردند. آنها تنها بر همان سیستم موجود مناسبات متقابل بین "حاشیه‌های" اقتصاد سرمایه‌داری جهانی و "مرکز" آن "نقشی" زدند و در نتیجه کاملا آشکار شد که این نهادها به هیچوجه نقش اساسی ندارند، بلکه حالت جنبی و کمکی دارند.

هنگامی که ما از نافرجامی صدور "انقلاب اسلامی" سخن می‌رانیم، این به‌هیچ

وجه به‌آن معنا نیست که خود این شعار (صدور انقلاب اسلامی) خطرات معینی، از جمله تحریک فعالیت جنبشها و گروه‌های ارتجاعی را در بر ندارد. نتیجه‌گیری در مورد نافرجامی صدور "انقلاب اسلامی" در عین حال به‌معنای آن نیست که در این یا آن کشور آسیا و یا آفریقا در آینده نیروهای اسلامی بر سر حاکمیت قرار نگیرند. سخن بر سر آن است که این دیگر نتیجه "صدور انقلاب" نخواهد بود، بلکه زائیده شرایط اجتماعی - اقتصادی و سیاسی آن کشور و مشخص است. در اینجا این گفتار و.ا. لنین اهمیت ویژه دارد که: پیشرفتهای ژرف اجتماعی - سیاسی نمی‌توانند فرایند "پرتاب" ایدئولوژیک آنها" از کشوری به‌کشور دیگر باشد. این پیشرفتها بر اساس آماده شدن شرایط متناسب در محل بوجود می‌آید. این گفتار لنین دارای اهمیت گذرا نبوده بلکه از جمله جهت بررسی آینده صدور انقلاب اسلامی نیز بسیار مهم است.

با یستی بویژه تذکر داد که محافل امپریالیستی ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای سرمایه‌داری کوشش می‌کنند تا از "مسئله اسلام" به‌نفع دستیابی به اهداف خویش سوء استفاده کنند. کوششهائی بکار می‌رود تا از بنیادگرائی اسلامی در کشورهای شرق در راستای برهم زدن اوضاع بعضی از دولتهای مترقی آسیا و آفریقا که دارای اهالی مسلمان هستند، استفاده شود. سعی می‌کنند تا به‌ویژه بعد از انقلاب آوریل ۱۹۷۸ در افغانستان و حوادثی که بعدا در این کشور اتفاق افتاد و همچنین با استفاده از روی کار آمدن روحانیون در ایران، به‌تبلیغات مخرب ضد اتحاد شوروی شدت بخشند. نمونه آشکار آن مثلا کنفرانسی بود که در سال ۱۹۸۳ در واشنگتن تحت عنوان "درباره وضع جمهوری های آسیای میانه اتحاد شوروی" برگزار شد. این کنفرانس توسط انستیتوی تحقیقات روسی جنب مرکز بین المللی و. ویلسن برپا شده در این کنفرانس، نمایندگان "سی. آی. ای" و سایر سازمانهای جاسوسی و تبلیغاتی ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی شرکت داشتند. آنچه که می‌توان بر اساس سخنرانیهای شرکت کنندگان در کنفرانس بیان داشت این است که وظیفه اساسی سازمان دهندگان این کنفرانس تشدید عملیات "مخرب" بر ضد اتحاد شوروی بود. چنین اقدامات بیهوده‌ای بدون تردید نتیجه مهمی به‌بار نخواهد آورد. زیرا اتحاد

www.iran-archive.com

شوروی مسئله ملی در آن شکلی مطرح و حل شده است که از جامعه قبلی به ارث رسیده بود. اقلیتهای ملی که در گذشته در حواشی روسیه تزاری زندگی می کردند امروز دارای اقتصاد، فرهنگ و سیاست شکوفان گشته و در نتیجه قومیت تاریخی نوینی بنام خلق شوروی پدیدار گشته است. با همه اینها متوجه به این نکته لازم است که بر مقابل عملکرد تخریبی امپریالیسم بایستی همواره هشیار بود و به آن پاسخ دندان شکن داد.

۱ـ مجموعه گزارشهای کنگره ۲۶ حزب کمونیست اتحاد شوروی مسکو، سال ۱۹۸۱ـ صفحه ۱۲ زبان روسی

۲ـ و.ا. لنین مجلد ۲، صفحه ۵۴۵

۳ـ و.ا. لنین جلد ۲ صفحه ۲۱۴

۴ـ "دی تایمز"، ۲۸/۱۲/۱۹۸۶

۵ـ "دی تایمز"، ۱۶/۲/۱۹۸۵

۶ـ "دی تایمز"، ۲۲/۸/۱۹۸۴

۷ـ شورای کارگری نهادهای جوشیده از بطن انقلاب هستند که بیش از تدوین و تصویب قانون اساسی در کارخانه‌ها شکل گرفتند.

۷ـ "دی تایمز"، ۱۵/۲/۱۹۸۵

۸ـ "آتومی پولیتیک"، سال ۱۹۸۴

بیاموزیم ـ افشاکنیم ـ سازمان دهیم!

منابع خارجی : انتقال ثروت‌های ملی ایران به خارج

ترک دنیا به مردم آموزی
خویشتن سیم و غله اندوزی

با تشدید بحران سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در ایران و احساس "عدم‌امنیت" در برابر جنبش خلق رهبران مرتجع جمهوری اسلامی نیز به تبعیت از دیگر جلادان هم عصر خویش بفکر "فردا"ی خود افتاده‌اند، با سرعت پول می‌اندوزند و آنچه را که از ثروتهای ملی غارت می‌کنند و از حلقوم خلق بیرون می‌کشند، در داخل و خارج از کشور، به پول تبدیل می‌کنند و به حسابهای شخصی خویش در بانکهای خارجی منتقل می سازند.

روزنامهٔ سویسی "ولت وخه" فاش ساخته است که "تنها در دو سال اخیر (در همان حال که آتش جنگ صدها هزار خانواده ایرانی را به خاک فقر نشانده است) ایرانیها (بخوان: گردانندگان مرتجع جمهوری اسلامی) بیش از ۱۲ میلیارد دلار پول در بانک های این کشور ذخیره کرده‌اند". "ولت وخه" می‌نویسد: "سیل پول، جواهرات، اشیاء عتیقه، فرش و حتی ظروف طلا و نقره از ایران به خارج ادامه دارد. ملاهای ایرانی اینک صاحبان غنی‌ترین اندوخته های نقدی در بانکها و آسان فروش‌ترین انواع جواهرات و اشیاء قیمتی در جهان به شمار می آیند".

"ایکتاس میلر" نویسندهٔ مقالهٔ "بعد از شاه و ملاها، از ایران چه بر جای خواهد ماند؟" تاکید می‌کند: "هم‌اکنون در ایران جواهری را که ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار دلار ارزش دارد می توان از دلالان رژیم به قیمت ۸۰ تا ۱۰۰ هزار دلار، با دریافت جواز خروج آن از کشور، بدست آورد. فرشی را که در بازارهای هامبورگ و یا لندن به زحمت می‌توان به قیمت ۵۰ هزار دلار خرید، در ایران می‌توان با ۶ تا ۱۰ هزار دلار به دست آورد. یک بازرگان اطریشی امسال توانست با پرداخت ۶ میلیون دلار به یکی از رهبران کنونی جمهوری اسلامی - که نخواست اسم او را فاش سازیم - ۱۶۰۰

www.iran-archive.com

قطعه فرش مرغوب را که ماموران رژیم قبلا مصادره کرده بودند ، به آلمان و اطریش منتقل کند . قیمت این فرشها بیش از ۳۰ میلیون دلار برآورد شده است" .

جنجال تاراج بی رحمانهٔ ایران توسط آخوندها (کسانی که ترک دنیا به مردم می‌آموزند) به صفحات روزنامه های دیگر نیز کشیده شده است . "یونایتد استیتس ثیوز اند ورلد ریپورت" در شماره ۱۷ مارس امسال خود می‌نویسد : "ملا ها هر چه بیشتر ترجیح می دهند که بجای بانکهای سویس ، پولهای خود را در بانکهای آمریکائی ذخیره کنند . انگلستان و استرالیا نیز شرایط بسیار مناسبی را برای حفظ نقدینه های کلانی که از ایران ، عربستان سعودی و شیخ نشینهای خلیج فارس خارج می شود فراهم آورده اند " . بنا به نوشتهٔ متخصصان اقتصادی این روزنامه "نقدینه های ایرانی ها در بانکهای آمریکا در حال حاضر بیش از ۵۰ میلیارد دلار است که نزدیک به ۱۸ میلیارد دلار آن بعد از انقلاب اسلامی به این کشور منتقل گردیده است" .

مجلهٔ ایتالیائی "پانوراما" نیز موضوع "غارت در بارهٔ ایران" را بطور وسیع در صفحات خود مطرح ساخته است . مجلهٔ مذکور نخست به این واقعیت اشاره می کند که "زراندوزی در دوران قدرت ، عمده ترین فعالیت بسیاری از دیکتاتورها ، جلادان و دشمنان خلق به شمار می آید . این افراد اغلب فاقد دانش ، خرد کافی و حتی سلامت روحی اند ، ولی بخوبی می دانند که عمر حکومت آنها کوتاه است ، حامیانشان ریاکار و ناپایدارند و بعد از سقوط از اریکهٔ قدرت ، حتی به زحمت می توانند محل اقامت شایسته‌ای برای گذران خویش در خارج از کشور بیابند . به همین جهت بی رحم و ستمگرند و با همان سرعتی که آدم می‌کشند ، پول می‌اندوزند . تا در غربت مجبور نشوند چون سلطان جمشید ، ادریس ، و یا ظاهر شاه بر سر حق بازنشستگی ماهیانهٔ خویش با "سیا" به چانه زدن بپردازند .

"پانوراما" نمونه های شرم‌آوری از عملکرد لالان جمهوری اسلامی در ارتباط با فروش اشیاء عتیقه ، جواهرات دولتی ، فرش ، اشیاء نادر موزه ها و اماکن تاریخی ارائه می دهد . این مجله می نویسد : "مسئول یکی از کمیته های انقلاب در اصفهان حتی دو منبر قدیمی (متعلق به دوران صفوی) را از موزهٔ این شهر بیرون کشیده و به قیمت دو هزار دلار به یک توریست یهودی فروخته است" .

"ساندی تایمز مگازین" نیز "تاراج ایران توسط دار و دسته خمینی" را تایید می‌کند . این روزنامه می نویسد : در زندانهای ایران حتی یک نفر از گردانندگان رژیم سابق را نمی‌توان یافت . کامیون ها شب و روز از طریق ترکیه اشیاء قیمتی را به اروپا حمل می کنند . بسیاری از این کامیون ها را حتی ماموران رژیم تا محل تحویل جنس همراهی می کنند . هر ماه بخش مهمی از بودجه و پولهای جمع‌آوری شده از همان کمیته های امداد ، بنیاد شهید و سازمان های مشابه دیگری که چون قارچ در هر شهر و ده ایران روئیده اند ، از طرق مختلف به بانکهای خارجی منتقل می شود . روزنامهٔ مذکور می افزاید : هم اکنون فقط در هامبورگ بیش از یک میلیارد دلار فرش انبار شده است . صاحبان این فرشها تجار ریش دار و بی ریشی نیستند که در بدر دنبال خریداران پر پول می گردند ، بلکه اغلب کسانی هستند که در ایران به مردم می آموزند که از مال و ثروت این دنیا دل بکنند و تنها بهآن دنیا و گذران لذت بخش در آن بیندیشند" .

طبیعی است که در تبلیغات دولتی ، "غارت ایران" تکذیب می شود . بلندگوهای شاه نیز تا چندی پیش به همین شیوه عمل می‌کردند . ولی واقعیت را چگونه می‌توان تکذیب کرد ؟ ده سال پیش محمد رضا شاه در مصاحبه با خبرنگار "ساندی اکسپرس" در حالیکه با ریاکاری اشک می ریخت گفت : "من جز دو دست لباس و یکی دو جفت کفش هیچ ثروت دیگری ندارم" . سید علی خامنه‌ای امروز حرفهای او را نشخوار می کند : "اکثریت علماء از جمله مستضعفین محسوب می شوند و جز خدا و قرآن هیچ چیز ندارند" . کدام یک راست می گویند ؟ شاه یا سید علی خامنه‌ای ؟

واقعیت این است که : سگ زرد برادر شغال است .

حزب تودهٔ ایران مدافع پیگیر و سرسخت استقلال سیاسی و اقتصادی و تمامیت ارضی کشور و منافع واقعی توده‌های زحمتکش و دارای ریشه‌های عمیق خلقی است. میهن پرستی از دیدگاه حزب ما، خواست سعادت مردم، علاقه برشور به رشد و پویایی فرهنگ ملی و سرنوشت حال و آیندهٔ خلق‌های ایران است.

از برنامهٔ حزب تودهٔ ایران، مصوب کنفرانس ملی

فدایی از 'لوموند' تقلید می‌کند

بیچاره زنده‌ای بود ای خواجه
آنکو ز مردگان طلبد یاری
«ناصرخسرو»

برگزاری موفقیت آمیز کنفرانس ملی حزب تودهٔ ایران به ترسیم دقیق راه پیروزی طبقهٔ کارگر و همهٔ زحمتکشان انجامید و اینک این تصمیم گیری مهم سیاسی بیش از پیش به نیروی مادی سازماندهی زحمتکشان تبدیل می گردد و مبارزه خلق برای سرنگونی جمهوری اسلامی را توش و توان نوین می بخشد. بدیهی است که در جریان برگزاری کنفرانس ما اینجا و آنجا نظرات گوناگونی وجود داشت که با بحث و تبادل نظر جمعی، راهگشای تنظیم و تصویب اسنادی شد که در نشریات حزبی انعکاس یافت.

اما در این میان گروهی که شهامت اثبات «حقانیت» نظر خود را در جرگه توده حزبی، در تشکیلات حزب و در ارگانهای قانونی آن نداشت و از مدتها پیش بنای ناسازگاری را گذاشته بود، «صحت مزاج سیاسی» خود را فقط می توانست در محافل «مورد اطمینان خود» ثابت کند. این گروه با تخطی از موازین حزبی و عدم پذیرش ارگانهای قانونی حزب، به قول لنین «خود را از حزب بیرون گذاشت» با فعالیتهای تخریبی و ضد حزبی از شط ارانی جدا شد و خود را به جوی باریکه‌ای از مرتدین و وازدگان تبدیل کرد که نا گزیر - چنانکه اسلاف نامدار این گروه تجربه کرده‌اند - به منجلاب کمونیسم ستیزی و توروری ستیزی سرازیر می‌گردد.

در شرایط دشواری است که واماندگان حرف آخر خود را می زنند و نفسشان از پیمودن راه توده‌ای که توان انقلابی می طلبد بریده می شود. و آنچه را که سالها در سر می پرورده بر کاغذ می گسترند. حاصل همهٔ اینها یک برگ دورویه است که نسریهٔ «فدائی» با عجله و خارج از نوبت!! در میان صفحات خود جا زده است، تا شاید در بازار مکارهٔ ضد توده‌ای، نوبرانه‌ای داشته باشد.

طرد این واماندگان از صفوف حزب - که به شکلی مضحک از مرتدین حزب

کمونیست فرانسه به پرچمداری هانری فیزین عضو سابق کمیته مرکزی و مسئول سابق فدراسیون پاریس تقلید می‌کنند ـ ، گردانندگان نشریهٔ فدائی را نیز به صرافت به تقلید از " لوموند" روزنامهٔ بورژوازی فرانسه انداخت ـ که نظرات انحرافی مرتدین فرانسه را درج کرد ـ . " گروه کشتگر" صفحات نشریهٔ ماهانهٔ خود را به عرصهٔ تاخت و تاز علنی کسانی که در برابر ایدئوژی بورژوائی سپر انداخته اند، مبدل ساخت .

" گروه کشتگر" طی حیات ٤ ساله خویش ، از شیلی گرفته تا فیلیپین و ترکیه فقط از گروههائی تمجید و حکم برائت از " بوروکراتیسم"، " اپورتونیسم" و "ناسیونال نیهیلیسم" را برای آنها صادر کرده و " راه مستقل آنان را ستوده است که از احزاب کمونیست آن کشورها اخراج شده و یا حداقل یک بار انشعاب مائوئیستی کرده باشند. قبل از معرفی یک نمونه باید گفت که " گروه کشتگر" بیش از هر چیز در بارهٔ " انترناسیونالیسم پرولتری " قلمفرسائی کرده ، مقاله نوشته ، کتاب ترجمه کرده و زمین و آسمان را به شهادت طلبیده که درک همه از " انترناسیونالیسم پرولتری " " غیر مارکسیستی" و " نیهیلیستی" است و سکهٔ این فهم درست در سراسر جهان تنها به نام خود " گروه کشتگر" زده شده است .

یکی از گروههائی که گویا توانسته است مقوله‌های " اتحاد" و "انترناسیونالیسم پرولتری" را مانند گروه کشتگر هضم کند و بر همین اساس قبالهٔ " همرزم کارگران ایران" به نام آن ثبت و یا آن " بیانیه مشترک " صادر شده است ، نام پرطمطراق "حزب کمونیست ترکیه ـ صدای کارگر" را یدک می‌کشد. این گروه همرزم "گروه کشتگر" که با هم شعار "زنده باد وحدت مبارزه انقلابی کارگران ایران و ترکیه" و " زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری " را سر داده اند، به همان اندازه انترناسیونالیست و طالب " وحدت کارگران" است که "گروه کشتگر". در وصف این گروه همین بس که گفته شود، در حالی که نیروهای چپ ترکیه ـ شش حزب ترقیخواه و انقلابی، از جمله حزب کمونیست ترکیه ـ پس از سالها تفرقه و پراکندگی سرانجام موفق شدند که در دسامبر سال ۱۹۸٤ بر نقاط افتراق خود غلبه کنند و علیرغم وجود اختلافهای در برخی موارد مهم سیاسی و ایدئولوژیک " اتحاد چپ ترکیه و کردستان ترکیه" را بنیاد نهند و در شرایط دشوار کنونی مبارزه متحدی را علیه

حکومت فاشیستی اورن ـ اوزال پیش می برند ـ این گروه " وحدت طلبی" خود را با عدم شرکت در اتحاد یاد شده " ثابت " کرد. باید به تلاش " گروه کشتگر" برای یافتن " همرزمی" مانند خود که سمبل پراکندگی طلبی و نفاق در کشور متبوع خویش است صد آفرین گفت !! بلی این گروه که ادعا می کند: " انرژی خود را در ... رقابت برای حفظ نیروهای خودی ... و دفاع از حریم خود بکار گرفته " است ، سرانجام توانست " با آرامش خاطر از استحکام حریم خود وارد مراودات دوستانه با گروه دیگری شود (فدائی ۲۲) و نوع اتحاد ایده آل خود را در عرصه " انترناسیونالیسم پرولتری" فقیر خویش در معرض قضاوت همگان بگذارد. چنین امری در مسیر طبیعی راهی قرار دارد که "گروه کشتگر" چهار سال قبل در آن نطفه بست و از آن پس طریق کرد. در حقیقت راهی را که گردانندگان این گروه در ۱٦ آذر ۱۳٦۰ انتخاب کردند روز به روز آنان را به ورطه سقوط سیاسی و اضمحلال تشکیلاتی کشانده است و اکنون برای ادامهٔ حیات گروهی شیوه ای جز بهره گیری از وازدگان سیاسی و همداستانی با آنها نمی یابند. با توجه به این واقعیتها " پیوند نامبارک " چنین گروهی با افرادی که از مبارزه انقلابی دست شسته اند تعجب برانگیز نیست .

آینده وازدگان سیاسی مشخص است و سرانجام در خاطرات نویسی و تبلیغ ها علیه حزب توده ایران در نشریات (از " فدائی" گرفته تا کیهان سلطنتی) خلاصه خواهد شد. اما آینده " گروه کشتگر" چه خواهد بود؟

فلسفهٔ وجودی " گروه کشتگر" نفاق است و " حصارها " ی "حریم" خود را با تبلیغات ضد توده ای " استحکام " می بخشد. بدون تبلیغ علیه حزب " استحکامات " " حریم " وی فرو خواهد ریخت و آنگاه علی و حوضش ، تنها خواهند ماند. با توان و نیرو گرفتن بیش از پیش حزب توده ایران ، " دفاع از حریم خود" برای این گروه با هیچ جادوی سیاسی میسر نیست . گردانندگان این گروه با هر گام حزب به سوی بازسازی عرصه را بر خود تنگ تر احساس می‌کند و با برگزاری موفقیت آمیز کنفرانس ملی و اعتلای همه جانبه فعالیتهای حزب توده ایران ، گویا " گروه کشتگر" دچار اشکال شده است .

بی جهت نبود که در یورش بهیمی رژیم به حزب ما گردانندگان این گروه جشن

www.iran-archive.com

گرفتند، که گویا شرایط برای اجرای شعار پاصفحه‌ای " پیش بسوی (چی چی؟)... ز آنان مهیا شده است. اما حزب توده ایران ققنوس وار برخاست، درحالیکه آنان در بحران عمیقی که به اعتراف خود شان " تا مغز استخوانشان " نفوذ کرده است غوطه‌ورتر شدند. بی جهت نبود که نشریه " فدائی " درست یکماه قبل از برگزاری کنفرانس ملی استیطال خود را درمورد از دست رفتن همهٔ فرصتها عاجزانه ابراز کرد و " گروه کشتگر " گروه دیگری را سرزنش می‌کرد که " غیرمسئولانه برخورد می کند واز درک فرصتها ... (بخوان همدستی علیه حزب توده ایران) ناتوان است "(فدائی ۲۵).

برخاستن حزب توده ایران از میان خاکستر آتشی که دشمنان طبقاتی درخانه‌اش در انداخته بود برای همیشه " فرصت " را از گروه فرصت طلب " کشتگر " سلب کرد ودیگر برای این گروه چیزی جز " کاربست خلاق " شیوهٔ روزنامهٔ بورژوایی " لوموند " ، منتها با عدم " اغراق درنقش عوامل بین المللی " وتوجه دقیق به " ویژگیهای ملی "، " مرزهای جغرافیائی " ، " آرمان ها وسنن ملی " و " تحلیل مستقل ازمسائل ایران " باقی نماند یعنی اگر " لوموند " عصای دست " هانری فیزین " می شود وبطورمنظم با او به مصاحبه می نشیند وصفحات خودرا دراختیار سه هزار نفر به اصطلاح " احیاگر " قرار می‌دهد تا علیه حزب کمونیست فرانسه وعلیه کنگره بیست وپنجم این حزب به تبلیغ بپردازند ودرخواست آنان را برای برگزاری " کنگره جدید " منظما چاپ می‌کند، " گروه کشتگر " در " کاربست خلاق " " این امر " درشرایط ملی " امضای سه واژه سیاسی را وثیقه عمل خویش علیه حزب توده ایران ودستاوردهای کنفرانس ملی قرار می‌دهد. " خلق را تقلید شان برباد داد ".

درپایان باید گفت ، اگر " هانری فیزین " عضو سابق کمیته مرکزی ومسئول سابق فدراسیون پاریس حزب کمونیست فرانسه که " همه مشکلات فرانسه را دررابطهٔ آن با مسکو " می دانست ، سرانجام " عاقبت به خیر " شد وبعنوان نمایندهٔ حزب سوسیالیست از شهر " نیس " به مجلس فرانسه راه یافت ، واژدگان مورد حمایت " گروه کشتگر " آخرتی جز رقابت درچاپ وفروش خاطرات " سوزناک " خود با امثال انورخامه‌ای که درپناه جمهوری اسلامی هستند وامثال دکتر کشاورزها که درپناه

غرب روزگار می‌گذرانند، ندارند. ونشریهٔ " فدائی " نیز شاید سرنوشتی جز غرق شدن هرچه بیشتر درمنجلاب ضدتوده‌ای نداشته باشد.

آیا بازهم " فرصت " برحذر ماندن از این سرنوشت برای " فدائی " باقی است؟.

www.iran-archive.com

در راه تامین برابری حقوق برای زنان در افغانستان

نخستین قدم، سواد آموزی

بررسی اجمالی

فرانسه در جمهوری پنجم

روز ۱۶ مارس ۱۹۸۶ انتخابات مجمع ملی فرانسه پایان یافت. در این دورهٔ مبارزهٔ انتخاباتی سیاستی که با واژهٔ (COHABITATION)* تعریف می شد محور اساسی جدل سیاسی اکثریت احزاب و سازمانها، شخصیت های سیاسی و رسانه های گروهی قرار گرفته بود. در حقیقت احزاب و شخصیت های سیاسی منفرد باید موضع می گرفتند که آیا در صورت پیروزی احزاب دست راستی در انتخابات، فرانسوا میتران سوسیالیست باید از ریاست جمهوری استعفا دهد؟ اگر نه، آیا باید نخست وزیر را از احزاب راست انتخاب کنند؟ آیا احزاب راست باید از هر شخصیت سیاسی دست راستی که از سوی رئیس جمهور به عنوان نخست وزیر انتخاب می شود حمایت کنند و به او رای اعتماد بدهند؟ و...

اصولا طرح این سئوالها بر این پایه صورت می گرفت که آمارهای موسسات سنجش افکار عمومی، ماهها قبل از انتخابات پیش بینی کرده بودند که احزاب دست راستی بیشترین کرسی را در مجلس به خود اختصاص خواهند داد. حزب کمونیست فرانسه علیه این "سرنوشت از پیش تعیین شده" به مبارزهٔ جانانه ای پرداخت. اما علی رغم این فداکاری، احزاب دست راستی در انتخابات پیروز شدند. رئیس جمهور "سوسیالیست" ژاک شیراک شهردار پاریس و رهبر حزب دست راستی گردهمایی برای جمهوری (R.P.R) را به نخست وزیری برگزید. او نیز کابینه ای با شرکت دو حزب دست راستی تشکیل داد و کار خود را آغاز کرد.

چه این "همنشینی" تا انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۸۸ دوام بیاورد و چه بر اثر اختلاف نظری در مورد موضوعی خاص بطور پیش رس پایان یابد و چه در آینده حزب سوسیالیست در این جا یا آن جا، در این مورد یا آن مورد تن به همکاری با حزب کمونیست بدهد و یا حاضر به هیچگونه ائتلافی نباشد، صفحهٔ مهمی در تاریخ

* در زبان فرانسه به معنای همنشینی است.

فرانسه ورق خورده‌است. با این رویداد، حزب سوسیالیست فرانسه نشان داد که مانند سایر احزاب سوسیال دموکرات اروپا برنامه‌ای جز اداره جامعه سرمایه‌داری ندارد و "اتحاد چپ" و "پیوستن از سرمایه‌داری" چیزی جز شعارهای عوامفریبانه تبلیغاتی پیش از انتخابات نبوده‌است. حزب سوسیالیست به "اتحاد چپ" و حتی برنامه سیاسی اعلام شده خود خیانت کرد و به همکاری آشکار با احزاب شناخته شده راست به مثابه نمایندگان انحصارهای گوناگون سرمایه‌داری متن داد. آیا به زعم رهبران فرانسه هم سرانجام به دموکراسی غربی" نوع آمریکایی بدل شد و حزب کمونیست فرانسه در معرض نابودی قرار گرفت؟ آیا دوران مبارزه طبقاتی در فرانسه، که سراسر تاریخ معاصر آن با دو قطبی شدن آشکار در عرصه سیاست رقم زده شده به پایان رسیده است. آیا حزب کمونیست فرانسه باید برای جلوگیری از این دورنمای غم انگیز از سیاست انقلابی و "حمایت از کشورهای سوسیالیستی" دست بکشد و خود را با احزاب "چپ" رفرمیست هماهنگ کند؟ آیا گامهایی در پی آراء حزب کمونیست فرانسه نشان دهنده "سیر قهقرایی کمونیسم در جهان" آنچنان که مطبوعات بورژوازی ادعا می کنند ـ است؟ برای یافتن پاسخ برخی از سئوالها باید کمی به عقب برگشت.

نگاهی کوتاه به چهار جمهوری نخستین

روز ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ نقطه عطفی در تاریخ فرانسه بوجود آمد. آن روز پاستیل، زندان آزادیخواهان، که سمبل استبداد سلطنتی خاندان بوربون به ویژه لوئی شانزدهم بود، بدست انقلابیون و توده زحمتکش تسخیر شد (که از آن تاریخ هر ساله این روز به عنوان روز انقلاب کبیر فرانسه جشن گرفته می شود.) در نزدیک به دو قرنی که از انقلاب کبیر فرانسه می گذرد حاصل مبارزات طبقاتی و در این میان پیروزی و شکست طبقه کارگر و فشار بالنده در جامعه فرانسه سرانجام ـ و با کمی تأخیر در هر بار ـ جامه پنج جمهوری را بر تن کرده است.

جمهوری اول از سال ۱۷۹۲ یعنی سه سال پس از پیروزی انقلاب که لوئی شانزدهم کماکان به کمک بورژوازی بزرگ سلطنت طلب و اشرافیت لیبرال سلطنت خود را حفظ

کرده بود با الغاء سلطنت و تشکیل مجلس "کنوانسیون" آغاز شد. کنوانسیون "پس از گذراندن تسلط "ژیروندن" ها و "ژاکوبن" ها به تسخیر "ترمیدوری" ها برآمده با کودتای ۱۸ برومیر (۹ نوامبر ۱۷۹۹) جامه "جمهوری رومی را با جامه امپراطوری رومی" (۱) تعویض کرد. هرچند بطور رسمی جمهوری اول ۴ سال دیگر دوام آورده ولی روز ۱۸ برومیر جمهوری اول مرده و رژیم خودکامه ناپلئون بناپارت متولد شده بود.

امپراطوری ناپلئون بناپارت جای خود را به سلطنت احیاء شده خاندان بوربن (لوئی هجدهم و شارل دهم) سپرد.

انقلاب "تا تمام" ۱۸۳۰ که لنین آن را به موجی تشبیه می کند که برای "حمله به رژیم کهن برمی خیزد بدون آن که آن را بطور کل سرنگون کند" (۲) نتوانست حکومت تمام بورژوازی را تأمین کند. در نتیجه پس از آن لوئی فیلیپ توانست به کمک بورژوازی بانکدار خود را با بناه فرانسه اعلام کند. *

انقلاب ۱۸۴۸ سلطنت لوئی فیلیپ را جارو کرد و پس از آن جمهوری دوم آغاز شد. در ماه نوامبر قانون اساسی جمهوری دوم به تصویب رسید و در نیمه همان سال لوئی بناپارت (برادرزاده ناپلئون بناپارت) به ریاست جمهوری انتخاب گردید. سه سال بعد لوئی بناپارت در شب ۲ دسامبر ۱۸۵۱ سوگند وفاداری به قانون اساسی جمهوری دوم را شکست و کودتا کرد. پس از آن مجامع و نشستهایی را ترتیب داد که از او "عاجزانه تقاضا کنند" امپراطور فرانسه شود. این "خواست مردم" درست یک سال بعد از کودتا "اجابت" شد و لوئی بناپارت خود را با نام ناپلئون سوم امپراطور فرانسه خواند.

---

* مارکس در کتاب "جنگهای طبقاتی در فرانسه" می نویسد: "بعد از انقلاب ژوئیه، هنگامی که لافایت ها بانکدار لیبرال، پیروزمندانه همدست خود دوک اورلئان (منظور لوئی فیلیپ است م.) را به عمارت شهرداری می برد این کلمات از زبانش خارج شد: اکنون حکومت بانکدارها شروع خواهد شد". لافایت سرانقلاب را فاش کرده بود". (۳)

امپراطوری دوم تا سال ۱۸۷۰ (سال شکست تاریخی امپراطوری فرانسه در برابر آلمان که به شکست " سران " مشهور است) دوام آورد.

مارکس که در این زمان در پاریس می زیست و خود شاهد عینی آخرین روزهای امپراطوری دوم بوده، نوشت : " فاجعهٔ فرانسه ۱۸۷۰ در تاریخ جهان جدید نظیر ندارد ! این فاجعه نشان داد که فرانسهٔ رسمی، فرانسهٔ لوئی بناپارت، فرانسهٔ طبقات حاکم و دلقکهای حکومت چیزی جز یک جسد متعفن نیست ".(٤)

روز ٤ سپتامبر ۱۸۷۰ با این " جسد متعفن " را کارگران فرانسه دفن کردند. انقلاب ٤ سپتامبر - چهارمین انقلاب بورژوایی تاریخ فرانسه - بر عمر رژیم بناپارتیست امپراطوری دوم نقطهٔ پایان گذارد و جمهوری سوم را بوجود آورد.

پس از انقلاب ٤ سپتامبر و در دامن جمهوری سوم بود که کمون پاریس پدید آمد. در ۱٤ مارس ۱۸۷۱ حکومتی طراز نوین توسط کارگران در پاریس تشکیل شد که طلایه دار جهانی نوشد. *

انقلاب ٤ سپتامبر و بویژه ۷۲ روز زندگی کمون پاریس، رژیم جمهوری را برای همیشه در فرانسه تثبیت کرد.

جمهوری سوم به عنوان شکل حکومتی فرانسه تا جنگ جهانی دوم باقی ماند. پس از پیروزی بر فاشیسم، دولت موقت به ریاست ژنرال دوگل، مرکب از نمایندگان همهٔ احزاب شرکت کننده در نهضت مقاومت، تشکیل شد و طرح جدیدی را برای حکومت و نهادهای دولتی ارائه داد.

قانون اساسی جمهوری چهارم در سال ۱۹٤٦ به وسیلهٔ مجلس موسسان تدوین و عمر دولت موقت نیز سپری شد.

قانون اساسی جمهوری چهارم که در فضای آزادسازی فرانسه از فاشیسم تدوین شده، دموکراتیک ترین قانون اساسی تاریخ فرانسه بود که دموکراسی بورژوایی را تأمین می کرد. " قانون اساسی سال ۱۹٤٦ بر پایه حاکمیت ملی استوار بود و بدون ابهام دولت

* ما از وارد شدن به موضوع " کمون پاریس " در چارچوب این مقاله احتراز کردیم. در فرصتهای دیگر به درسهای کمون پاریس خواهیم پرداخت.

را در برابر مجمع نمایندگان که با رای مستقیم و همگانی انتخاب می شده، مسئول می دانست " (٥). یکی از نکات مترقی و جدید قانون اساسی جمهوری چهارم این بود که اختیار تصویب قوانین را بطور کلی به مجمع ملی که همهٔ اعضای آن مستقیما از سوی شهروندان انتخاب می شدند، واگذار کرد. طبق این قانون اساسی رئیس جمهور برای مدت ۷ سال، در جلسهٔ مشترک دو مجلس و با رأی اکثریت نمایندگان انتخاب می شد. در هر حوزهٔ انتخابیه، نمایندگان احزاب شرکت کننده به نسبت آرایی که در انتخابات آورده بودند برگزیده می شدند.

جمهوری پنجم

از اولین انتخابات جمهوری چهارم که در نوامبر ۱۹٤٦ برگزار شد، حزب کمونیست فرانسه با آوردن ٥/٥ میلیون رأی اولین و بزرگترین حزب کشور شناخته شد. تا آخرین روزهای جمهوری چهارم انحصارهای سرمایه داری و احزاب مدافع آنان، در فضای دموکراتیکی که قانون اساسی ۱۹٤٦ تأمین می کرد، مرگ خود را در پیش رو می دیدند و همواره مترصد فرصتی بودند تا ساختار قوای سه گانهٔ حکومتی را چنان تنظیم کنند تا از مدار جاذبهٔ طبقه کارگر و حزب کمونیست فرانسه خارج شود. رشد سرمایه داری انحصاری دولتی در سالهای پنجاه، تضاد بورژوازی را عمیق تر کرد. در جناحی از بورژوازی، روز به روز بر این گرایش تقویت می شد که دموکراسی بورژوازی را محدود کند و روشهای مستبدانه ای برای حل معضلاتی که در برابر امپریالیسم فرانسه قرار گرفته بود به کار گیرد. حزب کمونیست با ۲٥ درصد آراء تنها نهاد و سازمانهای دموکراتیک متنفذ و ستیزش خلقهای مستعمرات فرانسه - که وجود سیستم سوسیالیستی جهانی شرایط مناسبی را برای رهایی آنان فراهم کرده بود - " دلایل کافی " بدست انحصارها داده بود تا به نام "جلوگیری از هرج و مرج " و " منع تضعیف فرانسه " رژیم استبدادی جمهوری پنجم را از درون بحران دموکراسی بورژوایی جمهوری چهارم بیرون کشد و بر کارگران فرانسه تحمیل کند.

همه‌موافقت سوسیالیست‌ها با حزب کمونیست فرانسه پس از انتخابات سال ۱۹۷۲ برای تشکیل یک دولت "چپ متحد" که مرکب از نیروهای "میانه‌رو" ی سرمایه‌داری متمایل را به رأی دادن به استبداد بورژوایی جمهوری پنجم گشود.

در الجزایر نیروهای ماوراء راستگرا در فرانسه به بهانهٔ اعدام سه تن از رهبران "جنبش آزادیبخش ملی" که دستگیر شده بودند و "کمیتهٔ آشتی همگانی" تشکیل داده بودند. آنها خواستار تشکیل یک دولت "قوی" در پاریس برای سرکوب خلق الجزایر شدند. ژنرال سالان در پایان سخنرانی خود برای تایید ترکیب این هیئت دولت غیرقانونی فریاد زد:

- "زنده باد دوگل!"

لحظه برای ورود مجدد ژنرال دوگل به صحنهٔ سیاسی فرانسه مهیا بود. روز اول ژوئن ۱۹۷۲ اکثریت نمایندگان مجلس (از جمله بیش از نیمی از نمایندگان سوسیالیست) برای جلوگیری از "خطر کمونیسم" به ژنرال دوگل به عنوان ریاست جمهوری رأی دادند. چند ماه بعد، قانون اساسی جمهوری پنجم که به وسیله هیأتی به سرپرستی میشل دبره وزیر دادگستری وقت تهیه شده بود به رفراندوم گذاشته شد.

حزب کمونیست فرانسه و بخش کوچکی که از حزب سوسیالیست انشعاب کرده به قانون اساسی جدید رأی منفی داد و بقیهٔ احزاب که ۷۹/۵ درصد رأی دهندگان را آنها پشتیبانی کردند، در این رفراندوم "آری" گفتند.

تفاوت برجستهٔ قانون اساسی جمهوری پنجم با قانون اساسی قبلی در کاهش چشمگیر نقش قوهٔ مقننه و افزایش بی سابقه نقش قوهٔ اجرائیه بود که رئیس جمهور محور اساسی آن شده بود. انتصاب نخست وزیر و انحلال مجلس از شمار اختیارات رئیس جمهوری پنجم است. نخست وزیر عملا مجری منویات رئیس جمهوری است.

در ساختار حکومتی، انتقال قدرت و اختیارات از نمایندگان مجلس به رئیس جمهور - که قانون اساسی به وی قدرت فراوانی بخشیده بود - عملا توجه احزاب

سیاسی و برنامه‌ریزیهای تبلیغاتی آنها را از تبلیغ همه‌جانبه برنامه خود و از تلاش برای به دست آوردن نمایندگان بیشتر در دهها حوزه انتخابیه و اتحاد بعد از انتخابات برای تشکیل دولت به یافتن نامزد غایستهٔ ریاست جمهوری و اتحاد قبل از انتخابات معطوف می‌کرد. در جمهوری پنجم همهٔ احزاب و شخصیتهای سیاسی سرانجام می بایستی بین دو نامزد ریاست جمهوری، به نفع یکی تبلیغ کنند. قانون اساسی جمهوری پنجم احزاب و شخصیتهای سیاسی را در دو قطب روشن و واضح "چپ" و "راست" قرار داد که در هر قطب شخصیت‌هایی که شانس ریاست جمهوری داشتند محوری سازماندهی و تبلیغات قبل از انتخابات می شدند.

در چنین شرایطی همهٔ احزاب در هر سومی بایستی برای نامزد کردن یک نفر برای دفاع از یک برنامه در انتخابات ریاست جمهوری به توافق می رسیدند. این عوامل حزب سوسیالیست را وادار می‌کرد تا در برابر احزاب راست و حزب کمونیست بطور مشخص یکی را انتخاب کند. بر این پایه کسانی که خواستار همکاری با حزب کمونیست فرانسه بودند طرفداران بیشتری پیدا کردند. جناح چپ آن زمان حزب سوسیالیست به رهبری الن ساواری (و سپس فرانسوا میتران) در حزب غالب شد و سرانجام در ۲۷ ژوئن ۱۹۷۲ "برنامهٔ مشترک برای دولت" نیروهای چپ از سوی حزب کمونیست فرانسه، حزب سوسیالیست و حزب سوسیالیست متحده به امضاء رسید که بلافاصله حزب رادیکالهای چپ (که برخلاف نامش حزب "میانه‌رو" ی بود) آن را تائید کرد. برنامه مشترک به ویژه بخش مربوط به مطالبات اقتصادی کارگران آن (از جمله دستمزد، تأمین اجتماعی و ساختن مسکن) از برنامه حزب کمونیست برگرفته شده بود. ژرژ مارشه در بیستمین کنگره حزب کمونیست فرانسه گفت: "تنظیم یک برنامهٔ مشترک از سوی نیروهای چپ، مرحله جدیدی از مبارزه را برای ایجاد تغییرات سیاسی تعیین کننده در کشور ما به وجود آورده است".(۶)

احزاب شرکت کنندهٔ در "برنامهٔ مشترک"، فرانسوا میتران را نامزد ریاست جمهوری کردند. "اتحاد چپ" توان فوق العاده‌ای به جنبش کارگری و دموکراتیک فرانسه بخشید. تعداد اعتصابها و شمار تظاهرات روز به روز افزایش یافت. البته در سایهٔ این اتحاد نوعی گرایش همگرایی در سیاست خارجی "احزاب چپ" نیز پدید آمد.

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۷۴، فرانسوا میتران نامزد "اتحاد چپ" با اینکه ۴۹/۱۹ درصد آرا را به دست آورده نتوانست رقیب خود والری ژیسکار دستن را شکست دهد. با انتخاب ژیسکار دستن، فرانسه بزرگترین شانس تاریخ معاصر خود را برای برپا کردن نهادهای حکومتی دموکراتیک از دست داد. نهادهایی که می توانست بعدها به ابزار طبقه کارگر برای خرد کردن ماشین دولتی تبدیل شود.

هفت سال بعد، هنگامی که فرانسوا میتران در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شده نه "اتحاد چپ" باقی مانده بود و نه توازن قوا در بین حزب کمونیست فرانسه و احزاب رفرمیست مانند سابق بود.

در انتخابات ۱۹۷۶، حزب سوسیالیست دوبرابر حزب کمونیست رأی آورد. فرانسوا میتران به هدف خود که آن را در نشست وین انترناسیونال سوسیالیست "ساختن یک حزب سوسیالیست قوی در عرصه ای که حزب کمونیست اشغال کرده است" بیان کرده بود.(۷) همچنین "بنیاد فریدریش ابرت" * از آغاز تأسیس و بویژه از سال ۱۹۷۰ به بعد با زسازی احزاب سوسیال دموکرات اروپایی، آسیایی، آفریقایی و خرد کردن جنبش های سیاسی و صنفی کارگران را در کشورهای فرانسه، اسپانیا، پرتغال، ایتالیا و ... هدف اصلی خود قرار داد. از آن پس حزب سوسیالیست خود را بی نیاز از حزب کمونیست فرانسه می دانست. البته باید توجه داشت که حزب کمونیست فرانسه نسبت به حزب سوسیالیست نجار توهم نبود و به گفته ژرژ ماریه در سال ۱۹۷۲ "حزب سوسیالیست" (را) در فرصا زمان یافته خود، جریان سوسیال دموکرات رفرمیست - چنان که تاریخ آن را

* فریدریش ابرت (۱۹۲۵ - ۱۸۷۱) سوسیال دموکرات نامی انترناسیونال دوم که در سرکوب قیام کارگران آلمان در ۱۹۱۹ - که کارل لیبکنشت و رزا لوکزامبورگ در جریان آن کشته شدند - دست داشت. اولین رئیس جمهور وایمار آلمان شد که به "مبارزه علیه بلشویسم" افتخار می کرد. مطابق وصیت او بنیادی با نام او برای "تربیت سیاسی افراد"، "همکاری بین ملت ها" و کمک به دانشجویان باهوش آلمانی و خارجی" بوجود آمد که مهمترین مرکز تبلیغاتی سوسیال دموکرات ها در جهان است. این خطوط تا حد تعیین کننده ای خطوط عمومی سیاست انترناسیونال سوسیالیست نیز به شمار می آید.

ساخته - نمایندگی می کند"(۸). ما با این حال در قطعنامه بیست و سومین کنگره حزب کمونیست فرانسه که در سال ۱۹۷۹ تشکیل شد، آمده است: "پس از امضای برنامه مشترک ... این نظر جا افتاد که حزب سوسیالیست بطور کلی عوض شده است".(۹)

پیروزی فرانسوا میتران در دور انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۱ به کمک ۱۵ در صد رأی کمونیستها، با رد دیگر کارگران فرانسه را امیدوار کرد که میتران برنامه انتخاباتی خود را - که به نحوی کم رنگ تر برنامه مشترک را به رأی دهندگان القاء می کرد - اجرا کند. کارگران فرانسه که بزرگترین دستاوردهای مبارزات صنفی و سیاسی خود در قرن حاضر را در اتحاد چپ "جبهه مردمی" بین دو جنگ جهانی (۱۹۳۶) و اتحاد ملی" دولت موقت" پس از جنگ جهانی دوم یافته بودند. به اتحاد حزب کمونیست و حزب سوسیالیست بسیار دلبسته بودند. حزب سوسیالیست، حزب کمونیست را در شکستن این اتحاد به علت "تبعیت از شوروی" مقصر جلوه می داد و عدول خود را از "برنامه مشترک" را "واقعگرایی" و توجه به "شرایط جدید" توصیف می کرد.

حزب کمونیست فرانسه با وجود چنین فضای سیاسی، پس از انتخابات ۱۹۸۱ در دولت شرکت کرد تا بتواند در جهت دموکراتیزه کردن حیات اجتماعی و سیاسی کشور بکوشد. اما پس از ماهها ی نخستین تلاش حزب کمونیست فرانسه برای اجرای برنامه های مردمی و مقابله قاطع با بحران سرمایه داری بی ثمر ماند. حزب کمونیست فرانسه که حضور خود را در دولت مفید تشخیص نمی داد و به مناسبت منفعل کردن جنبش های مطالباتی ارزیابی می کرد، در سال ۱۹۸۴ از دولت کناره رفت. خروج کمونیستها از دولت سوسیالیستها، در حقیقت وفاداری کمونیستها به "ژاکوبن ها" * در برابر "ژیروندیست ها" * در تاریخ فرانسه را، بار دیگر به نمایش گذاشت.

پس از آن، بلافاصله تشکیل بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست فرانسه برای

* "ژاکوبن ها" "ژیروندیست ها" دو گرایش انقلابی و رفرمیستی را در انقلاب کبیر فرانسه نمایندگی می کردند که به ترتیب برگرفته از نام یک صومعه و یک ایالت جنوبی فرانسه است. لنین برای تبیین "رفرمیستها ی جنبش کارگری" آنان را زیر ذنکیست می خواند و در مقابل ژاکوبن ها قرار می داد.

www.iran-archive.com

تائید وتعمیق این تصمیم گیری مهم وتاریخی تدارک دیده‌شد. حزب سوسیالیست و احزاب ستتی انحصارات همهٔ امرمهای تبلیغاتی خود را با همراهی همهٔ وازدگان جنبش کمونیستی به‌خدمت گرفتند تا حزب کمونیست را از راه برگردانده، منصرف سازند. انتقاد از رهبری حزب از هرسو فزونی گرفت. هانری فیزین، عضو سابق کمیته مرکزی ومسئول سابق فدراسیون پاریس، که به‌علت فعالیت فراکسیونی و انتشار نشریات غیر مجاز "خود را از حزب کنار گذاشته بود" با شعارهای اصلاح طلبانه میدان داد در تبلیغات علیه حزب شد و فراین تصمیم گیری حزب "دستهای مسکو" را دید. متعاقبا کتاب "کولن حزب کمونیست فرانسه، گفتگوهای محرمانه" با امضای "جان فابین" منتشر گردید. نویسندگان کتاب که این اسم مستعار را اختیار کرده بودند، خود را وفاداران به ژان کانا پا دبیر روابط بین المللی حزب در زمان دبیرکلی "والدک روشه" علام می کردند واسم مستعار خود را از اسم کوچک وی و "فابین" که نام محل استقرار ساختمان کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست فرانسه است (که آنهم از نام کلنل فابین یکی از رهبران کمونیست نهضت مقاومت گرفته شده است) مرکب کرده بودند وهمهٔ مشکلات، کاهش پی در پی آراء و "نفوذ" حزب را در رابطهٔ "حزب کمونیست فرانسه و کرملین" می دیدند. آنها ادعا می کردند مطالبی را که منتشر می‌کنند بر پایهٔ اسناد و خاطرات شخصی ژان کانا پا است. حضور یکی از نویسندگان کتاب یاد شده با ماسک وبا صدای عوض شده در یک مصاحبه تلویزیونی خشم کمونیستها ودموکراتها را از چنین آنتی کمونیسم وآنتی سوویتیزم هار، برانگیخت. اما با همهٔ تبلیغات بورژوازی و وازدگان جنبش کمونیستی فرانسه، بیست وپنجمین کنگره حزب کمونیست این کشور در فوریهٔ سال ۱۹۸۵ را برگزیده را تائید وهمهٔ جوانب "اتحاد نوین مردمی" را تدقیق کرده، فشار و توطئه‌های یاد شده نتوانست خواست کمونیستهای فرانسوی را برای حفظ وتحکیم هویت طبقاتی خود متزلزل ونرپایداری آنان به‌همبستگی بین المللی ایجاد کند.

سیزده ماه پس از تشکیل کنگره حزب کمونیست فرانسه که در آن سیاست جدید با عنوان "امید ومبارزه" تدوین گردید و انتخابات مجمع ملی برگزار شد. احزاب

دست راستی اکثریت آراء مجلس را به‌دست آوردند. فرانسوا میتران رئیس جمهور سوسیالیست و ژاک شیراک شهردار پاریس ونماینده انحصارات فرانسوی مرا به نخست وزیری برگزید وهرکس "درجای خود" قرار گرفت.

دراین انتخابات، با اینکه ۴۰۰ هزار نفر بیش از انتخابات اروپا در سال ۱۹۸۴ (زمان حضور ۴ وزیر کمونیست در دولت) به‌حزب کمونیست فرانسه رأی دادند. اما میزان آرای حزب در مقیاس درصدی کمی از ۱۰ درصد پائین تر آمد. مطبوعات بورژوازی ورسانه‌های همگانی که زیر کنترل حزب سوسیالیست بودند، به‌خیال خام خود بالاخره شرایط را برای حذف حزب کمونیست فرانسه از حیات سیاسی جامعه مهیا دیدند. آنها همهٔ "نزاکتها" ی لیبرالی، در دموکراسی بورژوایی را هم کنار گذاشتند وبه‌شکل آشکاری به‌ضدیت با حزب کمونیست فرانسه برخاستند. حزب سوسیالیست که جایگاه اول تبلیغات ضد کمونیستی را به‌خود اختصاص داده بود، به‌شکل کم سابقه‌ای به‌توطئه علیه موجودیت حزب پرداخت. هانری فیزین که جزء لیست کاندیداهای حزب سوسیالیست به‌عنوان نماینده شهر "نیس" وارد مجلس شده بود همه کمونیستها را به شورش علیه حزب وترک آن فراخواند. او در مصاحبه با ارگان حزب سوسیالیست گفت: "بسیار زیان آور خواهد بود که کمونیستهای "احیاء طلب" که خواستار تغییراتی هستند، باز هم وقت خود را در یک راه بی نتیجه تلف کنند. . . پی‌گیری برای مداوای حزب کمونیست که بطور قطعی به‌سوی ساختار و ایدئولوژی بسته بازگشته است، بی تأثیر است. آینده کمونیستها . . . در مبارزه در کنار همهٔ نیروهای متمایل شده به‌سوسیالیسم دموکراتیک قرار دارد". هانری فیزین سپس بطور مشخص تر ادامه داد: "باید دور فرانسوا میتران برای موعدهای آیندهٔ (انتخاباتی) جمع شد. حزب کمونیست دیگر نه انحصار عنوان ونه انحصار نمایندگی کمونیست را دارا است".(۹)

با تمام این احوال چند روز بیشتر طول نکشید که اکثریت قریب به اتفاق کمونیستهای فرانسوی وفاداری خود را به‌راه تعیین شده ورهبری انتخاب شده در بیست وپنجمین کنگره حزبشان اعلام دارند.

در شرایط کنونی، توطئه پایان نیافته است. اما آرزوی احزاب بورژوازی

www.iran-archive.com

وحزب سوسیالیست برزمینهٔ حذف حزب کمونیست فرانسه از زندگی سیاسی این کشور هیچگاه به تحقق نخواهد پیوست. روزنامهٔ "اومانیته" در فردای انتخابات نوشت:

"نفوذ یک حزب انقلابی فقط با تعداد آرای آن در شب انتخابات سنجیده نمی شود: بلکه این مقیاس بر پایهٔ توانائی بسیج، دینامیسم در خدمت مردم و شجاعت گفتن حقیقت ـ اگرچه سخت باشد ـ انجام می گیرد.

حزب کمونیست فرانسه به حساب می آید و در آیندهٔ جامعهٔ فرانسه نیز به حساب خواهد آمد" (۱۰). ریشه های حزب کمونیست فرانسه در زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... این کشور بسیار قوی تر و تناورتر از آن است که در برابر طوفان زفرمیسم سرخم کند. نباید فراموش کرد که بزرگترین سندیکای فرانسه که دوبرابر دومین سندیکای فرانسه (C.F.D.T) در انتخابات نهادهای کارگری رای می آورد کنفدراسیون عمومی کار (C.G.T) عضو فعال فدراسیون سندیکایی جهانی است که رهبران آن را حاملان اندیشه های انقلابی در همهٔ سطوح در دست دارند. زندگی سیاسی دوحزبی نوع آمریکایی (مثابه احزاب دموکرات و جمهوریخواه) در کشورهایی توانسته است تثبیت گردد که حزب کمونیست و سندیکاهای کارگری را دیکال به دلایل تاریخی (که از موضوع بحث ما خارج است) نقش تعیین کننده ای در جریات مبارزات اقتصادی و سیاسی نداشته باشند... بر همین پایه آنان که خواب دست برداشتن حزب کمونیست فرانسه از سیاست انقلابی و تبدیل عمدهٔ آن به یک جناح حزب سوسیالیست را می بینند، آب در هاون می سایند. کارگران فرانسه این آرزوی بورژوازی را با خود آن به گور می سپارند.

فرزندان انقلاب کبیر فرانسه، شاگردان مکتب کمون پاریس مبر نوشت جمهوری پنجم را در کارخانه ها، مزرعه ها و ... رقم می زنند.

۱ـ تعبیر مارکس در کتاب "۱۸ برومر لوئی بناپارت" منتخب آثار مارکس و انگلس جلد ۱ صفحه ۴۱۴

۲ـ مجموعهٔ آثار لنین جلد ۱۶ صفحه ۲۱۱

۳ـ منتخب آثار مارکس و انگلس جلد ۱ صفحه ۲۱۴ ـ ۲۱۳

۴ـ منتخب آثار مارکس و انگلس جلد ۱ صفحه ۴۰۱

۵ـ "تاریخ حزب کمونیست فرانسه" انتشارات سوسیال صفحه ۴۷۹

۶ـ "دفتر کمونیسم" مجله سیاسی و تئوریک کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه شمارهٔ ژانویه و فوریه ۱۹۷۳ صفحه ۶۰

۷ـ "سوسیال دموکراسی در شرایط کنونی" انتشارات سوسیال صفحه ۲۵

۸ـ "اتحاد یک مبارزه است" انتشارات سوسیال صفحه ۱۷۷

۹ـ "دفتر کمونیسم" شماره ژوئن و ژوئیه ۱۹۷۹ صفحه ۳۷۷

۱۰ـ "اومانیته" ارگان حزب سوسیالیست فرانسه شماره ۶۴۱ مارس ۱۹۸۶

۱۱ـ "اومانیته" ۱۷ مارس ۱۹۸۶

(منابع یاد شده به زبان فرانسه است).

www.iranarchive.com

پیروزباد مارکسیسم لنینیسم

جهان‌بینی انقلابی حزب توده ایران

حزب توده ایران منتشرکرده است:

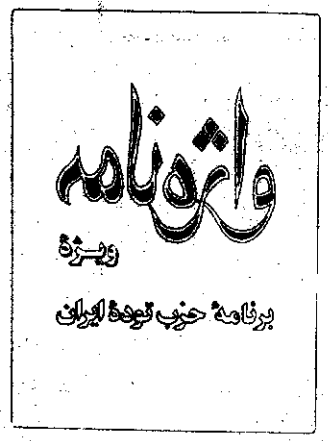

تئوری و پراتیک
سوسیالیسم علمی

آناتولی بوشکو
مترجم: سخنان

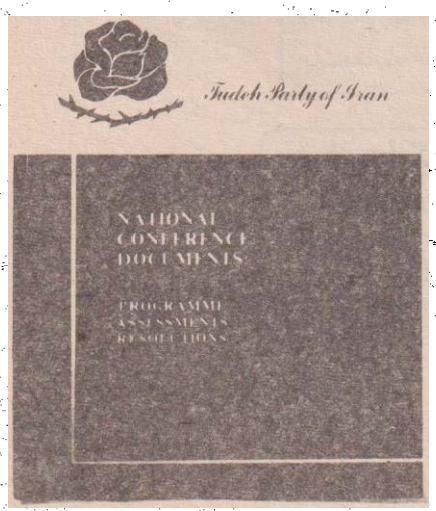

Documents & Views

TUDEH
PARTY OF IRAN

1984-1986

www.iran-archive.com

خوانندگان عزیز!

به این نشانی با ما مکاتبه کنید:

آدرس پستی:

P.B. 49034
10028 Stockholm 49
Sweden

کمک مالی به حزب توده ایران
یک وظیفه انقلابی است!

حساب بانکی:

Sweden - Stockholm
Sparbanken Stockholm
N: 040012650
Dr. John Takman

www.iran-archive.com

انتشارات حزب تودهٔ ایران

بها ۲۰۰ ریال

www.iran-archive.com